

سلسله مباحث
مهدویت
(۲)

دجال

سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دجال

سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت

نجم الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت/ نجم‌الدین طیسی.
مشخصات نشر	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۱۹۹ ص:؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.
شابک	978-600-8372-36-3
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	دجال
موضوع	Antichrist
موضوع	دجال -- احادیث -- نقد و تفسیر
موضوع	Antichrist -- Hadiths -- Criticism, interpretation, etc
موضوع	دجال -- احادیث اهل سنت -- نقد و تفسیر
موضوع	Antichrist -- Hadiths (Sunnite) -- Criticism, interpretation, etc
شناسه افزوده	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	۱۳۹۷ ۲۵۲۳۲/۲۳۲/۲BP
رده بندی دیویی	۲۹۷/۴۴
شماره کتابشناسی ملی	۵۳۹۹۶۳۷



دجال

- مؤلف: نجم‌الدین طیسی
- ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت
- صفحه‌آرا: رضا فریدی
- طراح جلد: عباس فریدی
- نوبت چاپ: اول/زمستان ۱۳۹۷
- مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۶-۳
- شمارگان: هزار نسخه
- قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه امار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴/ ص پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ تلفن: ۳۷۸۴۱۴۴۰/ ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۳۳)/ فاکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

○ www.mahdi313.ir
○ entesharatmarkaz@chmail.ir

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۲
جلسه ۱.....	۱۴
روایات دجال.....	۱۵
دجال در منابع اهل سنت.....	۱۶
روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم.....	۱۸
تضعیف روایت دجال.....	۲۰
دجال در منابع شیعه.....	۲۰
روایت کمال الدین و تمام النعمة در مورد دجال.....	۲۰
پرسش اصبع بن نباته از دجال و پاسخ امیرالمومنین علیه السلام	۲۲
ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق.....	۲۳
جلسه ۲.....	۲۶
نکاتی در مورد دجال.....	۲۶
محور اول: معنای دجال.....	۲۶
بیان مجمع البحرین در معنای دجال.....	۲۶
بیان لسان العرب در معنای دجال.....	۲۷
محور دوم: روایات.....	۲۹

جلسه ۳ ۳۴

قیام‌های قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟ ۳۴

دیدگاه اول ۳۴

دفاع از مختار ثقفی ۳۵

ارزیابی روایت ۳۵

نتیجه‌گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه ۳۷

جلسه ۴ ۳۸

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه ۳۸

مجموعه ورام و مؤلف آن ۳۸

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام ۳۹

روایت دجال در مجموعه ورام ۳۹

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال ۴۰

علت عنایت علمای شیعه به روایات از طریق اهل سنت ۴۰

جلسه ۵ ۴۲

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می‌شوند ۴۲

نکته‌ای در تعداد روایات در خصوص دجال ۴۲

اعتبار کتاب إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ۴۵

جلسه ۶ ۴۸

ویژگی‌ها و شمایل ظاهری دجال ۴۸

تردستی دجال ۴۸

علمای شیعه و استدلال به دجال ۵۰

متن خطبه امیر المؤمنین علیه السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی ۵۲

جلسه ۷ ۵۴

- نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذر بن جارود ۵۵
- ادامه روایت در بیان اقدامات دجال ۵۷
- ماجرای محاوره امام حسن علیه السلام با پادشاه روم ۵۸

جلسه ۸ ۶۲

- بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی ۶۲
- چرا کتب رجالی شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟ ۶۳
- آثار زیدی‌ها در یمن ۶۳
- دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی ۶۳

جلسه ۹ ۶۹

- شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال) ۶۹
- دیدگاه علمای رجال در خصوص معلی بن خنیس ۶۹
- نتیجه گیری در مورد ابن خنیس ۷۰
- تعارض بین دو روایت در مورد دجال ۷۲
- جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان علیه السلام در عصر غیبت ۷۴

جلسه ۱۰ ۷۶

- روایات تفسیری بحث دجال ۷۶
- طبری و تفسیرش ۷۷
- احمد بن حنبل از دیدگاه ذهبی ۷۸
- اختلاف طبری با احمد بن حنبل ۷۹
- تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی ۸۰
- طبری از دیدگاه ذهبی ۸۱
- آیا طبری شیعه است؟ ۸۱

- طبری از نظر شیعه..... ۸۲
- کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است..... ۸۳
- جلسه ۱۱..... ۸۵**
- قتل دجال به نقل از منابع شیعه..... ۸۵
- علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین..... ۸۸
- ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت..... ۹۰
- جلسه ۱۲..... ۹۳**
- دجال از نظر علمای اهل سنت..... ۹۳
- دیدگاه مرحوم مجلسی اول..... ۹۳
- نتیجه..... ۹۵
- نافع بن ازرق کیست؟..... ۹۸
- ترجمه کلام مرحوم صدوق..... ۱۰۰
- دیدگاه شیخ مفید..... ۱۰۱
- دیدگاه شیخ طوسی..... ۱۰۲
- دیدگاه ابن بطریق..... ۱۰۳
- بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه..... ۱۰۴
- جلسه ۱۳..... ۱۰۵**
- بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت..... ۱۰۵
- روایت مصابیح السنة..... ۱۰۷
- روایت نافع..... ۱۰۸
- بیان برخی از معاصرین در مورد دجال..... ۱۰۸
- احتمالات در خصوص شخص دجال..... ۱۰۹

جلسه ۱۴ ۱۱۳

- احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر علیه السلام ۱۱۳
- روایات دجال در کتاب‌های اهل سنت ۱۱۳
- روایت اول: روایت ابو سعید خدری ۱۱۴
- بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام ۱۱۷
- خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان ۱۲۱

جلسه ۱۵ ۱۲۲

- طول عمر امام زمان علیه السلام و استدلال به عمر خضر علیه السلام ۱۲۲
- کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ به فرد سائل ۱۲۳
- روایت، طبق نقل اصول کافی ۱۲۵
- زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام ۱۲۵
- روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود ۱۲۶
- بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین ۱۳۰

جلسه ۱۶ ۱۳۳

- ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام ۱۳۳
- روایت دوم: روایت نواس بن سمان ۱۳۹

جلسه ۱۷ ۱۴۲

- چرا در کتاب‌های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می‌شود؟ ۱۴۲
- محل خروج دجال ۱۴۳
- آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟ ۱۴۴
- روایت اول (خروج دجال از اصفهان) ۱۴۴
- وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان ۱۴۶

جلسه ۱۸ ۱۴۸

- روایت دوم..... ۱۴۸
- نزال بن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت..... ۱۴۹
- روایت سوم..... ۱۴۹
- روایت چهارم..... ۱۵۱
- روایت پنجم..... ۱۵۱
- روایت طبق نقل ابن ابی شیبہ..... ۱۵۱
- روایت ششم..... ۱۵۲
- روایت طبق نقل مسند احمد..... ۱۵۲
- بررسی شخصیت ذکوان ابی صالح..... ۱۵۳
- تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان..... ۱۵۴
- تجلیل اهل سنت از ذکوان..... ۱۵۴
- بررسی شخصیت حرب بن شداد..... ۱۵۵
- یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت..... ۱۵۵

جلسه ۱۹ ۱۵۷

- احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...)..... ۱۵۷
- سجستان (سیستان)..... ۱۵۸
- ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام..... ۱۵۹
- روایت خروج دجال از سجستان..... ۱۶۰
- خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق..... ۱۶۰
- دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسيح الدجال فی الادیان"..... ۱۶۱
- روایت نواس بن سمعان..... ۱۶۲
- تحلیل سعید ایوب از روایت..... ۱۶۳
- بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال..... ۱۶۴

آیا دجال شخص است یا جریان؟.....	۱۶۶
دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص.....	۱۶۶
دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان.....	۱۶۷
جلسه ۲۰.....	۱۶۹
خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟.....	۱۶۹
دیدگاه سیدبن طاووس در مورد روایات ابن عباس.....	۱۶۹
روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب.....	۱۷۱
روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوارالمضیئه.....	۱۷۲
ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور.....	۱۷۵
نقد توجیهات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم.....	۱۷۵
بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال.....	۱۷۵
بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر.....	۱۸۳
اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال.....	۱۸۶
بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور).....	۱۸۸
اشکال بر شهید صدر.....	۱۸۹
روایات مورد استناد مرحوم صدر.....	۱۹۳
نتیجه نهایی.....	۱۹۵
کتابنامه.....	۱۹۸

بسم الله

مقدمه ناشر

مسئله «مهدویت» از مسائل اساسی اندیشه اسلامی بوده و طبق روایات پیشوایان دین، معرفت امام معیار زندگی و منش آدمی می‌باشد و زندگی و مرگ سعادت‌مندان و دوری از زندگی ضلالت و در مسیر گمراهی و مرگ جاهلان پیوندی ناگسستنی با معرفت امام دارد. بایستگی تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون اندیشه مهدویت و ضرورت پرداخت علمی و روزآمد به باورداشت آموزه مهدویت و پیامدهای آن به فراخور شرایط کنونی و نیز لزوم آسیب‌شناسی در حوزه معارف مهدویت، به منظور تبیین عرضه صحیح و دفاع معقول از اندیشه مهدویت و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت قدسی این اندیشه از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار است. به ویژه که این اندیشه تابناک از ناحیه مدعیان دروغین و رهنان اعتقادی از دیرباز مورد هجوم قرار گرفته و به پیرایه‌های ناصواب گرفتار شده است که گاه در قالب جریان انحرافی بروز کرده و گاه با تطبیق و توقیت‌های ناروا جامعه دینی را دچار چالش کرده است و در نتیجه به اختلافات و تفرقه و گاه پیدایش فرقه‌های باطل منجر شده است. در این رابطه، مرکز تخصصی مهدویت - که در راستای تحقیق، تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است - اقدام به برگزاری «درس خارج مهدویت» نمود تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراوری علاقه‌مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث «درس خارج مهدویت» است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم شمرده و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، اعلام می‌دارم. امید است انتشار این اثر، به شکل حاضر - که گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و انجام پژوهش‌های دیگر در این حوزه می‌باشد - مورد رضایت امام مهدی علیه السلام قرار گرفته و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه نویسنده

با عنایت و هدایت پروردگار عزوجل و الطاف ولی نعمت‌مان حضرت حجت بن الحسن المهدی علیه السلام از سال ۱۳۸۸ شمسی توفیق تدریس بحث خارج مهدویت را در «مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم» یافتیم و در این مدت بیش از ششصد جلسه بحث و تحقیق در حوزه مباحث مهدوی برگزار گردید. هرچند این درس‌ها بلافاصله از طریق سایت و فضای مجازی به صورت صوتی و نوشتاری در اختیار دیگران قرار می‌گرفت، ولی باز هم کرارا طی تماس‌ها و یا ملاقات‌های حضوری درخواست چاپ و نشر آن به صورت یک مجموعه درس‌های مهدوی را مطرح می‌کردند. بالاخره این پیشنهاد را به رغم کثرت اشتغال و عدم توفیق بازنگری دقیق پذیرفتم و پس از اصلاحات لازم انتشارات مرکز تخصصی مهدویت آن را برای استفاده همگان چاپ و در اختیار عموم قرار داده است. امیدوارم خداوند عزوجل این بضاعت ناچیز را قبول کند و بر توفیقات بانیان خیر بیفزاید. ان شاء الله .

نجم الدین طبسی

سالروز میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و امام جعفر صادق علیه السلام

جلسه ۱

بحث ما در مورد «دجال» است. قبل از ورود به این موضوع، سوالاتی را که در این زمینه مطرح می‌شود، بیان می‌کنیم:

الف) معنای لغوی و اصطلاحی دجال چیست؟

ب) آیا دجال اسم شخص است یا کنایه است از حیلۀ تمویه و دجل و مخفی کردن واقعیات و وارونه جلوه دادن حقایق؟

ج) آیا دجال اشاره به یک جریان دارد یا اشاره به یک شخص، از قبیل سفیانی که اسمش عثمان بن عنبسه از پسران خالد، پسر یزید برادر معاویه است؟ (هر دو نظریه از قائلین معاصر طرح شده است).

د) آیا دجال از علائم ظهور امام زمان علیه السلام و از علائم حتمیه است یا پس از ظهور حضرت خروج می‌کند؟

هـ) محل ظهور و خروج دجال کجاست؟ (عراق، ایران، پاکستان یا سوریه؟)

و) مدت حکومت دجال چقدر است و عاقبت او چگونه می‌شود؟

ز) قلمرو حکومتش کجاست؟ (مدت حکومت و قلمرو و خواسته سفیانی... مشخص است؛ آیا دجال هم این‌گونه است؟) آیا قلمرو حکومت دجال تمام گیتی است یا از جهان فقط مکه و مدینه را اشغال

می‌کند؟ روایات استثنای مکه و مدینه یا سلطه بر تمام گیتی از اهل سنت است و یا از اهل بیت و طریق خاصه هم وارد شده است؟
(ح) خواسته و برنامه دجال چیست؟ از مردم چه چیزی طلب می‌کند و مردم را به چه چیزی فرا می‌خواند؟
(ط) عاقبت امر دجال چگونه است و قتل او در کجا واقع می‌شود؟ (در دمشق یا در عراق در کناسه کوفه) او به دست چه کسی کشته می‌شود؟ (به دست امام زمان عجته یا ضربت حضرت عیسی علیه السلام، نحوه کشته شدن او چگونه است (حلق آویز کردن او یا با ضربت حضرت عیسی علیه السلام ذوب می‌شود).

روایات دجال

روایات دجال از طرق شیعه است و یا از طرق اهل سنت هم وارد شده است؟ تفصیلات راجع به دجال، بیشتر در کتاب‌های شیعه آمده یا در منابع اهل سنت هم به آن پرداخته شده است؟
در منابع شیعه خیلی گذرا در این موارد بحث شده، آن هم نه در مورد خود دجال، بلکه در مورد مسائلی که چندان به دجال ربطی ندارد؛ از قبیل:

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى يَهُودِيًّا وَإِنْ أَدْرَكَ الدَّجَالُ آمَنَ بِهِ فِي قَبْرِهِ؛^۱
پیامبر ص می‌فرماید: کسی که بر ما اهل بیت دروغ ببندد، خداوند او را در روز قیامت کور محشور می‌نماید و اگر دجال را درک نماید در قبرش به او ایمان خواهد آورد.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۶۰، باب ۲۱، کتاب آداب الروایة، ح ۷.

۲. عَنْ رَافِعِ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي أَنَا جُنْدَبُ الْغِفَارِيِّ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ قَاتَلَنِي فِي الْأُولَى وَقَاتَلَ أَهْلَ بَيْتِي فِي الثَّانِيَةِ حَشَرَهُ اللَّهُ فِي الثَّلَاثَةِ مَعَ الدَّجَالِ؛ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَمَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ مَنْ دَخَلَهُ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْهُ هَلَكَ^۱

رافع غلام ابوذر گفت: ابوذر را دیدم در حالی که حلقه در خانه خدا را گرفته بود و می گفت: هر که مرا می شناسد، می داند که من جندب غفاری هستم و کسی که مرا نمی شناسد، بداند من ابوذر غفاری هستم. از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: هر که با من در ابتدای اسلام و با اهل بیت من در مرحله دوم، به جنگ برخیزد، خداوند او را با دجال محشور می کند. همانا مثل اهل بیت من در میان شما چون کشتی نوح است؛ هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد و همچنین مثل درب حطه است، هر که داخل گردید نجات یافت و کسی که داخل نشد هلاک گردید.

دجال در منابع اهل سنت

بیش تر مطالب مربوط به دجال، در روایات اهل سنت آمده است. راویان این روایات - همانند ابن حماد - جزء افرادی هستند که از نظر ما و اهل سنت محل بحث هستند. افرادی مثل تمیم داری،^۲ قصه دجال را مفصل ذکر می کنند و جای بسی تعجب است که قصه دجال در کتب دست اول اهل سنت نقل شده است.

به طور مثال: کتاب صحیح مسلم که چندین باب راجع به دجال دارد،

۱. شیخ طوسی، الامالی، مجلس دوم، ص ۶۰، ح ۵۷.

۲. وی از اهل کتاب است که مرتکب سرقت شد و چون قرار بود بر او حد جاری شود، اسلام آورد.

روایت مفصلی را از عامر شعبی در این باره نقل می‌کند.

عامر، معلوم الحال است. وی گرچه از ارکان و بزرگان اهل سنت است، ولی آشکارا نسبت به علی بن ابیطالب بغض داشت و ضد ولایت آن حضرت سخن می‌گفت و هرجا وارد می‌شد تبلیغ ضد ولایت می‌کرد. از جمله تبلیغات وی این بود که می‌گفت: امیرالمومنین علیه السلام در حالی که قرآن بلد نبود - نعوذ بالله - از دنیا رفت. همچنین شایع کرد که جز سه - چهار نفر از صحابه کسی در جنگ جمل در کنار حضرت علی شرکت نکرد.

روایت را عامر شعبی از فاطمه بنت قیس و وی از تمیم داری نقل می‌کند. تمیم داری، نصرانی بود و حکومت وقت مدینه کارهای فرهنگی شام و کوفه را به این‌ها سپرده بود. تمیم داری قبل از خطبه نماز جمعه سخنرانی می‌کرد. او تازه مسلمان شده بود و در زمان حکومت خلیفه سوم، مدت سخنرانی‌اش بیش‌تر شد و جایگاه بالاتری کسب کرد.^۱ اهل سنت مشکلات اعتقادی شان را مرهون چنین افرادی می‌دانند.

یکی از مباحثی که تمیم داری^۲ به آن پرداخته، قصه دجال است. اهل سنت قصه دجال را به گونه‌ای از تمیم نقل می‌کنند که گویا مردم حرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مورد دجال باور نمی‌کردند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله برای تایید حرف خود به کلام تمیم داری استناد فرمود.

۱. علامه عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۴۴۷.

۲. علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۰، ص ۲۸۰، ح ۲۹۴۵۴؛ کان أول من قص تمیم الداری، استأذن عمر بن الخطاب أن یقص علی الناس قائما فاذن له.

روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم

حدَّثَنِي غَامِرُ بْنُ شَرَّاحِيلَ الشَّعْبِيُّ، شَعْبٌ هَمْدَانٌ أَنَّهُ سَأَلَ فَاطِمَةَ بِنْتَ قَيْسٍ أُخْتَ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسٍ وَكَانَتْ مِنْ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى... فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتِي سَمِعْتُ نِدَاءَ الْمُنَادِي مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَنَادِي الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكُنْتُ فِي صَفِّ النِّسَاءِ الَّتِي تَلِي ظُهُورَ الْقَوْمِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاتَهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَقَالَ: لِيُلْزَمَ كُلُّ إِنْسَانٍ مُصَلَّاهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَسْأَلُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ وَلَكِنْ جَمَعْتُكُمْ لِأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ كَانَ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا، فَجَاءَ فَبَايَعَ وَأَسْلَمَ وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافِقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَالِ؛

... شما را جمع کردم تا حدیثی از تمیم برایتان نقل کنم که این حدیث موافق حرف‌هایی است که من برای شما از دجال بیان داشتم.

پیامبر ﷺ برای تایید حرف خودشان - طبق این روایت - به کلام تمیم داری استناد می‌فرمایند:

حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَحْمٍ وَجُذَامٍ فَلَعِبَ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ أَرْفَعُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ، فَجَلَسُوا فِي أَقْرَبِ السَّفِينَةِ، فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرُونَ مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ، فَقَالُوا: وَيْلَكَ مَا أَنْتَ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ. قَالُوا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ، قَالَ: لَمَّا سَمِعْتُ لَنَا رَجُلًا فَرَقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، قَالَ: فَانْطَلَقْنَا سِرَاعًا حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ، فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلْقًا وَأَشَدَّهُ وَثَاقًا، مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ بِالْحَدِيدِ. قُلْنَا: وَيْلَكَ! مَا أَنْتَ؟ قَالَ: قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَى خَبْرِي، فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَعَانَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِي أَقْرَبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْنا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرَى

مَا قُبِلَهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ.

فَقَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ. قُلْنَا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا، هَلْ يَشْمِرُ؟ قُلْنَا: لَهُ! نَعَمْ. قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يَوْشِكُ أَنْ لَا تَشْمِرَ قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبْرِيةِ. قُلْنَا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ: هَلْ فِيهَا مَاءٌ؟ قَالُوا: هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ. قَالَ: أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يَوْشِكُ أَنْ يَذْهَبَ. قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زُغَرَ. قَالُوا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا. قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ؟ قَالُوا: قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَشْرِبُ. قَالَ: أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ. قَالَ: كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ؟ فَأَخْبَرْتَاهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ. قَالَ لَهُمْ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ قَالَ: أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يَطِيعُوهُ وَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ عَنِّي. إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ يُوْذَنَ لِي فِي الْخُرُوجِ فَأَخْرُجُ فَأَسِيرُ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدْعُ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً غَيْرَ مَكَّةَ وَطَبِيعَةَ فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَيَّ كِلْتَاهُمَا كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِي مَلِكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلَّاتًا يَصُدُّنِي عَنْهَا وَإِنْ عَلَى كُلِّ نَقَبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا. قَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ قَيْسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَ طَعَنَ بِمِخْصَرَتِهِ فِي الْمِنْبَرِ [بَا چوبدستی خود به منبر زد]

هَذِهِ طَبِيعَةُ هَذِهِ طَبِيعَةُ هَذِهِ طَبِيعَةُ؛ يَعْنِي الْمَدِينَةَ أَمْ هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ؟ [مگر من برای شما نقل نکرده بودم که مدینه محفوظ است؟ الان ایشان هم همین مطلب را نقل می کند]

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ، فَإِنَّهُ أَعْجَبَنِي حَدِيثُ تَمِيمٍ أَنَّهُ وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْهُ وَعَنِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ أَلَا إِنَّهُ فِي بَحْرِ الشَّامِ أَوْ بَحْرِ الْيَمَنِ. لَأَبْلُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَا هُوَ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ؟ مَا هُوَ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ؟ مَا هُوَ؟ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، قَالَتْ: فَحَفِظْتُ هَذَا مِنْ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ...^۱

تضعیف روایت دجال

در میان آن انبوه جمعیت - که در مسجد حاضر بودند، حتی یک نفر از راویان روایت مرد نیست و تنها یک زن روایت کرد. بنابراین می‌توان گفت سند حدیث محل اشکال است.

دجال در منابع شیعه

در کتاب‌های ما بحث دجال گذرا است. روایتی که در کتاب کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق در مورد دجال نقل شده، از طرق اهل سنت از امیرالمومنین علیه السلام بیان شده است. ضمن این که سند حدیث به نزال بن سبره منتهی می‌شود که از او نیز نامی در کتاب‌های ما برده نشده و توثیق نشده است؛ هرچند وی نزد اهل سنت اعتبار دارد.

روایت کمال الدین و تمام النعمة در مورد دجال

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدثنا عبد العزيز ابن يحيى الجلودي بالبصرة قال: حدثنا الحسين بن معاذ قال: حدثنا قيس بن حفص قال: حدثنا يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاک بن مزاحم عن النزال بن سبرة قال: ...^۲

ترجمه

از نزال بن سبره روایت شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما

۱. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، جزء ۱۴، ص ۱۷، ح ۵۲۳۵، باب فی خروج الدجال.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۲۵، باب ۴۷، حدیث الدجال وما يتصل به من أمر القائم علیه السلام، ح ۱.

خطبه‌ای خواند و بعد از آن سه بار فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی؛ هر چه می‌خواهید از من پرسید؛ پیش از آن‌که مرا از دست بدهید.»
صعصعة بن صوحان برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! چه زمانی دجال خروج می‌کند؟ حضرت فرمود:
سؤال‌شونده [در این مورد] از سؤال‌کننده دانای‌تر نیست؛ [یعنی موضوع از اسراری است که فقط خدا می‌داند] ولی برای خروج او علاماتی است که مترادف یکی بعد از دیگری به وقوع می‌پیوندد و نشانه‌های آن از این قرار است: هنگامی که مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ گفتن را حلال بشمارند و ربا بخورند و ساختمان‌ها را بلند و محکم بسازند و دینشان را به دنیا بفروشند و موقعی که سفیهان به کار گرفته شوند و با زنان مشورت شده و پیوند خویشان را پاره کنند و از هواهای نفسانی تبعیت شود و ریختن خون‌ها سبک و بی‌ارزش شمرده شود و زمانی که بردباری و حلم در میان آنان نشانه ناتوانی به حساب آید و ظلم و ستم فخر باشد. امرای فاجر و وزرای ظالم و سرکردگان دانای خائن و قاریان قرآن فاسق باشند و شهادت به دروغ آشکار گردد و اعمال زشت و گفتار بهتان‌آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی شود، قرآن‌ها آراسته و زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ‌آمیزی و مناره‌ها بلند گردد و اشرار مورد احترام و عنایت باشند و صف‌ها در هم بسته شود و خواهش‌ها مختلف باشد و پیمان‌ها و عهد‌ها شکسته شود و وعده‌ای که داده شده نزدیک شود، زن‌ها به‌خاطر حرص و میل شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند، صداهای فاسقان [موسیقی‌ها و آهنگ‌های مبتذل] بلند گردد و کلامشان مورد توجه قرار گیرد و رذل‌ترین و بدترین هر قوم، بزرگ آنان شوند و از شخص فاجر، به‌خاطر ایمنی از

شرش تقيه شود و دروغگو تصدیق شود و خائن امین گردد و زنان نوازنده و خواننده آلات طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پیشینیان خود را لعنت کنند، زن‌ها بر زین‌ها سوار شوند و مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان شوند و شاهد [در محکمه] بدون این‌که از او درخواست شود، شهادت دهد و دیگری به‌خاطر حفظ احترام [یا به‌خاطر دوست خود] بر خلاف حق گواهی دهد و فقاہت را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش بر گرگ‌ها پوشانده شود، در حالی که دل‌های آنان از مردار بدبو تر و متعفن‌تر است و از صبر تلخ‌تر می‌باشد؛ پس در آن موقع شتاب و تعجیل کنید! شتاب و تعجیل کنید! بهترین مکان‌ها و جاها در آن روز برای سکونت بیت المقدس است؛ بر مردم زمانی بیاید که هر کسی آرزو می‌کند که ای کاش یکی از ساکنان آن‌جا باشد.^۱

پرسش اصبع بن نباته از دجال و پاسخ امیرالمومنین علیه السلام

در این هنگام اصبع بن نباته برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! «دجال» کیست؟

حضرت فرمود: [دجال] صائد بن صائد (صید) است. شقی و نگون‌بخت کسی است که او را تصدیق کند و سعادت‌مند کسی است که او را تکذیب نماید. از شهری که آن را «اصفهان» می‌گویند و از روستایی که معروف به «یهودیه» است، خروج می‌کند.^۲

۱. ترجمه قطب راوندی، جلودهای اعجاز معصومین علیهم السلام، ص ۸۶۷، باب بیستم.

۲. در محل خروج دجال ۵ تا ۶ قول است که یکی از این اقوال، روستایی از روستاهای اصفهان است که سند روایت ضعیف است و قابل اعتماد نمی‌باشد.

ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق

عَيْنُهُ الْيُمْنَى مَمْسُوحَةٌ وَالْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جَبْهَتِهِ تُضِيءُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِيهَا عِلْقَةٌ
كَأَنَّهَا مَمْرُوجَةٌ بِالْدَمِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ....

دجال، چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آغشته به خون است. در بین دو چشم او [پیشانی او] کلمه «کافر» نوشته شده که هر باسواد و بی سواد می تواند آن را بخواند. داخل دریاها می شود و آفتاب با او در گردش است. پیش روی او کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم گمان می کنند طعام (گندم) می باشد.

او در زمان قحطی شدیدی خروج می کند. بر الاغی سفید رنگ (مایل به سبز و کبود) سوار است که هر گامش به اندازه یک میل راه است و منزل به منزل زمین را طی می کند و از هیچ آبی نمی گذرد، مگر این که آن آب تا روز قیامت در زمین فرو رفته و خشکیده می شود. با صدای بلند به طوری که جن و انس و شیاطین از مشرق تا مغرب صدای او را می شنوند، ندا می دهد: ای دوستان من! به سوی من آیید! منم کسی که بشر را آفریدم و اندام آنان را معتدل و متناسب ساختم و هر کسی را قدر و اندازه ای داده و هدایت و راهنمایی می کنم! من آن خدای بزرگ شما هستم!!! «دَجَال»، دشمن خدا، دروغ می گوید، او یک چشم دارد و غذا می خورد و در کوچه و بازارها راه می رود و حال آن که خدای عز و جل یک چشمی نیست و غذا نمی خورد و در کوچه و بازار راه نمی رود و فنا ناپذیر است.

آگاه باشید در آن روز اکثر پیروانش زنازاده اند و چیز سبزی بر دوش دارند! خداوند او را در شام در گردنه ای که به «گردنه افیق» معروف

است، وقتی که سه ساعت از روز جمعه برآمد، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد (یعنی امام عصر علیه السلام) به هلاکت می‌رساند. آگاه باشید و بدانید که بعد از آن حادثه بزرگی روی می‌دهد!

گفتند: عرض کردیم یا امیرالمؤمنین! آن حادثه چیست؟ فرمود: آمدن «دابة الارض» (جنبنده زمین) است که از جانب کوه صفا که همراه او انگشتر سلیمان و عصای موسی است. انگشتر را بر روی هر مؤمنی که می‌گذارد در جای آن نوشته می‌شود: این مؤمن حقیقی است و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می‌شود: این کافر حقیقی است تا جایی که مؤمن صدا می‌زند: وای بر تو، ای کافر! و کافر صدا می‌زند: ای مؤمن خوشا به حالت! کاش امروز مثل تو بودم و به چنین رستگاری بزرگی نایل می‌آمدم!

سپس آن دابة الارض سرش را بالا می‌برد؛ و مردمی در بین مشرق و مغرب هستند. بعد به اذن خدا خورشید از جانب مغرب طلوع می‌کند، او را می‌بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود؛ نه توبه‌ای قبول می‌شود و نه عملی به سوی خداوند بالا می‌رود و ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در حال ایمان، خیری کسب نکرده بود به حال صاحبش سودی ندارد.

آن‌گاه حضرت فرمود: از آنچه بعد از آن روی می‌دهد، از من نپرسید؛ زیرا حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهد کرده که جز به عترت خود اطلاع ندهم.

نزال بن سبره می‌گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این حرف چه بود؟

صعصعه گفت: کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، دوازدهمین شخص از عترت و نهمین نفر از اولاد حسین بن علی علیه السلام است. او خورشیدی است که از مغرب خود (یعنی از محلی که ناپدید شده) طلوع می کند و در بین رکن و مقام ظاهر می شود و زمین را پاک می کند و قانون و ترازوی عدل را برقرار می سازد؛ به طوری که هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: حبیبش، رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پیمان گرفته که آنچه بعد از آن روی خواهد داد، جز به عترت وی (ائمه طاهرین) به کسی اطلاع ندهد.^۱

۱. ترجمه قطب راوندی، *جلوه های اعجاز معصومین*، اقامه عدل توسط امام زمان علیه السلام، ص ۷-۹۰؛ شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ج ۲، ص ۵۲۵، باب ۴۷، حدیث الدجال وما يتصل به من أمر القائم علیه السلام.

جلسه ۲

نکاتی در مورد دجال

از آنجا که سخن در خصوص دجال است، لذا باید به نکاتی پرداخت:

نکته اول: معنای دجال؛

نکته دوم: روایات دجال در کتب خاصه؛ خصوصا کتب اربعه؛ چون محور بحث روایات مهدویت براساس کتب اربعه است؛^۱

نکته سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه؛

نکته چهارم: دیدگاه علمای ما از قدیم و جدید، راجع به این که دجال شخص است یا جریان و آیا قائل به تفصیل نسبت به او هستند؟
نکته پنجم: روایات دجال در کتب عامه.

محور اول: معنای دجال

در معنای کلمه دجال به دو کتاب لغت مجمع البحرین طریحی و دیگری لسان العرب^۲ بسنده می‌کنیم!

بیان مجمع البحرین در معنای دجال

مجمع البحرین در معنای دجال، ابتدا این دو حدیث را آورده است:

۱. در مورد کتب اربعه مراجعه به شروح این کتاب‌ها نیز لازم است.

۲. که به نظر بعضی، نویسنده این کتاب هم شیعه است.

فی الحديث: «لم يصل الدجال مكة و لا المدينة».

و فی آخر:

«الدجال لا يبقى سهلا من الأرض إلا وطئه إلا مكة والمدينة و فيه: ليزرعن الزرع بعد خروج الدجال. و خروجه عقيب ظهور المهدي عليه السلام كما جاءت به الرواية».

[مطابق این بیان] دجال بعد از ظهور مهدی خروج می کند، پس دجال جزء علائم و حتی علائم غیر حتمی هم نیست.

روایت دوم می گوید: «يقال سمي دجالاً، لتمويهه من الدجل و التغطية».

امری را خلاف واقع جلوه دادن؛

يقال: دجل الحق أي غطاه بالباطل؛ حقيقت را می پوشاند.

و دجل: إذا لبس و موه؛ سرپوش گذاشتن و تمويه.

و فی الخبر: «إن أبا بكر خطب فاطمة إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: وعدتها لعلی و لست بدجال ای خداع و لا ملبس عليك أمرک».^۱

بیان لسان العرب در معنای دجال

لسان العرب راجع به دجال و مشتقات آن مفصل بحث می کند:

دجل: الدُّجَلُ و الدُّجَالَةُ القَطْرَان. و الدَّجَلُ: شدة طَلَى الجَرَبِ بالقَطْرَان؛

قطران، ماده ای است که به بدن شتر مبتلا به بیماری پوستی می مالند. این

ماده همه بدن شتر را می پوشاند و چون تند است جرب را می سوزاند.

و دَجَلَ البعيرَ: طَلَاهُ به، و قيل: عَمَّ جسمه بالهِنَّاء، و إذا هُنِيَ جسد البعير أجمع فذلك

التَّدْجِيل، فإذا جعلته في المشاعر فذلك الدَّسُّ. و البعير المُدَجَّلُ: المَهْنُوءُ بالقَطْرَان.

قال: و الدَّجَلَةُ التي يَعْسَلُ فيها النَّحْلُ الوحشي. و دَجَلَ الشَّيْءَ غَطَّاه. و دِجْلَةٌ: اسم نهر،

من ذلك لأنها غَطَّت الأرض بمائها حين فاضت.

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۶۹، ماده دجل.

قال ثعلب: تقول عبرت دجلة، بغير ألف و لنهر صغير متشعب من دجلة. و دَجَلَ الرجلُ و سَرَجَ، و هو دَجَّال: كَذَبَ، و هو من ذلك لأنَّ الكذب تغطية، و بينهم دَوَجَلَة و هَوَجَلَة و دَوَجَرَة و سَرَوَجَة و هو كلام يتناقل و ناس مختلفون. و الدَّاجِل: المُمَوِّه الكَذَّاب، و به سُمي الدَّجَّال. و الدَّجَّال: هو المسيح الكذاب، و إنما دَجَّلُه سِخْرُه و كَذِبُه.

ابن سيدة: المسيح الدَّجَّال رجل من يهود يخرج في آخر هذه الأمة، سُمي بذلك لأنه يدجُل الحقَّ بالباطل.

و قيل: بل لأنه يَغْطِي الأرض بكثرة جموعه. و قيل: لأنه يَغْطِي على الناس بكفره. و قيل: لأنه يدَّعي الربوبية، سُمي بذلك لكذبه. و كل هذه المعاني متقارب. قال ابن خالويه: ليس أحد فسَّر الدَّجَّال أحسن من تفسير أبي عمرو قال: الدَّجَّال المُمَوِّه.

يقال: دَجَلَتِ السيفَ مَوَّهَتَه و طَلَّيْتَه بماء الذهب. قال: و ليس أحد جَمَعَه إلا مالِك بن أنس في قوله هؤلاء الدَّجَّالَة و رأيت هنا حاشية. قال: صوابه أن يقول لم يجمعه على دَجَّالَة إلا مالِك بن أنس، إذ قد جمعه النبي ﷺ في حديثه الصحيح. فقال: يكون في آخر الزمان دَجَّالون أي كَذَّابون مُمَوِّهون، و قال: إن بين يدي الساعة دَجَّالين كَذَّابين فاحذروهم.

و قد تكرر ذكر الدَّجَّال في الحديث، و هو الذي يظهر في آخر الزمان يدَّعي الإلهية و فعَّال من أبنية المبالغة أي يكثر منه الكذب و التلبيس. الأزهري: كل كَذَّاب فهو دَجَّال، و جمعه دَجَّالون، و قيل: سُمي بذلك لأنه يستر الحقَّ بكذبه. و الدَّجَّال و الدَّجَّالَة: الرُّفَّة العظيمة. و رُفَّة دَجَّالَة: عظيمة تُغْطِي الأرض بكثرة أهلها، و قيل: هي الرُّفَّة تحمل المتاع للتجارة و أنشد: دَجَّالَة من أعظم الرِّفاق و كُلُّ شَيْءٍ مَوَّهَتَه بماءٍ ذهبٍ؛ فقد دَجَّلْتَه و الدَّجَّال: الذهب. و قيل: ماء الذهب حكاة كراع و أنشد و وَقَّعَ صفائحَ مَخْشُوبَةٍ عليها يدُ الدهرِ دَجَّالها و هو اسم كالقَذَّاف و الجَبَّان،

و قال النابغة الجعدي:

ثم نزلنا و كَسَّرْنَا الرَّمَّاحَ و جَرَرَدْنَا صَفِيحاً كَسَّتْهُ الرُّومُ دَجَّالاً

و دَجَلَ الشَّيْءَ بِالذَّهَبِ. التهذيب: يقال لماء الذهب دَجَّال و به شُبَّه؛ الدَّجَّال لأنه يظهر خلاف ما يَضمِر.

قال أبو العباس: سمي الدَّجَّال دَجَّالاً، لضربه في الأرض و قطعه أكثر نواحيها و يقال: قد دَجَلَ الرجلُ إذا فعل ذلك.

قال: و قال مرة أخرى سُمِّي دَجَّالاً لتمويهه على الناس و تلييسه و تزيينه الباطل. يقال: قد دَجَلَ إذا مَوَّه و لَبَّس.

و أصل الدَّجَل: الخلطُ يقال: دَجَلَ إذا لَبَّس و مَوَّه. و دَجَلَ الرجلُ المرأةَ و دَجَّاهَا إذا جامعها، و هو الدَّجَلُ و الدَّجْوُ، والله أعلم.^۱

بنابراین، معلوم می‌شود که ریشه دجال به دروغ آراستن و خلاف حقیقت وانمودن است.

محور دوم: روایات

بعد از بحث لغوی راجع به دجال، اکنون روایات را بررسی می‌کنیم: در روایات ما به اصل دجال پرداخته شده؛ اما به تفصیلات دجال کم‌تر توجه شده است، ضمن این‌که تفصیلات این موضوع در کتاب‌های عامه، بیش‌تر از اسرائیلیات است.^۲

آیا در کتب اربعه ما، از دجال سخنی به میان آمده است؟ در این زمینه چند روایت آمده، ولی به خصوصیات و تفصیلات دجال اشاره‌ای نشده است.

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۳۶-۲۳۷، ماده دجل.

۲. اخیراً حوزه الازهر مصر تصمیم گرفته است اسرائیلیات را از کتاب‌های خودشان جدا سازد و این تصمیم، اعتراف بزرگی از جانب آن‌ها به وجود اسرائیلیات در کتاب‌ها و تفاسیرشان است.

روایت اول

در روایت اول، فقط اشاره شده که بعد از خروج دجال (با همه مفاسد و مشکلات پیش آمده برای مردم) زراعت و کشت نخیل ادامه دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَسْمَعُ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّ الزَّرَاعَةَ مَكْرُوهَةٌ. فَقَالَ لَهُ: ازْرَعُوا وَاغْرِسُوا فَلَا وَاللَّهِ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَلَا أَطْيَبَ مِنْهُ وَاللَّهُ لَيَزْرَعَنَّ الزَّرْعَ وَلَيَغْرِسَنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَالِ؛^۱

محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد از سیابه نقل کرده مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم؛ شنیدم که مردمی گفتند: زراعت خوب نیست، مکروه است. فرمود: کشت کنید، درخت بکارید، به خدا سوگند مردم کاری انجام نمی‌دهند که از آن حلال‌تر و پاک‌تر باشد، سوگند به خدا که مردم پس از خروج دجال به زراعت و کاشتن خرما پردازند.

گفتاری از علامه مجلسی در مورد روایت اول

علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل روایت بیانی ندارند؛ ولی در *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*،^۲ از پدر بزرگوارش مطلبی را در این مورد نقل می‌کند.

ما کلام مجلسی اول را از کتاب شریف روضة المتقین که شرح من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق است، می‌آوریم.

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۶۰، باب فضل الزراعة، ح ۳. همین روایت را شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه (ج ۳، ص ۲۵۱)، شیخ طوسی با همین سند در تهذیب الاحکام (ج ۶، ص ۳۸۵ و ج ۷، ص ۲۳۷)، وسائل الشیعه (ج ۱۹، ص ۳۳)، مستدرک (ج ۱۳، صص ۲۷ و ۴۶۲) و مرحوم مجلسی در بحارالانوار (ج ۱۰۰، ص ۶۹) نقل کرده‌اند.

۲. ج ۱۹، ص ۳۳۲، باب فضل الزراعة، ح ۳.

مجلسی اول در کتاب روضة المتقين در شرح روایت به نقل مرحوم صدوق می‌فرماید:

در مورد (ابن سیابه) اختلاف شده که (ابن سیابه) است یا (سیابه)؛ زیرا مرحوم کلینی و شیخ طوسی (ابن سیابه) ذکر کرده‌اند، ولی مرحوم کافی و شیخ طوسی (سیابه) ذکر کرده‌اند که این اختلاف از نویسندگان بوده و همان ابن سیابه درست است.^۱

ادامه بیان مجلسی اول در روضة المتقين

ایشان در شرح روایت سه احتمال را مطرح می‌کنند:

احتمال اول

بعد خروج الدجال [یعنی] ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم فإنه مع وجوب إشتغال العالمین بخدمته و الجهاد تحت لوائه یزرعون، فإن بنی آدم محتاجون إلى الغذاء و يجب علیهم کفاية تحصيله بالزراعة، فكيف تكون مکروهة، حتی إنه روى عن الأئمة المعصومین فی تفسیر قوله تعالى «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»: أنها تبدل من الخبز و يسأل السائل أنهم فی تلك الحالة العظيمة یشتغلون بالأكل فيجيب: أنهم فی جهنم أشغل و مع هذا يأكلون من الزقوم و یشربون من الحمیم فلا بد لهذا البدن من الغذاء.

احتمال دوم

و يمكن أن يكون المراد أنه لما روى أن عند خروج القائم صلوات الله علیه يكون معه الحجر الذي كان مع موسى عليه السلام و كان ینفجر منه اثنتی عشرة عینا.

۱. «و روى محمد بن خالد» فی الصحيح كالشيخین (مرحوم کلینی و شیخ طوسی) «عن ابن سیابه» و فی (کافی) و (تهذیب شیخ طوسی) (عن سیابه) و السهو من النساخ. ایشان می‌فرماید کافی و تهذیب درسند «عن سیابه» آورده‌اند؛ ولی عبارت صحیح همان «ابن سیابه» است که شیخ صدوق درمن لایحضره الفقیه آورده است.

معجزات انبیا همراه امام زمان علیه السلام است که یکی از آن معجزات، سنگی است که حضرت موسی علیه السلام با خود داشت و از آن ۱۲ چشمه جاری شد. این سنگ نیز همراه امام زمان علیه السلام است.

و یكون طعامهم و شرابهم فكأنه علیه السلام يقول: إن عند خروج القائم علیه السلام مع وجود هذا يحتاجون إلى الزرع لأنه علیه السلام لا يكون في جميع الدنيا، و إنما هو يجاهد فمن لم يكن معه يحتاج إلى الغذاء.

با این که دوران امام زمان علیه السلام، دوران معجزه است؛ باز مردم به زراعت احتیاج دارند.

احتمال سوم

و يمكن أن يكون المراد أنه بعد خروج الدجال و خوف المؤمنين منه لا يتركون الزراعة، فإن خوف الجوع أشد.^۱

با این که از دجال رعب و ترس دارند، اما خوف از گرسنگی هم دارند و چون ترس گرسنگی از خوف دجال بیش تر است، از زراعت دست برنمی دارند.

روایت دوم

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ^۲ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ وَ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَكْرِيَّا النَّقَاضِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: النَّاسُ^۳ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَنْزِلَةِ مَنْ اتَّبَعَ هَارُونَ علیه السلام وَ مَنْ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَ إِنَّ أَبَابَكْرٍ دَعَا فَأَبَى

۱. مجلسی اول، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۷، ص ۲۰۲، باب المزارعه و الاجاره، ح ۳۹۰۷.

۲. بعضی این عبارت را مرسل می دانند؛ هرچند به نظر ما منظور این است که چند طریق دارد، به دلیل این که عبارت عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ با مرسل بودن و ارسال تفاوت دارد.

۳. کلمه ناس در روایت معمولاً به اهل سنت اطلاق می شود.

عَلَى إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّا عُمَرَ دَعَا فَأَبَى عَلَى إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّا عُثْمَانَ دَعَا فَأَبَى عَلَى إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يَبَايِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَايَةَ ضَلَالَةٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛^۱

زکریای نقاض گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: مردم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند کسانی شدند که جمعی از هارون و گروهی از گوساله پیروی کردند و همانا ابوبکر مردم را (به خویش) دعوت کرد، و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و عمر همچنین مردم را (به خویش) دعوت کرد و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و (از پی آن دو) عثمان مردم را (به بیعت خویش) خواند، و علی علیه السلام (همان طور) جز به قرآن عمل نکرد و تا هنگام ظهور دجال هیچ کس نیست که مردم را به خویش دعوت کند جز آنکه جمعی پیرو پیدا کند، و هر کس پرچم گمراهی برافرازد سرکش و باطل باشد.

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۹۷، ح ۴۵۶، حَدِيثُ نُوحٍ عليه السلام يَوْمَ الْقِيَامِ، روایت در روضه کافی آمده است. روضه کافی جزء کافی است و کلام یک نفر که روضه از کافی نمی باشد، قابل قبول نیست. شیخ طوسی وابن شهر آشوب و نجاشی روضه را از کافی می دانند. برای تحقیق به آخر جلد ۱۹ مستدرک الوسائل مراجعه کنید.

جلسه ۳

قیام‌های قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟

با توجه به عبارت «مَنْ رَفَعَ رَايَةَ ضَلَالَةٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» در روایت دوم و همچنین بعضی از روایات دیگر، بحثی مطرح است که آیا قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه السلام مورد تایید است و یا مردود و یا باید قائل به تفصیل شد؟

دیدگاه اول

یک دیدگاه این که قیام‌هایی که در عرض یا در طول قیام امام علیه السلام اتفاق می‌افتد (یعنی همه قیام‌ها) مردود است. استناد کسانی که همه قیام‌ها را مردود می‌دانند به روایات باب جهاد وسائل الشیعه است؛^۱ ولی کلام و استدلالشان مردود است، زیرا یا با واقعیت سازگاری ندارد و یا روایات مورد استناد این‌ها دارای مشکل سندی است.

اشکال به این نظریه

اگر تمام قیام‌ها مردود باشد در مورد قیام زید و قیام مختار چه می‌گویند؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۱۲، ص ۵۰، باب حُكْمُ الْخُرُوجِ بِالسَّيْفِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ علیه السلام.

دفاع از مختار ثقفی

مختار به نظر ما، شخصیتی کاملاً مثبت است و افرادی که نسبت به ایشان موضع تردید و یا نفی و انکار دارند، موضعشان حاکی از عدم دقت در روایات طرفین است. روایاتی که مختار را مذمت کرده، یا مشکل سندی دارند و یا قابل توجیه هستند؛ در حالی که روایات مدح از قوت سند برخوردار است.

پس شکی در مردود بودن قیامی که در عرض قیام امام است «مثل روایت دوم» وجود ندارد. ولی قیام اگر در طول قیام امام باشد؛ اشکالی ندارد؛ مثل قیام زید که نیتش این بود که پس از قیام، حکومت را به امام معصوم بسپارد.^۱

مرحوم مجلسی در ذیل روایت بیانی دارند:

بیان قوله: و إن أبابکر دعا فآبى علیاً علیه السلام إلى موافقة أو جمیع الناس إلى بیعته و موافقة فلم یعمل أمير المؤمنين علیه السلام فی زمانه إلا بالقرآن و لم یوافقه فی بدعه؛^۲

ابوبکر از حضرت علی علیه السلام و مردم، موافقت و همراهی و بیعت و تأیید حکومت خود را طلبید؛ ولی حضرت با او همکاری نکرد و بدعت‌های او را تأیید نکرد و فقط به قرآن عمل می‌کرد.

ارزیابی روایت

روایت ارتباط چندانی به بحث ندارد؛ زیرا نهایت دلالت روایت این است که دجالی وجود دارد و این که هرکس قبل از دجال پرچمی برافرازد، طرفدارانی پیدا می‌کند.

۱. ما در کتاب *تا ظهور مشروحا* به این بحث پرداختیم.

۲. *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۲۵۴، ح ۳۷، باب ۴، شرح انعقاد السقیفة و کیفیة السقیفة.

نکته: ما روایات خاصه را که متعدد است - و اگر متواتر باشد - بررسی
سندی نمی‌کنیم، ضمن این که اکثر روایات ما، فقط اصل دجال را ثابت
می‌کند و به خصوصیات آن کم‌تر می‌پردازد.

روایت سوم

وَرَوَى أَنَّ الصَّادِقَ   ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: لَا يَبْقَى مِنْهَا سَهْلٌ إِلَّا وَطْئُهُ إِلَّا
مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، فَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقَبٍ مِنْ أَنْقَابِهِمَا مَلَكًا يَحْفَظُهُمَا مِنَ الطَّاغُوتِ وَ
الدَّجَالِ؛^۱

روایت شده است که امام صادق   سخن از دجال به میان آورد، سپس
فرمود: هیچ دشتی از آن (زمین) باقی نمی‌ماند مگر اینکه آن را زیرپا
می‌گذارد، جز مکه و مدینه، زیرا بر سر هر یک از راههای این دو شهر
فرشته‌ای گماشته است که آنها را از دستبرد طاغوت و دجال حفظ می‌کند.

حد دلالت روایت این است که دجالی وجود دارد و نفوذ او، وسعت
کره زمین است.

روایت را مرحوم صدوق به صورت «رُوی» نقل می‌کند. آیا مراسیل
من لا یحضره الفقیه را می‌پذیریم یا نه؟ مراسیل مرحوم صدوق، یک سوم^۲
من لا یحضره الفقیه است. آیا مراسیل صدوق از مراسیل ابن ابی عمیر کم‌تر
است که طبق مبنا پذیرفته شده است؟

روایت مذکور را فقط مرحوم صدوق نقل می‌کند.

روایت چهارم

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۶۴، ح ۳۱۴۸، بَابُ تَحْرِيمِ الْمَدِينَةِ وَفَضْلِهَا.

۲. رک: کلیات فی علم الرجال، آیت الله سبحانی.

قَالَ: ذَكَرَ الدَّجَّالَ قَالَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُلٌ^۱ إِلَّا وَطْنُهُ إِلَّا مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ، فَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقَبٍ مِنْ أَنْقَابِهَا مَلَكًا يَحْفَظُهَا مِنَ الطَّاغُوتِ وَ الدَّجَّالِ مِنْهُ، وَ اللَّهُ لَنَزَرِعَنَّ الزَّرْعَ وَ لَنَغْرِسَنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَّالِ.^۲

روایت را شیخ طوسی، در امالی خود (با تفاوت سند و متن) و ابن قتال نیشابوری نیز در روضة الواعظین (ج ۲، ص ۴۰۷) ذکر می‌کند. تقریباً متن روایت با روایت قبلی یکسان است؛ هرچند در این جا روایت با سند آورده شده است.

نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه

همه روایاتی که در کتب اربعه پیرامون دجال بیان شده، همین چند روایت بود که پیش‌تر بیان کردیم. بنابراین نتیجه‌ای که از ذکر این روایات - با اغماض سندی - می‌گیریم، بدین شرح است:

۱. اصل دجال ثابت است، نه تفصیلات و خصوصیات او؛
۲. خوف و رعبی که دجال در مردم ایجاد می‌کند، حتمی است؛
۳. گستره نفوذ او همه دنیا جز مکه و مدینه است.

۱. قوله عَلَيْهِ السَّلَام: «فلم يبق منهل» في القاموس: المنهل المشرب و الشرب، و الموضع الذي فيه المشرب. (محمد بن يعقوب الفيروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۱).

۲. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص ۳۸۵، باب ۵، تحریم المدینه و فضلها و فضل المسجِد و الصَّلَاةِ فِيهِ... ح ۲.

جلسه ۴

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه
بعد از کتب اربعه، اولین کتابی که از دجال سخن به میان می‌آورد،
"مجموعه ورام" است.

مجموعه ورام و مؤلف آن

«مجموعه ورام» یا به عبارت دیگر "نزهة الناظر و تنبيه الخاطر"، مولفش
از نوادگان مالک اشتر است. مرحوم آیت الله خویی^۱ بحثی راجع به این
کتاب و مؤلف آن مطرح می‌کند؛ ولی نظر شخصی نمی‌دهند.
مرحوم مجلسی در دو قسمت از بحار الانوار^۲ مجموعه ورام و مؤلف آن
را ارزیابی می‌کند و چنین می‌فرماید:

و کتاب تنبيه الخاطر و نزهة الناظر للشيخ الزاهد ورام بن عيسى بن أبي
النجم بن ورام بن حمدان بن خولان بن إبراهيم^۳ بن مالک الأشتر، و السند
إلى هذا الكتاب مذكور في الإجازات و ذكره الشيخ منتجب الدين في
الفهرس و قال: إنه عالم فقيه صالح شاهده بحلة و وافق الخبر و أثني عليه

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، صص ۱۰ و ۲۹.

۳. ابراهیم فرمانده سپاه بود که از طرف مختار مامور شد لشکر شام را تارومار کند. شامیان بعد از
واقعۀ صفین، کشتاری مثل این جنگ را به خود ندیده بودند.

السید ابن طاوس.^۱

و در جای دیگر می‌فرماید:

«اعلم أن أكثر الكتب التي إعتدنا عليها في النقل مشهورة معلومة الإنتساب إلى مؤلفيها».^۲

همچنین می‌فرماید:

وكذا كتاب تنبيه الخاطر و مؤلفه المذكوران في الإجازات مشهوران، لكنه لما كان كتابه مقصورا على المواعظ و الحكم لم يميز الغث من السمين و خلط أخبار الإمامية بآثار المخالفين، و لذا لم نذكر جميع ما في ذلك الكتاب، بل إقتصرنا على نقل ما هو أوثق، لعدم إفتقارنا ببركات الأئمة الطاهرين إلى أخبار المخالفين، و لذا لم نذكر جميع ما في ذلك الكتاب، بل إقتصرنا على نقل ما هو أوثق.^۳

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام

از سخنان مرحوم مجلسی استفاده می‌شود که کتاب کاملاً مورد تایید نیست؛ هرچند مولف کتاب کاملاً مورد تایید است (ایشان جد مادری ابن طاووس است).

روایت دجال در مجموعه ورام

یکی از کتاب‌هایی که از دجال سخن به میان آورده، مجموعه ورام (از ورام بن ابی فراس) است. روایت مفصل است؛ ضمن این‌که روایت از اخلاقیات است؛ لذا رعایت تشدد و دقت سندی در آن لازم نیست. این روایت مفصل را مرحوم طبرسی نیز در مکارم الاخلاق (حدود ۱۱ صفحه) با سند ذکر می‌کند. هرچند متن روایت قوی است، اما خاصه آن را نقل نکرده‌اند.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰، الفصل الأول فی بیان الأصول و الكتب المأخوذ منها و هی.

۲. همان، ص ۲۶، الفصل الثاني فی بیان الوثوق علی الكتب المذكورة و اختلافها فی ذلك.

۳. همان، ص ۲۹.

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال

مؤلف مجموعه ورام، فرد جلیل القدری است و قابل تشکیک نیست، ولی بعضی بزرگان مثل شیخ حرعاملی در مورد مؤلف این کتاب، تشکیک می‌کند و دلیل خود را جمع شدن مطالب ضعیف و قوی در کتاب می‌داند. ایشان، طبق نقل علامه در بحارالانوار می‌فرماید:

«قال الشيخ الحرّ في أمل الآمل: ورام بن أبي فراس بحلة من أولاد مالك بن الأشتر النخعيّ صاحب أمير المؤمنين عليه السلام، عالم فقيه ... له كتاب تنبيه الخواطر و نزهة النواظر حسن إلّا أن فيه الغثّ و السمين».^۱

البته بعضی مثل آقا بزرگ تهرانی، تشکیک مذکور را رد کرده و می‌فرماید:

«تعمد ورام في كتابه هذا على خلط آثار الأئمة بأخبار أهل السنة ليرغب فيه العامة فيهدوا، فلا مجال لطعن صاحب «أمل الآمل» على المؤلف بأن فيه الغثّ و السمين».^۲

مرحوم مجلسی نیز کتاب مجموعه ورام را کاملاً تایید نمی‌کند و می‌فرماید:

«لكنه؛ لما كان كتابه مقصورا على المواعظ و الحكم لم يميز الغث من السمين و خلط أخبار الإمامية بآثار المخالفين».^۳

علت عنایت علمای شیعه به روایات از طریق اهل سنت

علمای ما، فقه و تفسیر مقارن می‌نویسند تا شاید علمای اهل سنت به کتاب‌های شیعه مراجعه کنند و اتمام حجتی بر آن‌ها باشد؛ مثل طبرسی در

۱. بحارالانوار، المدخل، ص ۱۵۰، ورام بن أبي فراس.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذريعة، ج ۲۴، ص ۱۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۹، الفصل الثاني في بيان الوثوق على الكتب المذكورة و اختلافها في ذلك.

تفسیر خود و شیخ طوسی در فقه خود (خصوصاً کتاب خلاف) و مرحوم اربلی در کشف الغمه، روایات اهل سنت را آورده اند و جناب ورام نیز بر اساس بیان آقابزرگ برای رغبت اهل سنت، روایات آنها را آورده است. مضمون روایات دجال در کتاب‌های ما، اصل دجال را ثابت و کم و بیش جزئیاتی را بیان می‌کند.

روایتی که جناب ورام نقل کرده، طبرسی نیز در مکارم الاخلاق آورده است.

روایت پنجم: روایت اول دجال در غیر کتب اربعه

يَا أَبَا ذَرٍّ! كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشَحَّ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ. يَا أَبَا ذَرٍّ! هَلْ يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ إِلَّا غَنَى مُطْعِيًا أَوْ فَقْرًا مُنْسِيًا أَوْ مَرَضًا مُزْمِنًا أَوْ هَرَمًا مُفْنِيًا، أَوْ مَوْتًا مُجْهِزًا، أَوْ الدَّجَالَ، فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ يُنْتَظَرُ أَوْ السَّاعَةَ وَالسَّاعَةَ أَذْهِي وَأَمْرٌ.^۱

از روایت یازده صفحه‌ای، فقط همین عبارت «أو الدجال، فإنه شر غائب ينتظر أو الساعة والساعة أذهي وأمر» از روایت یازده صفحه‌ای، فقط همین عبارت «أو الدجال، فإنه شر غائب ينتظر» در مورد دجال است که می‌فرماید: دجال بدترین موعود و تلخ‌ترین تجربه برای بشر است.

روایت ششم: روایت دوم دجال در غیر کتب اربعه

روایت را مرحوم مجلسی در بحار الانوار از رجال کشی نقل می‌کند: مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى يَهُودِيًّا وَإِنْ أَذْرَكَ الدَّجَالَ آمَنَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَذْرِكْهُ آمَنَ بِهِ فِي قَبْرِهِ...^۲

شاهد در روایت «وَإِنْ أَذْرَكَ الدَّجَالَ آمَنَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَذْرِكْهُ آمَنَ بِهِ» است؛ ضمن این‌که از روایت استفاده می‌شود که طرفداران دجال تهمت زندگان به اهل بیت و نواصب و یهود هستند.

۱. ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة التواظر (المعروف بمجموعة ورام)، ج ۲، ص ۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۷، باب ۲۱، آداب الروایه.

جلسه ۵

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می‌شوند

در میان علمای شیعه چند طبرسی داریم که یکی از آنها ابومنصور، مؤلف کتاب احتجاج است (احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، قرن ۶هـ)، دیگری ابوعلی، مؤلف مجمع البیان معروف به امین الاسلام (فضل بن حسن طبرسی، قرن ۶هـ) است و طبرسی دیگر ابونصر، فرزند امین الاسلام، حسن بن فضل بن حسن طبرسی مؤلف «مکارم الأخلاق» است (کان فاضلاً فقیهاً جلیلاً) و دیگری ابوالفضل، علی بن حسن بن فضل بن حسن، صاحب مشکات الانوار است که کتابش استدراک بر کتاب پدرش (مکارم/الاخلاق) می‌باشد.

نکته‌ای در تعداد روایات در خصوص دجال

در روایات منسوب به پیامبر ﷺ پیرامون دجال، حدود ۳۰۰ روایت را معجم احادیث الامام المهدي ﷺ نقل می‌کند؛ در حالی که روایات اهل بیت در مورد دجال بسیار کم است و این حکایت از بی‌اعتنایی و بی‌اعتباری بسیاری از روایات در موضوع دجال دارد و به اعتراف علمای عامه، بسیاری از این روایات اسراییلیات است.

روایت هفتم: روایت سوم دجال در غیر کتب اربعه

و ینادی منادی الجرحی علی القتلی و دفن الرجال، و غلبة الهند علی السند، و غلبة القفص علی السعیر، و غلبة القبط علی أطراف مصر، و غلبة

اندلس علی أطراف أفريقية. و غلبة الحبشة علی اليمن. و غلبة الترك علی خراسان و غلبة الروم علی الشام و غلبة أهل أرمينية و صرخ الصارخ بالعراق: هتک الحجاب؛ هتک نوامیس، وافتضت العذراء؛ و ظهر علم اللعين الدجال. ثم ذکر خروج القائم عجله الله.

مصادر روایت

مناقب ابن شهر آشوب^۲ روایت را به صورت مرسل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند. و بحار الانوار^۳ نیز از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند.

برداشت از روایت

در دوران هتک نوامیس و مفسد و کشتارها... دجال ظاهر می شود و او ملعون و مطرود است؛ ولی آیا سبب مفسد و هتک نوامیس، دجال و جریان وی است؟

روایت هشتم: روایت چهارم دجال در غیر کتب اربعه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَ بِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَ بِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِغْلَانِ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي وَلَا يَسْتَهْوَيْنَكُمْ عَصْيَانِي وَلَا تَتَرَامَوْا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ إِنْ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ [وَاللَّهُ] مَا كَذَبَ الْمُبْلَغُ وَ لَا جَهْلَ السَّامِعُ لَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ وَ فَحَصَ بِرَأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانٍ فَإِذَا فَعَرَتْ فَاعْرِثُهُ وَ اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَ طَأَّتْهُ عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْبَاءِهَا وَ مَا جَتِ الْحَرْبُ بِأُمُوجِهَا وَ بَدَا

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۴۲۷، فصل في إخباره بالمايا و البلايا و الأعمال.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹، ب ۱۱۴، ح ۴۲.

مِنَ الْأَيَّامِ كُلُّوْحُهَا وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُّوْحُهَا فَإِذَا أُبْنِعَ زَرْعُهُ وَقَامَ عَلَى يَنْعِهِ وَ
هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ عُقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةِ وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ
الْمُظْلِمِ وَ الْبَحْرُ الْمُتَنَطِّمِ هَذَا وَ كَمْ يَخْرُقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ
عَاصِفٍ وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ وَ يُحْصَدُ الْقَائِمُ وَ يُحْطَمُ
الْمَحْصُودُ.^۱

مصادر روایت

روایت در نهج البلاغه آمده است؛ ضمن این که شرح نهج البلاغه
ابن ابی الحديد^۲ و ابن میثم بحرانی^۳ هم روایت را آورده اند.

برداشت از روایت

روایت به دجال اشاره نکرده است؛ لذا روایت را در ردیف روایات
دجال ذکر کردن (ظاهراً) مسامحه است و احتمال دارد به سفیانی اشاره
داشته باشد.

ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه می فرماید:
واعلم أنه ليس في اللفظ دلالة واضحة على أن المراد بالضليل المذكور
معاوية، بل يحتمل أن يريد به شخصاً آخر يظهر فيما بعد بالشام كما قيل:
أنه السفیانی الدجال.

روایت نهم: روایت پنجم دجال در کتب غیر اربعه

روایت را شیخ حر عاملی در إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، چنین

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۱ (صبحی صالح) و من خطبة له ﷺ و هی إحدى الخطب المشتملة على الملاحم.

۲. شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۷، ص ۹۸، خطبه ۱۰۰، و من خطبة له ﷺ و هی من الخطب التي تشتمل على ذكر الملاحم.

۳. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹.

نقل می کند:

المهدی من ذریتی، يظهر بين الركن والمقام، و عليه قميص إبراهيم، و حلة إسماعيل، و في رجله نعل شيث، و الدليل عليه قول النبي ﷺ عيسى بن مريم ينزل من السماء، و يكون مع المهدى من ذریتی، فإذا ظهر فاعرفوه، فإنه مربع القامة، حلك سواد الشعر، ينظر من عين ملك الموت، يقف على باب الحرم فيصيح بأصحابه صيحة، فيجمع الله تعالى عسكره في ليلة واحدة، و هم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا من أقاصی الأرض، ثم ذكر تفصيلهم و أماكنهم و بلادهم، إلى أن قال: فيتقدم المهدى من ذریتی، فيصلی إلى قبلة جده رسول الله ﷺ، و يسرون جميعا إلى أن یأتوا بیت المقدس، ثم ذكر الحرب بينه و بين الدجال، و ذكر أنهم يقتلون عسكر الدجال من أوله إلى آخره، و تبقى الدنيا عامرة، و يقوم بالقسط و العدل، إلى أن قال: ثم يموت عيسى، و يبقى المنتظر المهدى من آل محمد ﷺ فيسير في الدنيا و سيفه على عاتقه، و يقتل اليهود و النصارى و أهل البدع.^۱

مصادر روایت

روایت را شیخ حر عاملی از هبة الله بن أبی محمد الحسن موسوی در المجموع الرائق من أزهار الحقائق نقل می کند.

اعتبار کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات

کتاب اثبات الهداة، کتاب وزینی است که مؤلف آن مرحوم عاملی است. بیان شده که ایشان، ۷۰ هزار سند و ۲۰ هزار مدرک را از فریقین جمع آوری کرده است.

۱. شیخ حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۲۱۷، الفصل الحادی و الستون، ح

مرحوم حرعاملی کلام هبه الله موسوی را چنین نقل می کند: «مما ظفرت به من خطب أمير المؤمنين عليه السلام، مما نقلته من الخزائن الرضوية الطاووسية، من كتاب يتضمن خطبا لأمر المؤمنين عليه السلام منها الخطبة اللؤلؤية»، سپس به بیان سند روایت می پردازد:

«حدثنا أبو الحسن علي بن عبد الله عن أبيه عن يعقوب الجريمي عن أبي حبيش الهروي عن أبي عبد الله بن عبد الرزاق عن أبيه عن جده عن أبي سعيد الخدري عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن أمير المؤمنين عليه السلام ذكر خطبة طويلة جدا، فيها علامات آخر الزمان، و أخبار بمغيبات كثيرة منها دولة بني أمية و بني العباس و أحوال الدجال و السفیانی». شاهد روایت عبارت: «ثم ذكر الحرب بينه و بين الدجال، و ذكر أنهم يقتلون عسكر الدجال من أوله إلى آخره» است.

برداشت از روایت

روایت به جنگ و قتل لشکر دجال اشاره می کند و توضیح دیگری در مورد دجال نمی دهد.

روایت دهم: روایت ششم دجال در غیر کتب اربعه

و عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، في قصة الدجال، قال ألا و إن أكثر أتباعه أولاد الزنا، لأسبوا التيجان ألا و هم اليهود عليهم لعنة الله، يأكل و يشرب، له حمار أحمر ١ طوله ستون خطوة مد بصره، أعور اليمين، و إن ربكم عز و جل ليس بأعور، صمد لا يطعم، فيشمل البلاد البلاء؛ و يقسم الدجال أربعين يوما، أول يوم كسنة، و الثاني كأقل، فلا تزال تصغر و تقصر حتى تكون آخر أيامه كليلة يوم من أيامكم هذه، يطا الأرض كلها إلا مكة و المدينة و بيت المقدس، و يدخل المهدي عليه السلام بيت المقدس، و يصلي

۱. آیا مطلب را حمل بر ظاهر کنیم یا بگوئیم سوار بر حاکمانی است که چنین صفاتی دارند؟ حکام منطقه خالی از این اوصاف نیستند.

بالناس إماما، فإذا كان يوم الجمعة، و قد أقيمت الصلاة، نزل عيسى بن مريم عليه السلام، بثوبين مشرقين حمر، كأنما يقطر من رأسه الدهن، رجل الشعر، صبيح الوجه، أشبه خلق الله عز و جل بأبيكم إبراهيم خليل الرحمن عليه السلام، فالتفت المهدي عليه السلام، فينظر عيسى عليه السلام، فيقول لعيسى: يا ابن البتول، صل بالناس، فيقول: لك أقيمت الصلاة، فيتقدم المهدي عليه السلام، فيصلي بالناس، و يصلي عيسى عليه السلام خلفه، و يبایعه، و يخرج عيسى عليه السلام ف يلتقي الدجال، فيطعنه، فيذوب كما يذوب الرصاص؛ و لا تقبل الأرض منهم أحدا، لا يزال الحجر و الشجر يقول: يا مؤمن تحتی کافر اقله، ثم إن عيسى عليه السلام، يتزوج امرأة من غسان، و يولد له منها مولود و يخرج حاجا، فيقبض الله تعالى روحه في طريقه قبل وصوله إلى مكة.^۱

مصادر روایت

روایت را عقد الدرر^۲ به صورت مرسل از امیرالمومنین عليه السلام نقل کرده و ابن حجر در القول المختصر نیز از عقد الدرر نقل کرده است. در کتابهای ما، احقاق الحق از عقد الدرر نقل کرده است. اما این روایت گرچه از امیرالمومنین عليه السلام نقل شده است؛ ولی مأخذ شیعی ندارد. مضمون روایت، کشته شدن دجال به وسیله حضرت عیسی را بیان می کند.

۱. معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۸۱۷-۹۱۷.

۲. یوسف بن یحیی بن علی المقدسی الشافعی السلمی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص ۵۹، الباب الثاني عشر فی ما یجرى من الفتن فی أيامه وبعد انقضاء مدته، الفصل الثاني فی ما جاء من الآثار الدالة علی خروج الدجال وما یكون فی ضمن ذلك من قحط وفتن وأوجال.

جلسه ۶

ویژگی‌ها و شمایل ظاهری دجال

چنان‌که در مباحث گذشته در این موضوع، روایتی از کمال‌الدین شیخ صدوق نقل شد، مجدداً به طور خلاصه، روایت مطرح می‌شود:

«عینه الیمنی ممسوحة؛ و العین الأخری فی جبهته تضئ كأنها کوكب الصبح، فیها علقه كأنها ممزوجة بالدم، بین عینیه مکتوب کافر، یقرؤه کل کاتب و أمی، یخوض البحار و تسیر معه الشمس، بین یدیه جبل من دخان، و خلفه جبل أبيض یری الناس أنه طعام».

تردستی دجال

«یخرج حین یرج فی قحط شدید تحته حمار أقر»؛ آیا واقعا حمار است یا منظور حکامی است که همین وضع را دارند و تحت سلطه دجال هستند؟

خطوة حماره میل، تطوی له الأرض منهلاً منهلاً، لا یمر بماء إلا غار (۱)، إلى يوم القيامة، ینادی بأعلى صوته یسمع ما بین الخافقین من الجن والإنس و الشیاطین یقول: إلى أولیائی أنا الذی خلق فسوی و قدر فهدی، أنا ربکم الأعلى. و کذب عدو الله، إنه أعور یطعم الطعام، و یمشی فی الأسواق؛ (یعنی بشر است)، و إن ربکم عز و جل لیس بأعور.^۱

۱. در بعضی از روایات منابع دست اول اهل سنت آمده که عزرائیل برای قبض روح حضرت موسی علیه السلام آمد و چون بدون هماهنگی قبلی آمده بود حضرت موسی مشتی به چشم او زد و او کور شد، لذا عزرائیل یک چشمی است!

و لا يطعم و لا يمشي و لا يزول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا.^۱
ألا و إن أكثر أتباعه يومئذ أولاد الزنا، و أصحاب الطيالة الخضر.
فرم خاصی از لباس است که گویند مربوط به اروپایی‌ها است.
يقتله الله عز و جل بالشام على عقبة تعرف بعقبة أفيق لثلاث ساعات مضت من يوم
الجمعة على يد من يصلي المسيح عيسى بن مريم عليه السلام خلفه ألا إن بعد ذلك الطامة
الكبرى.

نتیجه گیری از روایت

ظاهر روایت این است که دجال شخص است نه جریان.

مصادر روایت

اولین ناقل روایت شیعی، شیخ صدوق (م ۳۸۱) است که دیگران هم به
تبع او روایت را نقل کرده‌اند.
از اهل سنت اولین کسی که روایت را نقل کرده، ابن منادی (م ۳۳۶)
در ملاحم است. شیخ صدوق و ابن منادی هر دو در قرن چهارم هستند؛
ولی فاصله زیستن آن‌ها پنجاه سال است. پس می‌توان گفت قبل از شیخ
صدوق، ابن منادی روایت را نقل کرده است. (روایت از امیرالمومنین علیه السلام
از طرق اهل سنت نقل شده است.)
راوی سند ابن منادی غیر از راوی سند صدوق است. شیخ صدوق از
نزال بن سبره نقل روایت می‌کند؛ ولی ابن منادی از اماره بن قعقا نقل
می‌کند. اما در کتاب‌های رجال شیعه و سنی نامی از ابن قعقا به میان

۱. در کتاب‌های اهل سنت آمده که خدا، جوان و بدون ریش و موهای سرش، فرفری است -
نعوذ بالله!- این خدای وهابیت است که وقتی قصد قربت به خدا می‌کنند، نیتشان تقرب به جوان
امرد است! رجوع کنید به کتاب دراسة فی کتب العقائد، الحنايلة نموذجاً که نویسنده آن، حسن
بن فرحان مالکی از اهل سنت معاصر و در ریاض است.

نیامده است. بعد از ابن منادی، أبو عمر و عثمان بن سعید المقرئ الدانی (م ۴۴۴) در کتاب السنن الواردة فی الفتن وغوائلها والساعة وأشراتها در دو جای از کتابش (ج ۴، ص ۶۸۳۸، و ج ۶، ص ۱۱۹۶) روایت را از نزال بن سبره (طرق صدوق) نقل می‌کند و بعد از ایشان، محمد بن سلامه، صاحب دستور معالم الحکم و بعد ایشان، زین الفتی و بعد آقای سلمی در عقد الدرر (۳۶۳) روایت را در کتاب‌های خویش می‌آورند. پس می‌توان گفت مرحوم صدوق روایت را به عنوان افحام خصم و القای حجت نقل می‌کند.

علمای شیعه و استدلال به دجال

پس از مطالعه سخنان اکثر علمای شیعه پیرامون دجال، کلامشان در مورد دجال را به عنوان رد اهل سنت (از باب افحام خصم) یافتیم که طول عمر مبارک امام زمان علیه السلام را منکر می‌شوند و علما در جواب آنان می‌گویند: چگونه شما منکر طول عمر امام زمان می‌شوید؛ در حالی که برای دجال عمر طولانی قائلید و معتقدید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟! ضمناً حدیث، به نزال بن سبره منتهی می‌شود که از ایشان در کتاب‌های ما نامی برده نشده است و اگر در منابع دست‌چندم شیعه آمده، توثیق نشده است.

روایت یازدهم: روایت هفتم دجال در غیر کتب اربعه

منها أن يستحل بها الدجال الأكبر الأعور الممسوح العين اليمنى، و الأخرى كأنها ممزوجة بالدم، لكانها في الحمرة علقه تأتي الحديقة كهية حبة العنب الطافية على الماء فيتبعه من أهلها عدة من قتل بالأبلة من الشهداء أناجيلهم في صدورهم يقتل من يقتل و يهرب من يهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف

ثم مسح ثم الجوع الأغبر.

۱. «يا أهل المؤتفكة ائتفكت بأهلها ثلاثا وعلى الله تمام الرابعة يا جند المرأة وأعوان البهيمّة (پشکل شتران را بر می داشتند و بومی کردند و می گفتند پشکل شترأمنّا و خود رامتبرک می کردند، همین افرادی که به پشکل شتر متبرک می شوند قائلند که تبرک به قبور اولیاء الله شرک است) رغا (شتر سرو صدا کرد) فأجبتهم (همه دورش جمع شدید) وعقر فانهمزمتم (وقتی شتر پی شد همه فرار کردید، امام حسن علیه السلام شتر را پی کرد، سیزده هزار نفر دورش ترا گرفته بودند که به شتر و صاحب شتر آسیب نرسد، همین ها امام حسین علیه السلام راتنها گذاشتند) أخلاقکم دقاق وماؤکم زعارق بلادکم أنتن بلاد الله تربة وأبعد من السماء بها تسعة أعشار الشر، المحتبس فيها بذنبه، والخارج منها بعفو الله كأنی أنظر إلى قريتکم هذه وقد طبقها الماء حتى ما يرى منها إلا شرف المسجد، كأنه جوؤ طير في لجة بحر. فقام إليه ايحنف بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين! ومتى يكون ذلك. قال: يا أبا بحر إنك لن تدرك ذلك الزمان وإن بينك وبينه لقرونا ولكن ليبلغ الشاهد منكم الغائب عنكم لكي يبلغوا إخوانهم إذا هم رأوا البصرة قد تحولت أخصاصها دورا وأجامها قصورا فالهرب الهرب فإنه لا بصيرة لكم يومئذ ثم التفت عن يمينه فقال: كم بينكم وبين اييلة. فقال له المنذر بن الجارود: فذاك أبي وأمی أربعة فراسخ. قال له صدقت فوالذي بعث محمدا وأكرمه بالنبوة وخصه بالرسالة وعجل بروحه إلى الجنة لقد سمعت منه كما تسمعون مني أن قال: يا على هل علمت أن بين التي تسمى البصرة والتي تسمى اييلة أربعة فراسخ وقد يكون في التي تسمى اييلة موضع أصحاب العشور يقتل في ذلك الموضع من أمتی سبعون ألفا شهيدهم يومئذ بمنزلة شهداء بدر فقال له المنذر: يا أمير المؤمنين ومن يقتلهم فذاك أبي وأمی ؟ قال: يقتلهم إخوان الجن وهم أجيل كأنهم الشياطين سود ألوانهم منتنة أرواحهم شديد كلبهم قليل سلبهم طوبى لمن قتلهم وطوبى لمن قتلوه ينفر لجهادهم في ذلك الزمان قوم هم أذلة عند المتكبرين من أهل ذلك الزمان مجهولون في ايرض معروفون في السماء تبكى السماء عليهم وسكآنها وایرض وسكآنها ثم هملت عيناه بالبكاء ثم قال: ويحك يا بصرة ويلك يا بصرة من جيش لا رهج له ولا حس قال له المنذر يا أمير المؤمنين: وما الذي يصيبهم من قبل الغرق مما ذكرت، وما الويح، وما الويل ؟ فقال: هما بابان فالويح باب الرحمة، والويل باب العذاب يا ابن الجارود نعم ثارات عظيمة منها عصابة يقتل بعضها بعضا، ومنها فتنة تكون بها خراب منازل وخراب ديار وانتهاك أموال وقتل رجال وسبي نساء يذبحن ذبحا يا ويل أمرهن

مصادر روایت

روایت را ابن میثم بحرانی به صورت مرسل از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند و قبل از ایشان کسی آن را نقل نکرده است. بحارالانوار نیز (ج ۳۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۸) روایت را از ابن میثم بحرانی نقل می‌کند.

متن خطبه امیر المؤمنین علیه السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی

ابن میثم در مقدمه کتاب خویش می‌گوید: درمکه خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که در ۲۰ جلد بود؛ شاید این مطالب از آن جا باشد. ابن میثم در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰) می‌گوید: «مرسلا عن علی علیه السلام من خطبة خطبها علیه السلام بالبصرة بعد ما فتحها. روى أنه لما فرغ من

....→

حديث عجب منها أن يستحل بها الدجال أكبر ايعور المسوح العين اليمنى واىخرى كأنها ممزوجة بالدم لكأنها في الحمرة علقه تأتى الحدقة كهيئة حبة العنب الطافية على الماء فيتبعه من أهلها عدة من قتل باييلة من الشهداء أناجيلهم في صدورهم يقتل من يقتل ويهرب من يهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف ثم مسخ ثم الجوع ايغبر ثم الموت ايحمر وهو الغرق. يا منذر إن للبصرة ثلاثة أسماء سوى البصرة في الزبر ايول لا يعلمها إلا العلماء منها الخريبة، ومنها تدمر، ومنها المؤتفكة يا منذر والذي فلق الحبة وبرئ النسمة لو أشاء يخبرتكم بخراب العرصات عرصة عرصة ومتى تخرب ومتى تعمر بعد خرابها إلى يوم القيامة، وإن عندى من ذلك علما جما وإن تسألوني تجدوني به عالما لا أخطئ منه علما ولا وافيا، ولقد استودعت علم القرون ايولى وما كائن إلى يوم القيامة. قال: فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني من أهل الجماعة ومن أهل الفرقة ومن أهل السنة ومن أهل البدعة؟ فقال: ويحك إذا سألتني فافهم عني ولا عليك أن لا تسأل أحدا بعدى: أما أهل الجماعة فأنا ومن اتبعني وإن قلوا وذلك الحق عن أمر الله وأمر رسوله، وأما أهل الفرقة فالمخالفون لى ولمن اتبعني وإن كثروا وأما أهل السنة فالمتمسكون بما سنه الله ورسوله لا العاملون برأيهم وأهوائهم وإن كثروا؛ (معجم/حاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۹۷ - ۱۹۹).

حرب أهل الجمل أمر منادياً ينادى فى أهل البصرة: أن الصلاة الجامعة،^۱ لثلاثة أيام من غد إن شاء الله، ولا عذر لمن تخلف إلا من حجة أو علة فلا تجعلوا على أنفسكم سبيلاً، فلما كان فى اليوم الذى إجتمعوا فيه خرج فصلّى فى الناس الغداة فى المسجد الجامع، فلما قضى صلاته قام فأسند ظهره إلى حائط القبلة عن يمين المصلّى، فخطب الناس فحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله و صلّى على النبى ﷺ واستغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات ثم قال: .. إلى جؤجو طير فى لجة بحر» و تتمه آن را در جلد سوم ص ۱۵ مى آورد.

۱. عبارتی است که برای جمع کردن مردم استفاده می کردند.

جلسه ۷

امیرالمومنین علیه السلام این سخنان را بعد از فتح بصره، در میان انبوه جمعیت در مسجد جامع شهر بصره بیان کرده است. حضرت ابتدا افرادی را که در برابر فتنه؛ با سکوت و یا همکاری با دشمن، آن حضرت را یاری نکردند، توبیخ می‌کند. سپس در سخنانشان حوادثی را که در بصره رخ می‌دهد بیان می‌کنند؛ مثل طغیان رودخانه در شهر:

«كأني أنظر إلى قريتكم هذه و قد طبقها الماء حتى ما يرى منها إلا شرف المسجد، كأنه جؤجؤ طير في لجة بحر».

در این هنگام احنف بن قیس از حضرت سوال می‌کند:

«يا أمير المؤمنين! ومتى يكون ذلك؟»

زمان حادثه چه موقعی است؟ حضرت به جواب اشاره‌ای کردند و سپس به طرف راست خود متوجه شدند و سوال کردند:

«كم بينكم و بين الأبله؟ فقال له المنذر بن الجارود: فداك أبي و أمي أربعة فراسخ».

حضرت به منذر فرمودند: «صدقت فوالذي بعث محمداً و أكرمه بالنبوة و خصّه بالرسالة و عجل بروحه إلى الجنة لقد سمعت منه كما تسمعون مني أن قال: يا علي هل علمت أن بين التي تسمى البصرة و التي تسمى الأبله أربعة فراسخ، و قد يكون في التي تسمى الأبله موضع أصحاب العشور، يقتل في ذلك الموضع من أمتي سبعون ألفاً شهيد، هم يومئذ بمنزلة شهداء بدر».

حضرت با استناد به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت هفتاد هزار نفر از امت

پیامبر ﷺ در سرزمین ابله خبر دادند که در مقام، مانند شهدای بدر هستند. در این هنگام، منذر بن جارود دوباره سوال کرد که چه کسی اینان را می‌کشد:

یا أمیر المؤمنین و من یقتلهم فداک ابی و اُمی؟

حضرت در جواب منذر می‌فرماید:

«یقتلهم إخوان الجنّ و هم أجیل، کأنّهم الشیاطین سود ألوانهم منتنة أرواحهم شدید کلبهم قلیل سلبهم».

حضرت، دوباره مقام شهدا را بیان می‌فرمایند:

طوبی لمن قتلهم، و طوبی لمن قتلوه، ینفر لجهادهم فی ذلک الزمان، قوم هم أذلة عند المتکبرین من أهل ذلک الزمان، مجهولون فی الأرض معروفون فی السماء تبکی السماء علیهم و سکانها و الأرض و سکانها ثم هملت عیناه بالبکاء.

خود حضرت هم شروع به گریه می‌کند. در این جا دوباره منذر سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهد.

نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذر بن جارود

حضرت امیر علیؑ منذر بن جارود را به عنوان والی منصوب کرد، ولی منذر خیانت کرد. حضرت نامه‌ای به وی نوشت و او را مذمت و پدرش را مدح کرد. سپس منذر را عزل و بعد از آن احضارش کرد و مبلغ سی هزار دینار جریمه‌اش نمود، سپس او را روانه زندان کرد. در این هنگام صعصعه وساطت کرد و به حضرت گفت که خواهر منذر به خاطر زندانی شدن برادرش، گریه امانش را بریده؛ ضمن این که خود صعصعه متعهد شد بدهی منذر را در صورت عدم پرداخت او بپردازد. حضرت به صعصعه فرمود: چرا وی را ضمانت می‌کنی در حالی که او خود را بدهکار

نمی‌داند؟ سپس حضرت فرمود: او را قسم بده که بدهی ندارد و اختلاس نکرده است. صعصعه گفت: او قسم می‌خورد. حضرت فرمود: من هم گمانم این است که او قسم می‌خورد و بعد اوصاف و اخلاقیات زشت او را برایش بیان کرد؛ از جمله این که او انسان متکبری است و ... دست آخر منذر را قسم دادند و آزادش کردند.^۱

نامه‌های امام حسین علیه السلام به سران بصره، پنج نامه بود که چهار نفر مخاطبین نامه، خیانت نکردند، خصوصاً یک نفرشان که رسالتش را به سرانجام رساند و امام او را دعا کردند: "آمنک الله يوم الفزع الاکبر!" و یک نفر نیز خیانت کرد و که همان منذر بن جارود بود؛ هنگامی که نامه امام را دریافت کرد نزد استاندار بصره رفت و نامه را به او داد. استاندار بصره در آن زمان داماد وی عبیدالله بن زیاد بود. ابن زیاد نامه رسان را بلافاصله دستگیر کرد و به شهادت رساند. لذا اولین شهید جریان کربلا از غیر اهل بیت، جناب سدوسی، کسی است که نامه را به منذر بن جارود تحویل داد.^۲

۱. الشیخ محمد تقی التستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۴۲.

و تفصیل ذلک مذکور فی تاریخ یعقوبی، فنقل کتابه إلیه بعزله، قائلاً : فأقبل المنذر فعزله وأغرمه ثلاثین ألفاً (إلی أن قال) فقال صعصعة : یا أمیر المؤمنین! هذه ابنة الجارود تعصر عینیها کل یوم لحبسک أخاها المنذر، فأخرجه وأنا أضمن ما علیه من أعطیات ربیعة، فقال علیه السلام : ولسم تضمنها وزعم لنا أنه لم يأخذها ؟ فلیحلف نخرجه، فقال صعصعة : أراه والله سیحلف، قال علیه السلام : " وأنا والله أظن ذلک، أما أنه نظار فی عطقیه مختال فی بردیة تفال فی شرکیه، فلیحلف بعد أو لیدع " فحلف فخلی سبیلہ. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۴).

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد منذر به قاموس الرجال مرحوم تستری و کتاب الایام المکیة نگارنده مراجعه نمایید.

ادامه روایت در بیان اقدامات دجال

در این جا منذر دوباره از حضرت سوالی می کند:

«وما الذی یصیبهم من قبل الغرق مما ذکرت، و ما الویح، و ما الویل؟»

حضرت جواب می دهد:

هما بابان فالویح باب الرحمة، والویل باب العذاب یا ابن الجارود، نعم ثارات عظيمة، منها عصة یقتل بعضها بعضا، و منها فتنة تكون بها خراب منازل و خراب دیار و انتهاک أموال و قتل رجال و سبی نساء یذبحن ذبحاً، یا ویل أمرهن حدیث عجب؛ منها أن یستحل بها الدجال الأكبر.

«دجال اکبر» قید توضیحی یا احترازی است؟ که در صورت احترازی بودن معنایش این است که دجال های اصغر نیز هستند؛ ولی آن که مورد بحث است دجال اکبر است.

«الأعور الممسوح العین الیمنی، والأخری کأنها ممزوجة بالدم لکأنها فی الحمرة علقه تأتی الحدقة کهيئة حبة العنب الطافية علی الماء فیتبعه من أهلها عدة من قتل بالأبلة من الشهداء أناجیلهم فی صدورهم».

پیروان دجال، صلیبیان و مشرکین هستند که قرآن در مورد آنها می فرماید:

«لَتُبْلَوْنَ فی أموالکم و أنفسکم و لتسمعن من الذین أوتوا الکتاب من قبلكم و من الذین أشركوا أذی کثیراً و إن تصبروا و تتقوا فإن ذلک من عزم الأمور»^۱
«یقتل من یقتل و یهرب من یهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف ثم مسخ ثم الجوع الأغبر ثم الموت الأحمر وهو الغرق»^۲.

شاهد، در جملات «منها أن یستحل بها الدجال الأكبر» دجال است که اوصاف

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۲. معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۱۹۷-۱۹۹.

دجال و حدود فعالیت او (در بصره) و هوادارانش را که از اهل کتاب هستند، ذکر می‌کند.

روایت دوازدهم: روایت هشتم دجال در غیر کتب اربعه
... ثم عيسى بن مريم، روح الله و كلمته، و كان عمره في الدنيا ثلاثة و ثلاثين سنة،
ثم رفعه الله إلى السماء و يهبط إلى الأرض بدمشق، و هو الذي يقتل الدجال.^۱

مصادر روایت

روایت را فقط تفسیر قمی نقل می‌کند:
حدثني الحسين بن عبد الله السكيني عن أبي سعيد البجلي (النحلي) عن
عبد الملك بن هارون عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه ... في قصة محاورة
الإمام الحسن السبط مع ملك الروم قال عليه السلام:^۲
و بعد از ایشان، مرحوم مجلسی در بحار الانوار (ج ۱۴، ص ۲۴۷، ب ۱۸،
ح ۲۷) روایت را از تفسیر قمی نقل می‌کند.

ماجرای محاوره امام حسن عليه السلام با پادشاه روم

روایت امام صادق عليه السلام را تفسیر قمی نقل کرده است:
في قصة محاورة الإمام الحسن السبط مع ملك الروم ...
امام حسن عليه السلام از طرف امیرالمومنین عليه السلام مامور عزیمت به روم شد. در
این ماموریت، بین امام حسن عليه السلام و فرمانروای روم محاوره‌ای صورت
گرفت و سوالاتی از حضرت پرسیده شد. یکی از سوالات پیرامون
حضرت عیسی عليه السلام بود که امام حسن عليه السلام فرمودند:
شاهد در روایت، جمله «و هو الذي يقتل الدجال» است.

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۸ - ۲۷۲، ذیل آیات اول سوره شوری.

از این روایت و روایتی که دجال در کناسه کوفه به دارآویخته می‌شود و یا روایت اهل سنت که دجال در دمشق کشته می‌شود، استفاده می‌شود که دجال شخص است، نه جریان (اگر سند هر دو روایت صحیح باشد، اشکال در مکان قتل او است؛ ولی در مورد قاتل دجال، اگر حضرت عیسی علیه السلام هم باشد، ایشان از فرماندهان بزرگ سپاه امام زمان علیه السلام است و به فرمان امام کار را انجام می‌دهد)، پس با روایات دیگر که قاتل او امام زمان علیه السلام است، تعارضی ندارد!

مفاد روایت این است که قاتل دجال، حضرت عیسی علیه السلام در دمشق است و دیگر این که دجال شخص است، نه جریان.

نکته‌ها:

نکته اول: صاحب وسائل الشیعه و مرحوم خوئی، تفسیر قمی را تأیید می‌کنند و روایات تفسیر قمی را مروی از ثقات می‌دانند (پس بر اساس این نظر، روایت مذکور مشکلی ندارد).

نکته دوم: شکی نیست که علی بن ابراهیم قمی، صاحب تفسیر، از ثقات است. ایشان در کتب اربعه دارای ۷۰۶۸ روایت است که این مطلب دلالت بر جلال و وثاقت عظمت ایشان دارد.

نکته سوم: در ۷۱۴۰ روایت، سند روایت به جناب قمی منتهی می‌شود.

نکته چهارم: راوی این تفسیر شخصی به نام عباس بن محمد است که با سه واسطه به امام کاظم علیه السلام منسوب است. ولی در کتب رجال، ایشان توثیق ندارد (مگر بر اساس مبنای بعضی از اساتید ما که امامزادگان به توثیق نیاز ندارند).

نکته پنجم: این تفسیر، مجموعه‌ای از روایات است که خود قمی املا کرده و شاگردش نوشته و روایاتی است که شاگردش از ابی جارود و او

از امام علیه السلام نقل می‌کند. لذا در صورت امکان تفکیک در تفسیر و تشخیص آن بحثی نیست.

نکته ششم: ابی جارود توثیق ندارد. پس نه راوی تفسیر (عباس بن محمد) و نه ابی جارود توثیق نشده‌اند. عده‌ای (مانند مرحوم خوئی) قائلند که تمام راویان و افرادی که در این کتاب آمده‌اند، ثقه هستند. مرحوم خوئی دلیل ثقه بودن این افراد را کلام صاحب تفسیر قمی می‌داند. جناب قمی در مقدمه تفسیر خود می‌فرماید:

نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواة مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم و لا یقبل عمل إلا بهم و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم فقال: «فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فعلمهم عن رسول الله.^۱

بر اساس بیان مرحوم خوئی، راویانی که توثیق ندارند و نامشان در تفسیر قمی آمده، توثیق می‌شوند؛ چون توثیق کلی مرحوم قمی به توثیقات متعدد منحل می‌شود. بنابراین، مشکل ابراهیم بن هاشم و ابی جارود هم حل می‌شود. پس اگر این مبنا را بپذیریم تمام مشایخ - چه با واسطه و چه بی‌واسطه - همه ثقه می‌شوند؛ ولی مشکل این که آیا تمام این تفسیر از مرحوم قمی است و یا قسمتی از آن به شاگردش مربوط است؛ باقی می‌ماند.

روایت سیزدهم: روایت نهم دجال در غیر کتب اربعه

یا خیثمة سیأتی علی الناس زمان لا یعرفون الله ما هو التوحید، حتی یکون خروج الدجال، و حتی ینزل عیسی بن مریم من السماء و یقتل الله الدجال علی یده، و یصلی بهم رجل منّا أهل البیت، ألا تری أنّ عیسی یصلی

۱. قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴.

خلفنا و هو نبیّ إلا و نحن أفضل منه.^۱

بحثی که مطرح است این است که انبیا افضل هستند یا ائمه؟ (البته غیر از وجود نازنین خاتم الانبیا ﷺ که ایشان اشرف همه انبیا و ائمه علیهم السلام هستند) مرحوم مجلسی در این مورد می‌فرماید:

«فإن أئمتنا صلوات الله عليهم أشرف من أولى العزم، فكيف من غيرهم».^۲

مصادر روایت

روایت فقط یک مدرک دارد و آن تفسیر فرات کوفی (ص ۴۴) است. مرحوم مجلسی نیز در بحار الانوار^۳ روایت را از تفسیر فرات نقل می‌کند.

۱. معجم أحادیث الإمام المهدی ﷺ، ج ۴، ص ۵۰۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، باب ۳۰، ح ۶، ص ۲۲۶.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۳۴۸-۳۴۹، ب ۲۴، ح ۱۰.

جلسه ۸

بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی

مؤلف تفسیر فرات کوفی که فرات بن ابراهیم کوفی است، از علمای دوران غیبت صغری است. در مورد ایشان گفته اند: استاد المحدثین فی زمانه، کثیر الحدیث. ایشان معاصر مرحوم کلینی و ابن عقده است. ابن عقده کسی است که مرحوم نعمانی روایات زیادی از وی نقل می‌کند.

برای ما مهم این است که آیا شخصیت رجالی فرات توثیق دارد یا نه؟ وقتی به کتب رجالی رجوع می‌کنیم، از فرات بن ابراهیم کوفی نام برده نشده است. اسم خود او و پدرش در اسانید این کتاب مشخص شده است. کتاب *شواهد التنزیل* حسکانی از این کتاب بسیار نقل می‌کند و یا در اسناد خود نام وی را می‌برد. در سند کتاب‌های شیخ صدوق و تفسیر قمی و کتاب فضل زیارة الحسین (ابن شجری) از مؤلف تفسیر فرات بسیار نام برده است. کنیه ایشان فقط در دو جا از کتاب ابن شجری کوفی آمده است. با این اوصاف، هنوز شخصیت وی برای ما مجهول است. ایشان در کوفه بوده، ولی از چه قبیله‌ای؟ اهل کجا؟ عرب یا غیر عرب؟ از موالی یا غیر موالی؟ فکر و اعتقادش؟ شیعه یا اهل سنت بودن وی؟ (گرچه سنخ روایات نقل شده از وی، ارادتش را به اهل بیت می‌رساند و احتمال سنی بودنش را کمرنگ می‌کند) برای ما نامعلوم است. عده‌ای معتقدند وی زیدی بوده است یا تفکر زیدیه داشته و با آنان حشرو نشر داشته است و

دلیل این مطلب را مشایخ و اساتیدش می‌دانند. کتاب وی نیز بر امامت اثناعشری نصی ندارد؛ بلکه از صادقین (علیهم‌السلام) بسیار روایت نقل می‌کند؛ آن هم روایاتی که بر عصمتش و امامتشان دلالت دارد؛ ولی از طرفی روایاتی را از زید نقل می‌کند که عصمت غیر خمسه طویه را نفی می‌کند.

چرا کتب رجالی شیعه، از فرات کوفی نام نبرده‌اند؟

چرا کتب رجالی ما از ایشان سخنی به میان نیاورده‌اند؟ شاید به این دلیل باشد که این فرد نزد رجالیون شیعی مهم نبوده است؛ ضمن این‌که رجالیون از شیعیانی که در سند روایت قرار می‌گرفتند بحث می‌کردند و چون از اهل سنت هم نبوده، کتب رجالی اهل سنت به ایشان اعتنایی نکرده‌اند. پس وی زیدی کوفی بوده است.

آثار زیدی‌ها در یمن

آثار زیدی‌ها محو شده است ولی مقداری از آثار آن‌ها در یمن باقی مانده است که اگر به آن آثار دسترسی پیدا کنیم شاید بتوان در مورد شخصیت فرات بن ابراهیم کوفی بیش‌تر اظهار نظر کرد (البته گفته‌اند زیدی‌ها یک موسوعه رجالی به‌نام نسّمات الاسحار دارند که نام علمایشان را ترجمه کرده است و مطلع البدور و نسمة السحر هم از تالیفات زیدی‌ها و به دوران اخیر مربوط است)؛ کتاب وی فقط نزد حسکانی بوده است.

دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی

مرحوم مجلسی در مورد ایشان می‌فرماید:

و تفسیر فرات و إن لم يتعرض الأصحاب لمؤلفه بمدح و لا قدح، لكن کون أخباره موافقة لما وصل إلینا من الأحادیث المعتبرة و حسن الضبط

فی نقلها مما يعطى الوثوق بمؤلفه و حسن الظن به، و قد روى الصدوق عنه أخباراً بتوسط الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي و روى عنه الحاكم أبو القاسم الحسكاني في شواهد التنزيل و غيره.^۱

مرحوم مجلسی نیز به کتاب اعتماد کرد و مولف را نیز موثق می‌داند؛ هرچند توثیق ایشان، توثیق متاخرالمتاخرین است.

نکته‌ای در مورد تفسیر فرات

نکته قابل ذکر این است که کتاب تفسیر فرات روایات ناب و دست اول راجع به خمسه طیه دارد؛ با توجه به این که مشکلاتش باقی است.

نتیجه گیری

نام فرات بن کوفی در اسناد آمده است؛ در عین حال مجهول است. تنها کسی که وی و کتابش را قابل اعتماد می‌داند، مرحوم مجلسی است که از متاخرالمتاخرین است.

روایت چهاردهم: روایت دهم دجال در غیر کتب اربعه

وهو اليوم الذى يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاية الأمر، و يظفره الله تعالى بالدجال، فيصلبه على كناسة الكوفة و ما من يوم نوروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج، لأنه من أيامنا، حفظه الفرس وضيعتموه.^۲

این روایت که کشتن دجال را به دارآویختن درکناسه کوفه می‌داند، با روایتی که درگیری دجال را با حضرت عیسی درعقبه عقیق دانسته و سپس حضرت عیسی با سلاح خود به او می‌زند و او ذوب می‌شود؛ چگونه قابل جمع است؟

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۷.

۲. معجم أحادیث الإمام المهدي (عليه السلام)، ج ۵، ص ۳۲۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ح ۸۴، ص ۳۰۸.

مفاد روایت

دجال درکناسه کوفه در عراق توسط امام زمان علیه السلام به دارآویخته می شود.

مصادر روایت

اولین کسی که روایت را نقل می کند، ابن فهد حلی (ولادت ۷۵۷ و متوفای ۸۴۱)، صاحب المذهب البارع است. ابن فهد در کتاب طهارت به مناسبت طهارت و اغسال مستحبی می فرماید:

ومما ورد فی فضله و یعضد ما قلناه، ما حدثنی به المولی السید المرتضی العلامة بهاء الدین علی بن عبد الحمید النسابة دامت فضائله، ما رواه بإسناده.^۱

اثبات یا نفی نوروز؟

ما فعلاً در مقام اثبات یا نفی نوروز نیستیم، ولی کسانی که نوروز را رد می کنند و روایت را مرسل می دانند، باوجود این روایت، حرفشان صحیح نیست؛ چون ابن فهد می گوید: من این روایت را از استادم - که خودش طریق دارد - از معلی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام نقل می کنم:

إلى المعلى بن خنيس عن الصادق عليه السلام: إن يوم النوروز، هو اليوم الذى أخذ فيه النبى ﷺ لأمر المؤمنين عليه السلام العهد بغدير خم، فأقروا له بالولاية، فطوبى لمن ثبت عليها، والويل لمن نكثها، و هو اليوم الذى وجّه فيه رسول الله ﷺ علياً عليه السلام إلى وادى الجن، فأخذ عليهم العهود و الموائيق. و هو اليوم الذى ظفر فيه بأهل النهروان، و قتل ذا الشدية، و هو اليوم الذى يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاية الأمر و يظفره الله تعالى بالدجال، فيصلبه على كناسة الكوفة. و ما من يوم نوروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج، لأنه من أيامنا حفظه الفرس و ضيعتموه، ثم إن نبياً من أنبياء بنى إسرائيل سأل ربه

۱. ابن فهد حلی، المذهب البارع، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵.

أَنْ يَحْيِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَّا لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، فَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ صَبَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فِي مَضَاجِعِهِمْ، فَصَبَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَعَاشُوا وَهُمْ ثَلَاثُونَ أَلْفًا، فَصَارَ صَبُّ الْمَاءِ فِي يَوْمِ النِّيرُوزِ سَنَةً مَاضِيَةً لَا يَعْرِفُ سَبَبُهَا إِلَّا الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَهُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ سَنَةِ الْفَرَسِ، قَالَ الْمُعَلَّى: وَ أَمَلَى عَلَى ذَلِكَ، فَكَتَبْتَهُ مِنْ إِمْلَائِهِ؛^۱

همانا نوروز، همان روزی است که پیامبر ﷺ برای علی ﷓ در غدیر خم از مردم بیعت گرفت، پس مردم اقرار کردند به ولایت، پس خوشا به حال کسی که به عهد خود ثابت قدم ماند و وای به حال کسی که آن را شکست. و آن همان روزی است که رسول خدا ﷺ علی ﷓ را به سوی وادی جن روانه کرد، پس از آنها عهد و پیمان گرفت. و آن همان روزی است که علی ﷓ در آن روز بر اهل نهر روان غالب شد و ذوالثدیّه را کشت.

و آن همان روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر ظاهر خواهد شد و خداوند او را بر دجال غلبه می دهد، پس آن حضرت دجال را بر کناسه کوفه به دار می کشد. و هیچ نوروزی نیست مگر آن که ما در آن انتظار فرج را داریم، برای این که نوروز از ایام ماست، ایرانیان آن را حفظ کرده اند، و شما (عرب ها) آن را ضایع کرده اید.

پس پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از خداوند خواست که زنده کند قومی را که از ترس مرگ از خانه هایشان بیرون رفتند و آنها هزاران نفر بودند و خداوند همه آنها را بمیراند. پس خداوند به آن پیامبر وحی کرد که در گورهای آنها آب بریزید، پس ریختن آب به آنها در همین روز بود، پس زنده شدند و حال این که سی هزار نفر بودند، پس آب ریختن در روز نوروز سنت قدیمی گردید، اما هیچ کس علت آن را نمی داند مگر راسخان در علم و آن اولین روز از سال ایرانیان است.

معلى گفت: امام ﷓ این حدیث را به من املا کرد و من از املاى امام نوشتم.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، باب ۲۲، ص ۱۱۹.

در این جا، ابن فهد در ادامه روایت، نقل دیگری را هم می آورد که مرحوم مجلسی روایت را در بحارالانوار (ج ۵۶، باب ۲۲، ح ۱، ص ۹۲) بیان می کند و می فرماید: از کتب معتبر نقل می کنم؛ هر چند نام کتاب را نمی آورد. البته ایشان، قسمتی از روایت را هم در جلد ۵۶، صفحه ۱۱۹ نقل می کند.^۱

روایت چنین است:

و عن المعلى أيضا قال: دخلت على أبي عبد الله ﷺ في صبيحة يوم النيروز، فقال: يا معلى أتعرف هذا اليوم؟ قلت: لا، ولكنه يوم يعظمه العجم، يتبارك فيه. قال: كلا و البيت العتيق الذى يبطن مكة ما هذا اليوم إلا لأمر قديم، أفسره لك حتى تعلمه. قلت: لعلى هذا من عندك أحب إلى من أن تعيش أترابى و يهلك الله أعداءكم [أمواتى و تموت أعدائى] قال: يا معلى يوم النيروز، هو اليوم الذى أخذ الله فيه ميثاق العباد (عالم ذر) أن يعبدوه و لا يشركوا به شيئا، و أن يدينوا برسله و حججه و أوليائه، و هو أول يوم طلع فيه الشمس، و هبت فيه الرياح اللواحق، و خلقت فيه زهرة الأرض، و هو اليوم الذى استوت فيه سفينة نوح ﷺ على الجودي، و هو اليوم الذى أحيا الله فيه القوم الذين خرجوا من ديارهم و هم أوف حذر الموت، فقال لهم الله: موتوا ثم أحياهم، و هو اليوم الذى هبط فيه جبرئيل ﷺ على النبى ﷺ وهو اليوم الذى كسر فيه إبراهيم ﷺ أصنام قومه، و هو اليوم الذى حمل فيه رسول الله ﷺ أمير المؤمنين عليا ﷺ على منكبه حتى رمى أصنام قريش من فوق البيت الحرام و هشمها و الخبر بطوله؛^۲

۱. شيخ حر عاملی در وسائل الشیعه (ج ۵، ص ۲۸۸-۲۸۹، ب ۴۸، ح ۲)، روایت را از مذهب با کمى تفاوت نقل می کند. ایشان در اثبات الهداة هم (ج ۳، ص ۱۵۷، ب ۳۲، ف ۴۶، ح ۶۹۳) قسمتی از روایت را از مذهب نقل می کند.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ب ۲۲، ص ۱۲۰.

از معلی روایت شده که در بامداد روز نوروز بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شدم، پس (حضرت) فرمودند: ای معلی! آیا این روز را می‌شناسی؟
گفتم: نه. و لکن روزیست که ایرانیان از آن تجلیل می‌کنند و در آن به همدیگر تبریک گفته و دعای خیر می‌کنند.

فرمود: این چنین نیست؛ قسم به خانه کهن (کعبه) که در دل (شهر) مکه است، نیست این روز مگر برای یک امر قدیمی که آن را برای تو تفسیر می‌کنم تا این که از آن مطلع شوی.

پس گفتم: اگر این علمی را که نزد شماست فرا گیرم؛ برای من دوست داشتنی‌تر است از اینکه تا ابد زندگی کنم، و خداوند دشمنان شما را نابود کند.
فرمود: ای معلی! روز نوروز همان روزی است که خداوند در آن از بندگانش عهد گرفت که او را عبادت کنند و هیچ چیزی را شریک او ندانند و این که به رسولان و انبیا و اولیای ایمان بیاورند و آن اولین روزی است که خورشید در آن طلوع کرده و بادهای باردار کننده در آن وزیده است و گلها و شکوفه های زمین آفریده شده است و آن روزیست که کشتی نوح علیه السلام به کوه جودی قرار گرفته. و آن روزی است که در آن، قومی که از ترس مرگ از خانه های خود خارج شدند و آنها هزارها نفر بودند، پس خداوند آنها را میراند و سپس آنها را در این روز زنده کرد. و آن روزیست که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید.

و آن همان روزیست که ابراهیم علیه السلام بت های قوم خود را شکست. و آن همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام را بر دوش خود سوار کرد تا بت های قریش را از بالای خانه خدا به پائین انداخت و آنها را خرد کرد و

جلسه ۹

شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال)

«و هو اليوم الذى يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاية الأمر و يظفره الله تعالى بالدجال، فيصلبه على كناسة (محل ریختن زباله) الكوفة».

دیدگاه علمای رجال در خصوص معلى بن خنيس

نکته اول

مرحوم مجلسی، ظاهراً معلى بن خنيس را رد نمی‌کند؛ ولی مرحوم شیخ انصاری در مکاسب ایشان را تضعیف می‌کند. ما بعد از مراجعه، وجهی برای نصب ایشان نیافتیم. مرحوم خوئی در معجم خود (ج ۱۸، ص ۲۳۷) بحث مفصلی درباره ابن خنيس مطرح می‌کند. ایشان روایات مذمت شده و مدح شده را نقل می‌کند و سپس در مورد روایات مدح شده می‌گوید: «هذه الروایات كلها صحاح»؛ ولی برخی از آنها مشکل سندی دارد. «هذا والذي تحصل لنا مما تقدم أن الرجل جليل القدر ومن خالصي شيعة أبي عبد الله، فإن الروایات في مدحه متضاربة، على أن جملة منها صحاح كما مر، وفيها التصريح بأنه كان من أهل الجنة قتله داود بن علي».

امام صادق عليه السلام قاتل ابن خنيس را نفرین کرد و قاتل وی بعد از نفرین امام عليه السلام بیش از یک روز زنده نماند.

و يظهر من ذلك أنه كان خيراً في نفسه، و مستحقاً لدخول الجنة، و لو أن داود بن علي لم يقتله. نعم، لا مضايقة في أن تكون له درجة لا ينالها إلا

بالقتل، كما صرح به في بعض ما تقدم من الروايات، و مقتضى ذلك أنه كان رجلاً صدوقاً، إذ كيف يمكن أن يكون الكذاب مستحقاً للجنة، و يكون مورداً لعناية الصادق (ع) و يؤكد ذلك شهادة الشيخ (طوسي) بأنه كان من السفراء الممدوحين، و أنه مضى على منهاج الصادق (ع) و مع ذلك كله لا يعتنى بتضعيف النجاشي، و إن كان هو خريت هذه الصناعة، و لعل منشأ تضعيفه - قدس الله نفسه - هو ما اشتهر من نسبة الغلو إليه، و قد نسب ذلك إليه الغلاة؛ و علماء العامة الذين يريدون الإزدراء بأصحاب أبي عبد الله (ع) والله العالم.

علمای اهل سنت قصد کوچک کردن شاگردان امام صادق (ع) را داشتند، لذا نسبت غلو به آن‌ها می‌دادند.

«و أمّا ما تقدم من ابن الغضائري من تضعيفه، و من نسبة أنه كان مغيرياً، ثم دعا إلى محمد بن عبد الله فلا يعتنى به، لعدم ثبوت نسبة الكتاب إليه كما تقدم غير مرة»^۱ چون انتساب کتاب ابن غضائری به ایشان معلوم نیست.^۲ مرحوم آقا بزرگ تهرانی می‌گوید:

این کتاب به دشمنان شیعه مربوط است که خودشان را به دروغ شیعه خوانده تا راویان شیعه را خدشه دار کنند.

نتیجه گیری در مورد ابن خنیس

معلى بن خنیس هیچ مشکلی ندارد و اگر بخواهیم وارد تفصیلات دجال شویم، روایت مذکور، روایت متقنی در این زمینه است که مشکل سندی هم ندارد.

یکی از تفصیلات راجع به دجال مربوط به نحوه و مکان و زمان کشته

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۸۱.

شدن دجال است که در این روایت آمده است: «وهو اليوم الذى يظفر فيه قائمنا بالدجال فيصلبه على كنانة الكوفة.»

لذا با وجود این روایت، روایت اهل سنت که کشته شدن دجال را در دمشق و با ضربت می‌داند، کنار گذاشته می‌شود.

نکته دوم

روایت معلى بن خنيس در تاييد نوروز است و از طرفى در مقابل، رواياتى است که نوروز را بدعت می‌داند، لذا مرحوم مجلسى هر دو دسته روايات را آورده و بعد به استناد روايت معلى بن خنيس نوروز را تاييد کرده است. اما بيان مرحوم مجلسى:

حُكِيَ أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِالْجُلُوسِ لِلتَّهْنِيَةِ فِي يَوْمِ النَّيْرُوزِ، وَقَبِضَ مَا يَحْمَلُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ فَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا، وَإِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ، وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ. فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّمَا نَفَعَلُ هَذَا سِيَّاسَةً لِلْجُنْدِ فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ فَجَلَسَ إِلَى آخِرِ مَا أَوْرَدْنَاهُ فِي بَابِ مَكَارِمِ أَخْلَاقِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا؛^۱

راوى می‌گوید که منصور دوانیقی از موسى بن جعفر علیه السلام درخواست نمود تا در عيد نوروز به جای او دیدارکنندگان را پاسخ گوید و هدایا را تحویل بگیرد. امام کاظم علیه السلام در جواب فرمود: من در بررسی احادیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تاییدی نسبت به این روز ندیده‌ام و این روز از سنت‌های ایرانیان است که اسلام آن را باطل کرده است و پناه می‌برم به خدا که من زنده کننده رسم‌هایی باشم که به وسیله اسلام از میان رفته است.

منصور گفت: ما این موضوع را برای دلگرمی سربازان انجام می‌دهیم و شما را به خدا قسم می‌دهیم که بپذیری. و حضرت پذیرفت.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ب ۳۲، ص ۴۱۹، ح ۱.

تعارض بین دو روایت در مورد دجال

مرحوم مجلسی که بین خبر مذکور با خبر معلى بن خنیس، تعارض می‌بیند؛ می‌گوید:

بیان هذا الخبر مخالف لأخبار المعلى، و يدل على عدم إعتبار النیروز شرعاً، و أخبار المعلى أقوى سنداً و أشهر بین الأصحاب، و يمكن حمل هذا على التقية، لإشتمال خبر المعلى على ما يتقى فيه؛ يتقى فى إظهار التبرک به فى تلك الأزمنة فى بلاد المخالفين أو على أن اليوم الذى كانوا يعظمونه غير النیروز المراد فى خبر المعلى، كما سیأتى ذکر الاختلاف فيه؛^۱ این خبر مخالف اخبار معلى است، و دلالت بر عدم اعتبار نوروز از نگاه شرع دارد، ولی اخبار معلى سندش قوی‌تر و میان اصحاب مشهورتر است، و ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود، چون خبر معلى مشتمل بر مطالبی است که تقیه داشته و باید در آن دوران [دوران امام کاظم علیه السلام] از چنین مضامینی تقیه کرد و از آن مضامین جریان غدیر است { یا مقصود از آن تعظیم روز دیگری است جز روزی که در خبر معلى است.

روایت پانزدهم: روایت یازدهم دجال در کتب غیر اربعه

عن الفضل بن شاذان فى كتاب إثبات الرجعة، بسنده حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: قلت لسیدی الحسن بن علی علیه السلام: یا ابن رسول الله، جعلنى الله فداک: أحبّ أن أعلم من الإمام و حجة الله على عباده من بعدک؟ فقال علیه السلام: إن الإمام و حجة الله من بعدى ابنى، سمى رسول الله و کنیه علیه السلام الذى هو علیه السلام خاتم حجج الله، و آخر خلفائه علیه السلام قال: ممن هو یا بن رسول الله؟ قال: من ابنة ابن قیصر ملک الروم، ألا إنه سیولد و یغیب عن الناس

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، باب ۳۲، ص ۱۰۰، ح ۲.

غیبة طویلة ثم يظهر؛^۱

محمد بن عبد الجبار از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که درباره جانشین پس از وی پرسیدم؟ حضرت فرمود: امام و حجت خدا پس از من پسر است، وی هم نام و کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، او آخرین حجت خدا و اوصیای اوست. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن فرزند از چه کسی به وجود می آید؟ فرمود: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آگاه باش، او متولد خواهد شد و در غیبتی طولانی از مردم نهان می گردد و سپس ظهور می کند.

چند نکته مربوط به روایت

۱. امام زمان علیه السلام همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنیه آن حضرت، همان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. به نظر ما بیان کردن اسم امام زمان علیه السلام در زمان غیبت به دلیل وجود روایات متعدد در این مسئله جایز نیست؛ هر چند به زبان آوردن کنیه ایشان اشکالی ندارد.^۲

۲. روایات متعددی با عبارات مختلف مثل (الائمة یا الخلفاء) تعداد جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را دوازده نفر معرفی می کند «عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الْخُلَفَاءُ رِيعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نُفَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».^۳

روایات صحیح السندی که به صورت متواتر از خاصه و عامه به طرق مختلف نقل شده است. شیعه نیز بیش از سی طریق در این زمینه روایت دارد. روایت ائمه اثنا عشر بدین دلیل است که مردم گمراه نشوند؛ اهل سنت چگونه می توانند مصادیق این روایات را بیابند؟ ائمه ۱۲ نفر فقط بر

۱. معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام ج ۶، ص ۴۹؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ح ۶۷۹، ص ۱۹۶.

۲. برای مطالعه بیش تر ر. ک: تظاهرات، نگارنده.

۳ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ح ۱۱۹، ص ۲۳۰.

امامان معصوم قابل تطبیق است؛ همان گونه که رسول خدا ﷺ فرمود:
 «الْأَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى
 ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.»^۱

۳. بعضی چون جاسم حسین تشکیک می کنند که جنگی با روم در آن
 مقطع زمانی صورت نپذیرفته است؛ در حالی که مسلماً جنگ رخ داده و
 اسارت نیز اتفاق افتاده است.^۲

مصادر روایت

روایت را اثبات الهداة (ج ۲، ص ۵۱، ح ۱۳۳) از کتاب اثبات الرجعه
 فضل بن شاذان نقل می کند. اربعین خاتون آبادی هم روایت را از اثبات
 الرجعه فضل بن شاذان از اثبات الهداة نقل می کند؛ اما با تفاوت عبارت: «
 ويقتل الدجال، فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً فلا يحل لأحد أن يسميه
 أو يكتبه قبل خروجه صلوات الله عليه.»

و سپس وی از مستدرک الوسائل (ج ۱۲، ص ۲۸۰، ب ۳۱، ح ۳) روایت
 را از فضل بن شاذان نقل می کند.

جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان ﷺ در عصر غیبت

دلیل این که مرحوم نوری روایت مذکور را در مستدرک خود — که
 کتاب روایی فقهی است — ذکر می کند؛ این است که ایشان بعد از نقل
 روایات متعدد (از جمله همین روایت) در باب تحریم تسمیه امام
 زمان ﷺ به عدم جواز تسمیه امام زمان ﷺ قائل می شود، و حتی ادعای
 اجماع بر تحریم را از محقق داماد در رساله شرعیة التسمیة و یا نسبت

۱. همان، باب ۴۱، ح ۱، ص ۲۲۶.

۲. ر. ک: ذهبی، تاریخ اسلام، حوادث سال ۲۴۱، ص ۱۲.

تحریم به اکثر را از محدث جزایری بیان می‌کند، تا این‌که نظر حرعاملی را که به جواز تسمیه اصرار دارد، بیان می‌کند، و تعجب خود را از این قول با وجود این همه روایات اظهار می‌دارد:

فلما وصلت النوبة إلى صاحب الوسائل المصّرّ على القول بالجواز، كتب رسالة طويلة، و استدل على الجواز بأخبار كثيرة تقرب من مائة، و لا يكاد ينقضى تعجبي من هذا العالم، كيف رضى لنفسه التمسك بها؟! بل أوقع نفسه في مهلكة بعض التكلفات.^۱

شاهد بحث ما (دجال)، طبق نقل اربعین خاتون آبادی که در آن به مسئله قتل دجال اشاره شده است: "...و يقتل الدجال..." است.

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۹، باب ۳۱ (باب تحریم تسمیة المهدی و سائر الأئمة).

جلسه ۱۰

روایات تفسیری بحث دجال

جلد هفتم «معجم أحادیث الإمام المهدي (عج)» مجموعه‌ای از آیات (حدود ۴۰۰ آیه) مرتبط با مهدویت است که در جلد مذکور ده مورد (چه بسا بیشتر) در ذیل آیات، روایاتی نقل شده که با بحث ما (دجال) مرتبط است.

روایات مربوط به قصه دجال، گاهی در کتب خاصه و گاهی در کتب عامه و گاهی در کتب فریقین آمده است و ما برای تکمیل بحث، این روایات را نیز بررسی می‌کنیم.

مورد اول

وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ^۱

و با مردم، در گاهواره و در حالت میانسالی سخن خواهد گفت و از شایستگان است.

ذیل این آیه شریفه، ابن زید می‌گوید:

قد كلمهم عيسى في المهدي، و سيكلمهم إذا قتل الدجال و هو يومئذ كهل؛^۲

حضرت عیسی در گاهواره با مردم سخن گفت؛ و دوباره با مردم سخن

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۶.

۲. معجم أحادیث الإمام المهدي (عج)، ج ۷، ص ۷۷.

خواهد گفت زمانی که به قتل دجال اقدام کند و او آن روز، در سن میانسالی است.

بیان مذکور، روایت نیست؛ بلکه جمله‌ای است که از ابن زید نقل شده است؛ هرچند ابن زید از قدماست، مضمون جمله این است که قاتل دجال حضرت عیسی علیه السلام است.

مصادر روایت

اثر مذکور را ظاهراً هیچ مدرک شیعی نقل نکرده؛ اما اولین راوی اهل سنت، طبری است که در تفسیر خود (ج ۳، ص ۱۸۸) بیان کرده است: حدثنی یونس، (خودش از یونس نقل می‌کند): قال: أخبرنا ابن وهب (ابن وهب برای جمعی نقل کرده که یونس هم در آن جمع بوده است) قال سمعته، (یعنی ابن زید) يقول فی قوله.

بعد از طبری، سیوطی در کتاب *الدر المنثور* (ج ۲، ص ۲۵) از طبری و سپس در کتاب *نزول عیسی بن مریم* (ص ۸۵، ح ۶۲) مرسلاً از طبری نقل می‌کند. از معاصرین هم کتاب *تصریح الکشمیری* (م ۱۳۵۲، ص ۲۹۱) از طبری نقل می‌کند. پس تنها مدرک این اثر (صرف نظر از ابن زید و اعتبار وی) تفسیر طبری است.

طبری و تفسیرش

اهل سنت نسبت به طبری و تفسیر وی، نظر مثبت دارند. سیوطی در *طبقات المفسرین* (ص ۹۶ و ۹۷) در مورد طبری چنین اظهار می‌دارد:

وله التصانیف العظيمة، منها تفسير القرآن و هو أجل التفاسیر (از معتبرترین تفاسیر)؛ (لم يؤلف مثله)؛ (نظیر ندارد)؛ كما ذكره العلماء قاطبة؛ منهم النووي في تهذيبه و ذلك دليل إعتبار تفسير، لأنه جمع فيه بين الرواية و الدراية (روایی محض نیست)؛ ولم يشاركه في ذلك أحد لا قبله و لا بعده.

هیچ کس مانند طبری تفسیر ننوشته است؛... و در آخر به درگیری بین ایشان و سلفی‌ها اشاره می‌کند:

و قال أبو محمد الفرغاني: كان ابن جرير ممن لا تأخذه في الله لومة لائم؛ ملامت ملامتگران رابه جان می‌خرید، مع عظیم ما يلحقه من الأذى و الشناعات من جاهل و حاسد و ملحد، فأما أهل العلم و الدين فغير منكرين علمه و زهده في الدنيا مولده بآمل سنة أربع و عشرين و مائتين و مات عشية يوم الأحد ليومين بقيا من شوال سنة عشر و ثلاثمائة.

احمدبن حنبل از دیدگاه ذهبی

ذهبی در *سیر أعلام النبلا* (ج ۱۳، ص ۵۲۲) در شرح حال فرزند احمدبن حنبل؛ عبدالله بن احمد که مسند پدر را جمع آوری کرده است، مطلبی را از ابن منادی نقل کرده و سپس آن را رد می‌کند.

قول ابن منادی این است:

لم يكن في الدنيا أحد أروى عن أبيه من عبد الله بن أحمد، لأنه سمع منه المسند، و هو ثلاثون ألفاً، و التفسير، و هو مائة ألف و عشرون ألفاً، سمع منه ثمانين ألفاً؛

ما حافظتر از عبدالله، پسر احمدبن حنبل نداریم؛ چون از پدرش مسند را که مشتمل بر سی هزار حدیث است، شنیده و همچنین هشتاد هزار سطر از تفسیر پدر را که مشتمل بر صد و بیست هزار سطر می‌باشد شنیده است.

بنابراین احمدبن حنبل هم دارای تفسیر است.

آیا احمدبن حنبل کتابی تفسیری داشته است؟

ذهبی منکر اصل تفسیر احمدبن حنبل می‌شود و می‌گوید:

قلت: ما زلنا نسمع بهذا التفسير الكبير لأحمد على السنة الطلبة؛

ما دائم از زبان طلبه‌ها می‌شنویم که احمد دارای تفسیر است.

و عمدتهم حكاية ابن المنادي هذه؛

ریشه این حرف به ابن منادی بر می گردد.
و هو كبير قد سمع من جدّه و عباس الدوري، و من عبد الله بن أحمد، لكن ما رأينا
أحدا أخبرنا عن وجود هذا التفسير، و لا بعضه و لا كراسه منه؛
یک جزوه از این تفسیر را هم برای ما نقل نکرده‌اند؛ ...
و لو كان له وجود، أو لشيء منه لنسخوه؛ و لإعتنى بذلك طلبة العلم و لحصلوا ذلك،
و لنقل إلينا؛

اگر چنین تفسیری بود، برای ما نسخه برداری می کردند و طالبین علم
به دنبالش می رفتند و برای ما از آن نقل می کردند.
و لإشتهر، و لتنافس أعيان البغداديين، (علمای بغداد)، فی تحصیله، و لنقل منه ابن
جریر؛ فمن بعده فی تفاسيرهم، و لا - والله - يقتضى أن يكون عند الإمام أحمد فی
التفسير مائة ألف و عشرون ألف حديث؛

اگر احمد بن حنبل (م ۲۴۰هـ) چنین تفسیری داشت، حتما ابن جریر
(م ۳۱۰هـ) که ۶۰ سال بعد او بود، از تفسیر احمد نقل می کرد.

اختلاف طبری با احمد بن حنبل

طبری با احمد بن حنبل معاصر نبود، بلکه متأخر از ابن حنبل است و
علت اختلاف وی با احمد این بود که می گفت احمد بن حنبل فقیه
نیست، نه این که مفسر و محدث نباشد. طبری کتاب فقهی نوشت و نام
فقه را در آن کتاب ذکر کرد، ولی نامی از احمد بن حنبل به میان نیاورد.
سلفی ها وقتی از او به دلیل عدم ذکر نام احمد در کتابش گله کردند؛
گفت: احمد فقیه نیست.

به همین جهت، سلفی ها به بهانه توهین به احمد بن حنبل (فقیه
ندانستن احمد) با او درگیر شدند و بعد (طبق نقل ابن اثیر) با همکاری
اراذل و اوباش خانه اش را سنگسار کردند. او دیگر نتوانست از خانه

بیرون بیاید لذا در همان خانه فوت کرد و کسی او را تشییع نکرد؛ چون سلفی‌ها اجازه تشییع ندادند.

خلاصه این که ذهبی می‌گوید: «و هذا التفسير لا وجود له و أنا أعتقد أنه لم يكن؛ احمد چنین تفسیری ندارد». و بعد در جملائی جایگاه بغداد را بالا می‌برد؛ ضمن این که به شیعه حمله کرده و علت سقوط بغداد را حضور شیعه می‌داند (شبهه حرف‌های استادش ابن تیمیه).

بغداد لم تزل دار الخلفاء، (بغداد دائم دارالخلفا بوده) و قبة الاسلام و دار الحديث و محلة السنن و لم يزل أحمد فيها معظما في سائر الأعصار و له تلامذة كبار و أصحاب أصحاب و هلمّ جرا إلى بالأمس حين استباحها جيش المغول وجرت بها من الدماء سيول.

این حرف‌های ابن تیمیه است که البته واقعیت غیر از این است.

تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی

و قد اشتهر ببغداد تفسیر ابن جریر و تراحم علی تحصیله العلماء؛ تلاش می‌کردند که از تفسیر طبری نسخه‌برداری کنند.

و سارت به الركبان؛ از هر طرف رو به این تفسیر می‌آوردند.
و لم نعرف مثله في معناه، و لا ألف قبله أكبر منه؛ تفسیری به عظمت تفسیر طبری قبل و تالیف نشده است.

و هو تفسیر فی عشرين مجلده؛ بیست جلد، و ما یحتمل أن یكون عشرين ألف حدیث، بل لعله خمسة عشر ألف إسناد، فخذ، فعده إن شئت.

پس تفسیر طبری نزد اهل سنت جایگاه والایی دارد، ولی راجع به مؤلف تفسیر، نزد اهل سنت جای بحث است و عمده جوسازی و سیاه‌نمایی‌ها در مورد ابن جریر (صاحب تفسیر) از حنابله و سلفیهاست.

طبری از دیدگاه ذهبی

ذهبی در *سیر اعلام النبلا* (ج ۱۴، ص ۲۶۷) شرح حال و نام کتاب‌های او را می‌آورد:

كان أحد أئمة العلماء، يحكم بقوله؛ طبق نظراو حکم می‌کردند.
و يرجع إلى رأيه لمعرفة و فضله، و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه أحد من أهل عصره، فكان حافظا لكتاب الله، عارفا بالقراءات، بصيرا بالمعاني، فقيهاً في أحكام القرآن، عالماً بالسنن و طرقها، صحيحها و سقيمها، وناسخها ومنسوخها، عارفاً بأقوال الصحابة والتابعين، عارفاً بأيام الناس وأخبارهم، وله الكتاب المشهور في أخبار الأمم و تاريخهم، و له كتاب التفسير لم يصنف مثله، و كانت الحنابلة حزب أبي بكر بن أبي داود، فكثروا و شغبوا على ابن جرير.

در آن زمان هم سلفی‌ها به عنوان حزب مطرح بودند.
و ناله اذی، و لزوم بیته؛ نعوذ بالله من الهوی؛ آزار و اذیتش کردند و او را خانه نشین کردند.

آیا طبری شیعه است ؟

ذهبی گوید: بعضی ایشان را شیعه می‌دانند؛ ولی این گونه نیست.
ابن جریر من رجال الکمال، و شنع علیه بيسير تشيع؛ او را به اندک تشیعی متهم کرده‌اند.

و ما رأينا إلا الخير منه؛ آدم خوبی بوده ولی شیعه نبوده است.^۱

۱. یادم نمی‌رود اوایل انقلاب مقدسمان در مسجد الحرام بودم. یکی از استاتید دانشگاه بنگلادش نزد بنده آمد و گفت: الخمينی مسلم وليس بشيعی؛ چند بار استغفار از این‌که به او شیعه نگفته باشد. تبلیغات دشمنان، شیعه را در برابر اسلام جلوه داده بود، هرچند شیعه در برابر اسلام امویان جبهه می‌گیرد. گرایش به شیعه را تهمت و ناروا می‌پندارند و در مقام تنزیس و تبرئه می‌گویند: ما چیزی جز خیر از او ندیدیم!!

و بعضهم ينقل عنه أنه كان يجيز مسح الرجلين في الوضوء، و لم أجد ذلك في كتبه؛ اتهامش به تشیع بدین جهت است که بعضی نقل می‌کنند او به جای شستن پا در وضو، مسح پا را نیز جایز می‌داند، ولی این مطلب در کتاب‌های او موجود نیست.^۱

طبری از نظر شیعه

برای شناخت طبری از منظر شیعه به قاموس الرجال تستری مراجعه کنید. مرحوم تستری چندین صفحه در شرح حال ایشان و نظریات و مواضعش می‌نویسد. به نظر ما طبری نه تنها شیعه نیست بلکه بسیار متعصب است و مواضع ایشان، از قبیل جریان ابوذر، نسبت دادن ریشه تشیع به عبدالله بن سبا که ریشه و اصل این اتهام و نسبت، از طبری است و دیگران هم از او نقل کرده‌اند و یا عدم نقل نامه معاویه به محمد بن ابی بکر، به بهانه این که مردم تحمل ندارند؛ گویای این مطلب است. بعضی (مانند علامه عسکری) قائلند که طبری در انتخاب نصوص بدسلیقه بوده، ولی بنده معتقدم که ایشان آگاهانه و مغرضانه سعی داشته است مطالبی را که موجب پریشان خاطری عامه می‌شود، نقل نکند.

مفاد اثر

تنها برداشتی که ما از اثر طبری داشتیم، کشته شدن دجال به وسیله

۱. مسح پا هنگام وضو، سیره صحابه: به کتاب مغنی ابن قدامه که بر مسح علی بن ابیطالب، ابن عباس، انس و شعبی تصریح می‌کند، مراجعه نمایید. چگونه مسح پا مشکل دارد، با این وجود که همه صحابه پشت سر امیرالمومنین علیه السلام حداقل در دوران پنج ساله حکومت ایشان نماز می‌خواندند؟!

حضرت عیسیٰ علیه السلام است، زیرا این موضوع در روایات متعدد آمده است.

مورد دوم

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ارْفُاعِكْ إِلَىَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱

هنگامی که خدا به عیسی علیه السلام فرمود: من، تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم. ذیل آیه، مطلبی را کعب الاحبار از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند. کعب، پیامبر را ندیده است تا به پیامبر مطلبی را نسبت دهد. کعب تابعی است و جای بسی تعجب است که صحابه از او روایت نقل می کنند!

کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است

کعب الاحبار نزد شیعه و اهل سنت هیچ اعتباری ندارد و تنها کسی که کعب را کمی توثیق کرده، معاویه بن ابی سفیان است؛ هرچند خلافت و حکومت مدینه عملاً او را توثیق می کردند و کارهای فرهنگی را به او سپرده بودند و سخنرانی قبل از خطبه ها با او بود و تفسیر و حدیث می گفت. کتب اهل سنت پر از حرف های کعب یهودی است که به سلیقه خودش حرف ها را به اسلام نسبت داده است. لکن امام باقر علیه السلام در مورد وی می فرمایند: «کذب کعب».

لما رأى عيسى بن مريم قلّة من معه؛ هنگامی که عیسی تعداد یاران خود را کم دید؛ شکی إلى الله تعالى. فقال الله: إني رافعك إلى و متوفيك؛ تو را بالا می برم و حفظ می کنم. و ليس من رفعت عندي يموت، این گونه نیست که هر که را نزد خودم بالا ببرم، بمیرد. و إني باعثك على الأعور الدجال فتقتله، ثم تعيش بعد ذلك

أربعة و عشرين سنة؛ ثم أتوفاك ميتة الحق؛^۱ بعد از کشتن دجال بیست و چهار سال زندگی می‌کنی، سپس تو را می‌میرانم. باتوجه به این روایت و سایر روایات که مدت حکومت امام زمان (عج)، ۷، ۹، ۱۰ و ۲۰ سال عنوان شده است. حضرت عیسی (عج) بعد از حضرت مهدی (عج) خواهد بود، ولی ظاهراً قضیه این طور نیست؛ ضمن این‌که جمله مذکور از کعب، روایت نیست. برای بنده مبرهن و قریب به علم است که حرف‌های کعب الاحبار جزء اسرائیلیات است.

مصادر اثر

این اثر را فتن ابن حماد (ج ۲، ص ۸۵۷) از کعب نقل می‌کند: «حدثنا نعيم ثنا بقیة بن الوليد عن صفوان بن عمرو عن المشايخ عن كعب قال: و لم یسندہ إلی النبی ﷺ». بعد از ایشان عبدالرحمان ثعالبی (م. ۸۷ ۵) در *جواهرالحسان* (ج ۱، ص ۲۵۸) این روایت را نقل می‌کند. وی تنها راوی شیعی است که این روایت را نقل می‌کند. پس از او محمد بن ابوطالب حسنی (قرن ۱۰) در *تسلية المجالس و زينة المجالس* (ج ۱، ص ۱۳۱) این را نقل می‌کند.

۱. معجم أحادیث الإمام المهدی (عج)، ج ۷، ص ۸۷.

جلسه ۱۱

در واقع هیچ مفسری جز أبو زید، عبد الرحمن ثعالبی، در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن ذیل آیه (۵۵ آل عمران) مطلب کعب را نیاورده است. اهل سنت، طبری را در تحقیق و تدقیق، به عرش می‌رسانند؛ با این حال، طبری نیز در تفسیر خود، مطلب کعب را ذیل آیه نیاورده است. تنها فتن ابن حماد (ج ۲، ص ۸۵۷) این مطلب را آورده؛ هرچند طبق مبانی خودشان سند روایت و کتاب هر دو مشکل دارد؛ ضمن این‌که مطلب، به پیامبر ﷺ استناد داده نشده است. بعد از ابن حماد (اوایل قرن سوم) کسی از عامه این مطلب را نقل نکرده است تا أبو زید عبد الرحمن ثعالبی (م ۸۷ هـ) در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن (ج ۱، ص ۲۵۸) این مطلب را آورده است.

قتل دجال به نقل از منابع شیعه

در میان راویان شیعه تنها کسی که اثر را نقل می‌کند، محمد بن ابوطالب حسنی (قرن ۱۰) در تسلیة المجالس وزینة المجالس (ج ۱، ص ۱۳۱) است. ایشان ذیل آیه شریفه (۵۵ آل عمران) می‌گوید:

«قيل ای بعد نزولک من السماء فی آخر الزمان» (به قتل دجال اشاره‌ای نشده است) بنابراین، تنها کسی که در ذیل آیه اشاره می‌کند که عیسی علیه السلام به زمین می‌آید و مأموریت او قتل دجال است و بعد از قتل دجال، بیست و

چهار سال عمر می‌کند؛ ابن حماد است.

نکته

ما اصل جریان دجال و کشته شدن او را قبول داریم، ولی بحث ما پیرامون خصوصیات دجال است که به آن خواهیم پرداخت.

مورد سوم

این مورد، روایت نیست، بلکه استظهار است مگر اینکه آن را بصورت روایت از ابن عباس بپذیریم؛ چرا که از نظر ما، ابن عباس مورد تایید است و روایاتش به طور معمول از امیرالمومنین علیه السلام است؛ چون سن ابن عباس اقتضای نقل این همه روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله را ندارد و در زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰ ساله (طبق نقل بخاری) یا ۱۱ ساله و حداکثر ۱۳ ساله بوده است.

و نقل این همه روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله (بیش از دو هزار روایت) با مدت زمان معاشرت کوتاه با پیامبر صلی الله علیه و آله تناسب ندارد. لذا با توجه به موثق بودن ابن عباس، باید برای نقل این همه روایات به دنبال توجیه بود. ابن طاووس محمل و توجیه مقبولی برای این مطلب نقل می‌کند که امیرالمومنین علیه السلام روایات خود را به ابن عباس می‌فرمود و ابن عباس با حذف واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد؛ چون حکومت و خلیفه وقت نسبت به امیرالمومنین علیه السلام حساسیت داشتند و اصرار داشتند که از امام علی علیه السلام نقل نکرده و نشنوند؛ به همین دلیل حضرت برای جلوگیری از محو شدن روایات، آن‌ها را به ابن عباس انشاء می‌فرمود تا او خودش بدون واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کند.

اما بیان مورد:

«وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته و يوم القيامة يكون عليهم شهيدا»^۱
از عامه، اولین راوی روایت، طبری است. او در تفسیر خود (ج ۶، ص ۱۴) می گوید:

«حدثنا يونس قال: أخبرنا ابن وهب قال: قال ابن زيد في قوله: و إن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته».

علاوه بر ابن زید، ابن عباس، أبو مالک و حسن بصری نیز می گویند:
«إذا نزل عيسى بن مريم فقتل الدجال، لم يبق يهودى فى الأرض إلا آمن به»^۲. بر
اساس این بیان، منظور از «و إن من أهل الكتاب» یهود است و جمله «إلا
ليؤمنن به قبل موته» می رساند که همه یهودیان قبل از موت عیسی یا موت
هر شخصی از اهل کتاب، به حضرت عیسی ایمان می آورند.
«قال: و ذلك حين لا ينفعهم الإيمان»؛ چون نزدیک قیامت است و عالم
تکلیف ظاهرا برداشته شده است؛ ایمان آوردن شان نفعی ندارد.

نظر شیخ طوسی در مورد مرجع ضمیر هاء در موته

قبل از بیان مابقی مصادر اهل سنت، مطلبی را از شیخ الطائفه طوسی
در التبیان (ج ۳، ص ۳۸۶) می آوریم:

و اختلفوا فى الهاء، قبل موته، إلى من ترجع؟ فقال قوم: هى كناية عن
عيسى، كأنه قال: لا يبقى أحد من اليهود إلا يؤمن بعيسى قبل موت عيسى
بأن ينزله الله إلى الأرض إذا خرج المهدى عليه السلام و أنزله الله لقتل الدجال
فتصير الملل كلها ملة واحدة، و هى ملة الإسلام الحنيفية دين إبراهيم عليه السلام.
ذهب إليه ابن عباس و أبو مالک و الحسن بصری و قتادة و ابن زید و

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۲. معجم أحادیث الإمام المهدی عليه السلام، ج ۷، ص ۱۲۵.

ذلک حین لا ینفعهم الإیمان، و اختاره الطبری.

اگر ابن عباس این مطلب را به عنوان روایت نقل کند، ظاهراً از امیرالمومنین علیه السلام است.

آیا تمام یهودیان که در تمام دوران‌ها می‌زیستند، حتی مردگان آن‌ها قبل از فوت عیسی علیه السلام به او ایمان می‌آورند یا یهودیانی که فقط زمان نزول باشند، به عیسی ایمان می‌آورند؟

«قال: و الآية خاصة لمن يكون في ذلك الزمان، و هو الذي ذكره علي بن إبراهيم في تفسير أصح».

بعد از طبری، أبو الليث سمرقندی (م: ۳۸۳) در تفسیر خود (ج ۲، ص ۴۵۹) ظاهراً از مجاهد چنین مطلبی را نقل می‌کند.

علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین

مجاهد، قتاده، عکرمه، ضحاک و ... حرف‌های درست و حساب شده را از ما می‌گیرند و بدل آن را تحویل می‌دهند. عامه، اهل بیت را کنار گذاشته و به افرادی همچون مجاهد و قتاده روی آورده‌اند. این‌ها خود نیز اقرار دارند که حرف صحیح نزد اهل بیت علیهم السلام است.

تاریخ نمونه‌ای را در این باب چنین منعکس می‌کند:

شهر بن حوشب می‌گوید:

قال لي الحجاج: بأن آية في كتاب الله قد أعيتني؛ آية في قرآن كريم است که مرا خسته و گیج کرده است؛ چون معنای آن را نمی‌فهمم.

فقلت: أيها الأمير آية هي؛ ای امیر! کدام آیه را می‌گویی؟

فقال: قوله (تعالى): «وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته».

حجاج، ضمیر «به» را به پیامبر اسلام و ضمیر «موته» را به خود اهل کتاب برگردانده بود. طبق ارجاع حجاج معنای آیه این است: هیچ اهل

کتابی نیست، مگر این که قبل از مرگش به پیامبر و اسلام ایمان می آورد.
والله إني لأمر باليهودي و النصراني فيضرب عنقه، ثم أرمقه بعيني فما أراه يحرک
شفتیه حتی یخمد.

حجاج می گوید: در حالی که به خدا قسم دستور قتل یهودی و نصرانی
را صادر می کنم و تا آخرین لحظات جان دادن نظاره گر او هستم، ولی آن
اهل کتاب ایمان نمی آورد و شهادتین بر زبان جاری نمی کند. واقعیت غیر
از مفاد آیه است و با هم مطابقت ندارد.

فقلت: (شهر بن حوشب) أصلح الله الأمير ليس علي ما تأولت.
منظور از آیه این نیست. قال: (حجاج) كيف هو؟؛ پس معنای آیه
چیست؟. قلت: إن عيسى ينزل قبل يوم القيامة إلى الدنيا فلا يبقى أهل ملة يهودی و
لا نصراني إلا آمن به قبل موته، و يصلّي خلف المهدي.

آیه راجع به دوران ظهور حضرت مهدی عج است که: و له أسلم من في
السموات و الأرض.

قال (حجاج): ويحك أني لك هذا، و من أين جئت به؟ آفرین به تو که مشکل مرا
حل کردی؛ ولی این حرف، حرف تو نیست، از کجا نقل می کنی؟
فقلت: حدثني به محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام؛
گفتم: از محمد باقر عليه السلام شنیدم.

فقال (حجاج): جئت بها والله من عين صافية؛

به خدا قسم مطلب را از چشمه زلال فراگرفته ای.^۱

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار/الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹. البته مرحوم شوشتری نسبت به این
روایت نظر دیگری دارد. به ترجمه شهر بن حوشب مراجعه شود، از جمله مستدرکات علم
رجال/الحديث، الشيخ علي النمازي الشاهرودي، ج ۴، ص ۲۲۲. ۶۹۱۱ - شهر بن حوشب :
...

مجاهد بیان دیگری نیز دارد که صحبت دیگران را در کنار بیانات ائمه علیهم السلام می گذارد.

ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت

مجاهد می گوید:

«ما من أحد من أهل الكتاب»، اختصاص به یهود ندارد و همه اهل کتاب را شامل می شود؛ إلا لیومن بعیسی قبل موته، فقیل له و إن غرق أو احترق، نعم». کلمه «نعم» گویای آن است که همه اهل کتاب؛ حتی اموات آنان قبل از فوت عیسی به او ایمان می آورند؛ ما چه استفاده ای می کنیم؟ آیا امواتی که به عیسی ایمان می آورند، رجعت کرده یا در عالم برزخ به او ایمان می آورند؟ عالم برزخ، عالم تکلیف نیست که ایمان بیاورند. پس این ها با این بیان، نوعی رجعت را پذیرفته اند.

کتاب "التاج الجامع للاصول" در این باره مطلبی دارد که می گوید اهل سنت قائلند پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در حالت کفر از دنیا رفتند (نعوذ بالله) و از طرفی برای منصفین اهل سنت، کافر بودن والدین پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگام مرگ امری سنگین و غیر قابل قبول است؛ لذا صاحب کتاب التاج می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شدند، والدین ایشان در قبر زنده شدند. پیامبر، اسلام را به ایشان عرضه کرد؛ والدین پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را پذیرفتند و دوباره فوت

→

نقل للحجاج تعداد رجال بدر وأحد والخندق، فقال الحجاج : عمن أخذت ؟ فقال : أخذت عن جعفر بن محمد عليه السلام. فقال الحجاج : ضل والله من سلک غیر سیله. کما ج ۶، ص ۴۴۳ و ۵۰۹، وجد ج ۱۹، ص ۱۸۰، و ج ۲۰، ص ۱۱۲. ورواه فی الکافی، ج ۵، عن أبي حمزة الثمالي، عن الصادق عليه السلام، ص ۴۵ و ج ۱، ص ۲۹۸.

شدند یا رحلت کردند.^۱

منابع دیگری که اثر مذکور را نقل کرده است؛ أبو الفتوح الرازی (ج ۴، ص ۶۴) و سیوطی در الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۱) به نقل از طبری است. سیوطی در کتاب نزول عیسی بن مریم (ص ۸۳) می گوید:

«إذا نزل عیسی فقتل الدجال ولم یبق یهودی فی الأرض إلا آمن به».

در ص ۵۳ کتاب مذکور مطلبی را از ابومالک غفاری به همین مضمون نقل می کند. تصریح الکشمیری (ص ۲۸۳) و مختصر تفسیر ابن کثیر (ج ۱، ص ۴۵۷) هم، اثر را نقل می کنند. از شیعه نیز شیخ طوسی در تبیان و طبری در مجمع البیان (مجمع البیان تهذیب و تنظیم تبیان شیخ طوسی است)، اثر را در منابع خود ذکر کرده اند.

مفاد روایت

دجال به دست عیسی علیه السلام کشته می شود و بعد تمام یهود و یا همه اهل کتاب ایمان می آورند.

مورد چهارم

«إن تعذبهم فإنهم عبادک و إن تغفر لهم فإنک أنت العزیز الحکیم».^۲

ذیل این آیه، سیوطی در الدر المنثور (ج ۲، ص ۳۵۰)، از ابوالشیخ (از بزرگان و مفسرین اهل سنت) و ایشان از ابن عباس چنین نقل می کند: عبیدک قد استوجبوا العذاب بمقاتلتهم؛ این ها به خاطر حرف هایی که زدند مستوجب عذاب هستند؛ مثل این که گفته اند: عیسی پسر خداست.

کبرت کلمة تخرج من أفواههم و إن تغفر لهم ای من ترکتم منهم؛ رهائشان کنی و مدّ فی عمره، عمرشان طولانی گردد.

۱. التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۸.

حتى أهبط من السماء إلى الأرض بقتل الدجال، فنزلوا عن مقاتلتهم؛ وقتى به
چشمشان عیسی را ببینند، دست از گفته های کفرآمیزشان برمی دارند؛ و
وحدوک و أقروا إنا عبید؛ و اقرار می کنند که ما بنده تو هستیم.
«و إن تغفر لهم حيث رجعوا عن مقاتلتهم، فإنك أنت العزيز الحكيم».^۱

مصادر روایت

راویان روایت فقط سیوطی در الدر المنثور و کشمیری در تصریح
(ص ۲۹۲ - ۲۹۳، ح ۱۰۰) از سیوطی هستند.

مفاد روایت

سرانجام حضرت عیسی از آسمان به زمین می آید و دجال را می کشد
و سپس همه مسیحیان مسلمان می شوند.

۱. معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۷، ص ۱۳۹.

جلسه ۱۲

آیا دجال از علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام محسوب می‌شود؟
آیا علمای ما همان‌طور که نسبت به «صیحه آسمانی» و «یمانی» و «نفس زکیه» بحث کرده و این موارد را جزء علامات حتمی می‌دانند؛ از دجال نیز به عنوان یکی از علائم حتمی ظهور سخن گفته‌اند؟ یا سخن در مورد دجال به عنوان بحثی حاشیه‌ای در آثار و کلمات علمای ما مطرح بوده است؟ در صورت بیان دوم آیا بحث پیرامون دجال در کلمات علما، به عنوان القای حجت و احتجاج بر مخالفین است؟

دجال از نظر علمای اهل سنت

چون عامه، دجال را به عنوان شخصی که از زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله تا کنون زنده بوده و عمر طولانی دارد، قبول دارند؛ علمای شیعه بحث دجال را مطرح کرده‌اند، چون عامه باید امکان طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام را که از لوازم اعتقاد به زنده بودن دجال است؛ بپذیرند.
معمولاً در کتب ما به عنوان القای حجت از دجال صحبت شده و بیشتر از این در غالب کتب ما از دجال سخن به میان نیامده است.

دیدگاه مرحوم مجلسی اول

مرحوم مجلسی اول، دجال را یکی از علائم ظهور دانسته و فاصله بین ظهور دجال و ظهور امام عصر علیه السلام را ده روز بیان کرده است و در این

مدت کوتاه، فساد دجال در زمین رخ می‌دهد.

مرحوم مجلسی اول ضمن بیان فرع فقهی می‌گوید:

مکروه است نماز خواندن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه.

«و روی آنه لا یصلی فی البیداء و لا ذات الصلاصل و لا فی وادی الشقرة و لا فی وادی ضجنان».

نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت آورده شده است که «مکروه است نماز خواندن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه: یکی پیدا است و آن مسمی است به ذات‌الجیش که لشکر سفیانی در زمان ظهور حضرت صاحب الامر در آن جا به زمین فرو خواهد رفت و در بعضی از روایات وارد است که قبل از ظهور حضرت، آن لشکر در این جا به زمین فرو می‌رود و ده روز قبل از ظهور آن حضرت علیه السلام، دجال خروج خواهد کرد و اکثر لشکر او یهودیان خواهند بود و حضرت صاحب الامر علیه السلام که در مکه معظمه ظهور فرماید. جمعیتی که با آن حضرت بیعت خواهند کرد، سیصد و سیزده تن از اولیاءالله خواهند بود که قوام دنیا، بلکه عالم به ایشان است و دجال متوجه آن حضرت شود و حضرت عیسی علیه السلام در روز خروج آن حضرت از آسمان به زمین آید و حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا به تو اقتدا کنیم یا رسول‌الله!

حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: من امت جد توام و تابع شما؛ شما پیش بایستید. پس، حضرت پیش بایستد و عیسی علیه السلام نماز جمعه را به او اقتدا کند و اهل مکه همه بیعت کنند؛ جمعی با میل و جمعی با اکراه و متوجه مدینه مشرفه شوند که در این حالت، دجال در قرب مدینه مشرفه در ذات‌الجیش به ایشان برسد و دجال دعوی الوهیت کند. حضرت صاحب

الامر عليه السلام، حضرت عیسی را که مقدم لشکر حضرت خواهد بود، به دعوت، به نزد دجال فرستاده، او را به اسلام بخواند و او قبول نکند. لذا حضرت عیسی عليه السلام او را بکشد و زمین پیدا که دو فرسخ است دجال و مرکبش و لشکرش را فرو برد...»^۱.

مرحوم مجلسی خروج دجال را ده روز قبل از ظهور می داند. در ادامه، بحث خواهیم کرد که دجال به دست حضرت عیسی عليه السلام و یا به دست امام زمان عليه السلام کشته می شود؟ و یا طبق بیان مرحوم مجلسی اول، دجال و مرکب و لشکرش در زمین فرو خواهند رفت.

نتیجه

مرحوم مجلسی اول، دجال را از علائم حتمی ظهور امام زمان عليه السلام و پیدایش او را ده روز قبل از ظهور می داند.^۲ منظور ما از نقل مطلب مذکور، آن است که در بعضی از کتب شیعی، سخن درباره دجال به عنوان یکی از علائم و نشانه های غیر حتمی ظهور مطرح شده است؛ هر چند تفصیل مذکور را فقط در این کتاب یافتیم و کتب دیگر از بحث پیرامون دجال خیلی گذرا عبور کرده اند.

دیدگاه شیخ صدوق

در کتب ما صحبت از دجال در مقام احتجاج بر عامه است. در اینجا ما به عنوان نمونه بیان مرحوم صدوق، از کتاب کمال الدین و تمام النعمه را نقل می کنیم. این کتاب از قدیم ترین کتب علمای شیعه است که در آن به صحبت درباره دجال پرداخته است.

۱. مجلسی اول، *لوامع صاحبقرانی المشتهر بشرح الفقیه*، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲. در بعضی از منابع عامه، چهل روز قبل از ظهور امام زمان عليه السلام می داند.

روایت طبق نقل مرحوم صدوق

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ الْفَضْلِ الْعُقَيْلِيُّ الْفَقِيهُ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مَشَايخِهِ عَنْ أَبِي يَعْلَى الْمُؤَصِّلِيِّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ النَّرْسِيِّ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى ذَاتَ يَوْمٍ بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرُ ثُمَّ قَامَ مَعَ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى بَابَ دَارِ بِالْمَدِينَةِ، فَطَرَقَ الْبَابَ فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ، فَقَالَتْ: مَا تُرِيدُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ اسْتَأْذِنِي لِي عَلَى عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَمَا تَصْنَعُ بِعَبْدِ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَجْهُودٌ فِي عَقْلِهِ يَحْدِثُ فِي ثَوْبِهِ وَإِنَّهُ لَيَرَاوَدُنِي عَلَى الْأَمْرِ الْعَظِيمِ، فَقَالَ: اسْتَأْذِنِي عَلَيْهِ؟ فَقَالَتْ: أَعَلَى ذِمَّتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَتْ: ادْخُلْ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ يَهِينِمُ فِيهَا فَقَالَتْ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَاجْلِسْ، هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسْكُتْ وَاجْلِسْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا لَهَا لَعْنَهَا اللَّهُ لَوْ تَرَكَتَنِي لَأَخْبَرْتُكُمْ أ هُوَ هُوَ؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى حَقًّا وَبَاطِلًا وَ أَرَى عَرْشًا عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ: اشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: بَلْ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَا جَعَلَكَ اللَّهُ بِذَلِكَ أَحَقَّ مِنِّي، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي ﷺ بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرُ ثُمَّ نَهَضَ فَتَنَهَضُوا مَعَهُ حَتَّى طَرَقَ الْبَابَ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: ادْخُلْ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ فِي نَخْلَةٍ يَغْرَدُ فِيهَا، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ انْزِلْ هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسْكُتْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا لَهَا لَعْنَهَا اللَّهُ لَوْ تَرَكَتَنِي لَأَخْبَرْتُكُمْ أ هُوَ هُوَ؟ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرُ ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضَ الْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى أَتَى ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَإِذَا هُوَ فِي غَنَمٍ لَهُ يَنْعِقُ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ اجْلِسْ هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسْكُتْ وَ اجْلِسْ وَ قَدْ كَانَتْ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ آيَاتٌ مِنْ سُورَةِ الدُّخَانِ فَقَرَأَهَا بِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ، ثُمَّ قَالَ: أَتَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: بَلْ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَا جَعَلَكَ اللَّهُ بِذَلِكَ أَحَقَّ مِنِّي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: الدُّخَانُ الدُّخَانُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اخْسَأْ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ وَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَ لَنْ تَنَالَ إِلَّا مَا قُدِّرَ لَكَ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

نَبِيًّا إِلَّا وَ قَدْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ الدَّجَالَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَخَّرَهُ إِلَى يَوْمِكُمْ هَذَا، فَمَهْمَا تَشَابَهَ عَلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِهِ، فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ إِنَّهُ يَخْرِجُ عَلَى حِمَارٍ عَرَضُ مَا بَيْنَ أُذُنَيْهِ مِيلٌ يَخْرِجُ وَ مَعَهُ جَنَّةٌ وَ نَارٌ وَ جَبَلٌ مِنْ خُبْرٍ وَ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ أَكْثَرُ اتِّبَاعِهِ الْيَهُودُ وَ النَّسَاءُ وَ الْأَعْرَابُ^۱ يَدْخُلُ آفَاقَ الْأَرْضِ كُلَّهَا إِلَّا مَكَّةَ وَ لَابَنِيهَا وَ الْمَدِينَةَ وَ لَابَنِيهَا^۲.

۱. منظور از اعراب بادیه نشین ها هستند و کسانی که در امور دین تفقه نمی کنند و حدود خدا را بلد نیستند. اعراب کسانی هستند که قرآن در مورد آنها می فرماید: «الاعراب أشد كفرا ونفاقا»، پس منظور از اعراب، عرب ها نیستند، عرب و اعراب عموم و خصوص من وجه است.
۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۲۸-۵۲۹، باب ۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۹.

ترجمه روایت: ابن عمر می گوید: روزی رسول خدا ﷺ با اصحاب خود نماز صبح را به جای آورد؛ برخاست و به اتفاق اصحاب به درب خانه ای در مدینه آمد و در را کوبید، زنی بیرون آمد و گفت: ای ابو القاسم! چه می خواهی؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای ام عبد الله! می خواهم مرا نزد عبد الله ببری. آن زن گفت: ای ابو القاسم! با عبد الله چه کار داری؟ به خدا سوگند او عقلش را از دست داده و جامه اش را آلوده می کند و از من امر عظیمی را می خواهد. فرمود: مرا به نزد او ببر! گفت: آیا مسئولیت آن بر عهده خود شماست؟ فرمود: آری، گفت: داخل شو. پیامبر داخل شد و او را دید که در قطیفه است و با خود زمزمه می کند. مادرش گفت: ساکت باش و بنشین که این محمد است که به نزد تو آمده است و او ساکت شد و نشست، و به پیامبر^۹ گفت: خدا این زن را لعنت کند! اگر مرا به حال خود می گذاشت به شما می گفتم که آیا او همان است؟ سپس پیامبر ﷺ فرمود: چه می بینی؟ گفت: حقی و باطلی را می بینم و عرشی را می بینم که بر روی آب است. فرمود: شهادت بده که خدایی جز الله نیست و من رسول خدایم. گفت: بلکه تو شهادت بده که خدایی جز الله نیست و من رسول خدایم! خداوند تو را به رسالت سزاوارتر از من قرار نداده است.

چون روز دوم فرا رسید پیامبر نماز صبح را با اصحابش خواند. سپس برخاست و همراه اصحاب به درب خانه آن زن آمدند و پیامبر در زد. مادر عبد الله بیرون آمد و گفت: داخل شو و او بر بالای درخت خرمایی بود و آواز می خواند. مادرش گفت: ساکت باش و پایین بیا که این مرد محمد است که به نزد تو آمده است و او ساکت شد. بعد از آن به پیامبر ﷺ گفت: خدا این زن را لعنت کند اگر مرا به حال خود می گذاشت، به شما می گفتم که آیا او همان است؟

سند روایت

شیخ صدوق، روایت را از نافع از ابن عمر نقل می‌کند. البته پیامبر ﷺ به خاطر کم بودن سن ابن عمر حضور در جنگ را به وی اجازه نمی‌داد. با این حال، عامه روایات زیادی از وی نقل کرده‌اند.

نافع بن ازرق کیست؟

نافع جزء نواصب و خوارج است و در مورد امیرالمومنین علیه السلام و حسنین علیه السلام نظر منفی دارد و آشکارا جسارت و تکفیر می‌کند. برای شناخت بیش‌تر شخصیت وی به مستدرکات علم رجال الحدیث مرحوم نمازی و مرحوم تستری مراجعه کنید.^۱

....→

چون روز سوم فرا رسید پیامبر نماز صبح را با اصحابش خواند. سپس برخاستند و به آن مکان آمدند و دیدند او در میان گوسفندان است و آن‌ها را می‌راند. مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین که این محمد است که نزد تو آمده است و او ساکت شد و نشست و در آن روز آیاتی از سوره دخان نازل شده بود و پیامبر اکرم آن آیات را در نماز صبح خوانده بود. پیامبر فرمود: آیا به یکتایی خداوند و رسالت من شهادت می‌دهی؟ گفت: بلکه تو باید به یکتایی خداوند و رسالت من شهادت دهی که خداوند تو را به رسالت سزاوارتر از من قرار نداده است. پیامبر ﷺ فرمود: من چیزی را برای تو نهان کرده‌ام. آن چیست؟ او گفت: دود، دود. پیامبر فرمود: دور شو که تو از اجلت در نگذری و به آرزویت نرسی و تو جز به آنچه برایت مقدر شده است؛ نایل نشوی.

سپس به اصحابش فرمود: ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد، جز آن‌که قومش را از دجال ترسانید و خدای تعالی آن را تا به امروز بر شما تأخیر انداخته است و اگر امر بر شما مشتبه شد بدانید که خداوند یک چشم نیست و دجال بر حماری که فاصله بین دو گوشش یک میل است، خروج کند. او به همراه بهشت و دوزخ و کوهی از نان و نهری از آب خروج می‌کند و بیش‌تر پیروان او یهود و زنان و اعرابند و به همه کرانه‌های زمین جز مکه و دو حومه آن و مدینه و دو حومه آن درآید.

۱. ایشان در مورد نافع می‌گویند: «نافع بن الأزرق: عده المامقانی مجهولا. وهو مولى عمر بن الخطاب، مذموم من الخوارج. سؤاله عن ابن عباس - كما فى رواية العياشى -: صف لى إلهك...»

مرحوم صدوق پس از نقل روایت ... که به دجال در مدینه مربوط است ... می‌فرماید:

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: إنَّ أهل العناد و الجحود يصدقون بمثل هذا الخبر و يروونه في الدجال و غيبته و طول بقائه المدة الطويلة و خروجه في آخر الزمان، و لا يصدقون بأمر القائم عليه السلام و أنه يغيب مدة طويلة ثم يظهر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً مع نصّ النبي صلى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام بعده عليه باسمه و غيبته و نسبه و إخبارهم بطول غيبته إرادة لإطفاء نور الله عز و جل و إبطاءً لأمر وليّ الله «وَيَأْتِي الله إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و أكثر ما يحتجون به في دفعهم لأمر الحجة عليه السلام أنهم يقولون: لم نرو هذه الأخبار التي تروونها في شأنه و لا نعرفها.

و هكذا يقول من يجحد نبوة نبيّنا صلى الله عليه وآله من الملحدين و البراهمة و اليهود و النصارى و المجوس، أنه ما صحّ عندنا شيء مما تروونه من معجزاته و دلائله و لا نعرفها، فنعتقد ببطلان أمره لهذه الجهة، و متى لزمننا ما يقولون لزمهم ما تقوله هذه الطوائف، و هم أكثر عدداً منهم و يقولون أيضاً ليس في موجب عقولنا أن يعمر أحد في زماننا هذا عمراً يتجاوز عمر أهل الزمان فقد تجاوز عمر صاحبكم على زعمكم عمر أهل الزمان.

فنقول لهم: أ تصدقون على أن الدجال في الغيبة يجوز أن يعمر عمراً يتجاوز عمر أهل

→

الذى تعبده. فأطرق ابن عباس طويلاً، فقال له مولانا الحسين صلوات الله وسلامه عليه: يا بن الأزرق المتورط في الضلالة، المرتكس في الجهالة، أجيبك عما سألت عنه. فقال: ما إياك سألت فتجيبني. فقال له ابن عباس: مه! سل ابن رسول الله فإنه من أهل بيت النبوة ومعه من الحكمة. فقال له: صف لي. فقال: أصفه بما وصف به نفسه، وأعرفه بما عرف به نفسه. لا يدرك بالحواس، ولا يقاس بالناس، قريب غير ملزق، وبعيد غير منقص، يوحد ولا يبعض، لا إله إلا هو الكبير المتعال. فبكى ابن الأزرق بكاء شديداً. فقال له الحسين عليه السلام: ما يبكيك؟ قال: بكيت من حسن وصفك. قال: يا بن الأزرق إني أخبرتك أنك تكفر أبى وأخى وتكفرنى؛ (نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۵ - ۵۶).

الزمان و كذلك إبليس اللعين و لا تصدقون بمثل ذلك لقائم آل محمد ﷺ مع النصوص الواردة فيه بالغيبة و طول العمر و الظهور بعد ذلك للقيام بأمر الله عز و جل و ما روى في ذلك من الأخبار التي قد ذكرت في هذا الكتاب و مع ما صحَّ عن النَّبِيِّ ﷺ إِذْ قَالَ: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ، وَ قد كان فيمن مضى من أنبياء الله عز و جل و حججه معمرين أما نوح ﷺ فَإِنَّهُ عَاشَ أَلْفِي سَنَةً وَ خَمْسَمِائَةَ سَنَةٍ وَ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِأَنَّهُ لَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا.

ترجمه کلام مرحوم صدوق

مصنّف این کتاب ﷺ می گوید:

اهل عناد و انکار امثال این خبر را (که در صحاح سته آنها آمده است) تصدیق می کنند و درباره دجال و غیبت و مدت عمر طولانی و ظهورش در آخر الزمان آنها را روایت می کنند. اما اخبار قائم ﷺ و این که او مدتی طولانی غیبت می کند و آنگاه ظاهر می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند، از آن پس که آکنده از ظلم و جور شده باشد؛ تصدیق نمی کنند؛ با وجود آن که پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام به نام و غیبت و نسب او تصریح کرده اند و از طولانی بودن غیبت او خبر داده اند و مقصود آنها خاموش کردن نور خدای تعالی و باطل ساختن امر ولی الله است؛ اما خدای تعالی نورش را تمام می سازد، اگر چه مشرکان را ناخوش آید و بیشترین احتجاج آنها در امر انکار امر حجّت ﷺ این است که می گویند اخباری که شما در این باره روایت می کنید، ما روایت نکرده ایم و آنها را نمی شناسیم.

ملحدین و براهمه و یهود و نصارا و گبران، همین را می گویند که ما آنچه را شما مسلمانان درباره معجزات و دلایل پیامبر خود روایت می کنید، صحیح نمی دانیم؛ زیرا آنها را نمی شناسیم و روایت نکرده ایم و

از این جهت به بطلان امر او معتقد شده‌ایم و اگر دلیل منکران امر غیبت، ما را ملزم سازد؛ دلیل منکران نبوت هم آنها را ملزم خواهد ساخت و نیز تعداد آن اقوام از این‌ها افزون‌تر است. همچنین می‌گویند به موجب عقل ما، هیچ کس نمی‌تواند عمری افزون بر عمر اهل زمانه داشته باشد و عمر صاحب شما، افزون از عمر اهل زمانه است. ما به آنها می‌گوییم: آیا شما تصدیق می‌کنید که دجال و ابلیس در غیبت، عمری بیش‌تر از عمر اهل زمانه داشته باشند؛ اما مثل آن را برای قائم آل محمد علیه السلام روا نمی‌شمارید؟ با وجود آن‌که درباره غیبت و طول عمر و ظهور او برای قیام به امر الهی نصوصی وارد شده است و بعضی از آن روایات را در این کتاب ذکر کرده‌ام و با وجود آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر آنچه در امت‌های پیشین واقع شده است، طابق النعل بالنعل و مو به مو در این امت واقع خواهد شد.

همچنین در میان پیامبران و حجّت‌های الهی در گذشته، کسانی بوده‌اند که عمری طولانی داشته‌اند؛ چنان‌که نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است و قرآن کریم می‌فرماید: تنها در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.

نتیجه

هدف مرحوم صدوق از نقل این روایت، قبول این روایت نیست؛ بلکه به انگیزه احتجاج بر مخالفین که طول عمر امام زمان علیه السلام را منکر می‌شوند؛ روایت مذکور را نقل می‌کند.

دیدگاه شیخ مفید

شیخ مفید در کتاب *الفصول العشره* در مورد جریان دجال خیلی گذرا عبور کرده و به علامت بودن دجال قبل از ظهور اشاره دارد:

فصل: فإننا نقول إن الأخبار قد جاءت عن أئمة الهدى من آباء الإمام المنتظر^ع بعلامات تدلّ عليه قبل ظهوره و تؤذن بقيامه بالسيف قبل سنته، منها: علامات ظهور إمام الزمان، خروج السفيناني و ظهور الدجال، و قتل رجل من ولد الحسن بن علي^ع يخرج بالمدينة داعياً إلى إمام الزمان؛^۱ و خسف بالبيداء.

و قد شاركت العامة و الخاصة في الحديث عن النبي^ص بأكثر هذه العلامات (عامه نیز با ما در نقل اکثر روایات علامات شریکند) و أنها كائنة لا محالة على القطع بذلك قطعاً اینها اتفاق می افتد و الثبات و هذا بعينه معجز يظهر على يده يبرهن به عن صحة نسبه و دعواه.^۲

نتیجه

شیخ مفید، جریان دجال را یکی از علائم غیر حتمی ظهور امام زمان^ع می داند.

دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در الغیبه می فرماید:

و روى أصحاب الحديث أنّ الدجال موجود و أنّه كان في عصر النبي^ص و أنه باق إلى الوقت الذي يخرج فيه، و هو عدو الله، فإذا جاز في عدو الله لضرب من المصلحة، فكيف لا يجوز مثله في وليّ الله، إن هذا من العناد.^۳

بنابراین، سر باز زدن عامه در پذیرش اصل قضیه مهدویت به خاطر عدم قبول روایت نیست، بلکه عدم پذیرش آنها در عناد و لجاجت ریشه دارد.

۱. احتمال دارد که نفس زکیه همین شخص باشد.

۲. شیخ مفید، الفصول العشرة، ص ۱۲۲.

۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۱۳، فصل اول.

نتیجه

شیخ طوسی از باب احتجاج و القای حجت بر مخالف، روایت دجال را نقل می‌کند؛ ولی ظاهراً علامت بودن دجال را به عنوان علائم ظهور امام زمان عجله الله تعالی فرجه قبول ندارد. پس شیخ صدوق و شیخ طوسی هر دو روایت را به عنوان احتجاج بر خصم ذکر می‌کنند و علامت بودن دجال را قبول ندارند.

دیدگاه ابن بطریق

ابن بطریق در کتاب *العمدة* (از کتاب‌های خوب و قابل استفاده) مطلبی را از ثعلبی نقل می‌کند. ثعلبی از علمای عامه و صاحب *تفسیر الکشف و البیان* (متوفای ۴۲۷ هـ) است. ایشان تقریباً منصف است و حرف‌هایی را نقل می‌کند که سایر اهل سنت از گفتن آن ابا دارند. روایات *العمدة* معمولاً از اهل سنت در مقام القای حجت است.

بیان ابن بطریق در کتاب العمدة

ذكر الثعلبی فی تفسیر قوله تعالى: "و إنه لعلم للساعة" قال: ذلک (ساعة) عیسی بن مریم علیه السلام. و روی ذلک عن جماعة بإسناده و قرأ ابن عباس و أبو هريرة و قتادة و مالک بن دینار و ضحاک: "و إنه لعلم للساعة" بفتح العين و اللام ای أمانة و علامة و فی الحديث: إنَّ عیسی علیه السلام ينزل فی ثوبین، مهرودین ای مصبوغین؛ بالهرد و هو الزعفران، و فی الحديث: ينزل عیسی بن مریم علیه السلام علی ثنية من الأرض المقدسة یقال لها: اثنبی و علیه مصرتان و شعر رأسه ذهین و بیده حربة و هی التي یقتل بها الدجال، فیأتی بیت المقدس و الناس فی صلاة العصر، و الإمام یؤم بهم فیتأخر الإمام فیکدّمه عیسی و یصلی خلفه علی شریعة محمد صلی الله علیه و آله، ثم یقتل الخنازیر و یکسر الصلیب و یخرب البیع و الکنائس و یقتل النصارى إلا من آمن به.^۱

نتیجه

ابن بطریق به علامت بودن دجال اشاره‌ای ندارد، بلکه قتل دجال و نزول حضرت عیسی علیه السلام را به عنوان علامت قیامت معرفی کرده؛ ضمن این که روایت را از تفسیر ثعلبی نقل می‌کند. هرچند قتل دجال به وسیله حضرت عیسی علیه السلام روایات متعددی دارد. بر اساس روایات ما و بعضی روایات عامه، حضرت عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند.

بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه

همان گونه که مؤلف در مقدمه کتاب خود می‌گوید، مطالب خود را جهت مطالعه و تلقی به قبول آنان معمولاً از اهل سنت نقل می‌کند. قال قد تواترت الأخبار و استفاضت بکثرة روايتها عن المصطفى صلی الله علیه و آله فی المهدی و أنه یملک سبع سنین.^۱

حضرت مهدی علیه السلام هفت سال حکومت می‌کند:
و یملأ الأرض عدلاً و أنه یمخرج مع عیسی بن مریم و یساعده فی قتل الدجال؛^۲
حضرت عیسی علیه السلام در قتل دجال، حضرت مهدی علیه السلام را کمک می‌کند.

نتیجه

مرحوم اربلی فقط مساعدت حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام در قتل دجال را ذکر کرده و به علامت بودن دجال اشاره‌ای نمی‌کند.

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲؛ الباب الحادی عشر فی الرد علی من زعم أن المهدی هو المسیح

عیسی ابن مریم، ص ۴۸۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۸۶.

جلسه ۱۳

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

ایشان ابتدا کلامی را از ابوسلیمان نقل می‌کند:
و قال أبو سليمان: ^۱ و الذي عندي أن هذه القصة إنما جرت أيام مهادنة رسول الله ﷺ
اليهود و حلفاءهم؛
ابوسلیمان می‌گوید: این قصه و جریان بعد از قرارداد و آتش بس بین
رسول خدا ﷺ و یهود مدینه اتفاق افتاده است.
و كان ابن الصياد منهم؛ وابن صياد شخصی که رسول خدا ﷺ طبق
روایت مذکور به دیدار او می‌رود نیز با آنها بود.
أو دخيلا في جملتهم؛ و یا جزء حلفای یهود بوده.
و كان يبلغ رسول الله ﷺ خبره و ما يدعيه من الكهانة؛
و خبر ابن صياد و ادعای او در کهنانت به پیامبر ﷺ می‌رسیده است؛
فامتحنه بذلك فلما كلمه علم أنه مبطل و أنه من جملة السحرة أو الكهنة؛ پس،
پیامبر ﷺ او را امتحان کرد و بعد از ملاقات و سخن گفتن با او متوجه
ناحق و باطل بودن وی شد و این که او از ساحران یا کاهنان است.
أو ممن يأتيه ربي الجن؛ یا از کسانی است که جنیان با او رفت و آمد و
ارتباط داشتند.

۱. الخطابي الشافعي العلامة الحافظ صاحب التصانيف، سير/اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۳.

أو يتعاهده الشيطان؛ يا شيطان با او در رفت و آمد است.
فيلقى على لسانه بعض ما يتكلم به؛ پس بعضی کلماتش بر اثر القائنات شیطان است.

فلما سمع منه قوله الدخ زبره و قال اخساً فلن تعدو قدرک؛
هنگامی که پیامبر ﷺ سخن از دود را از او شنید، او را نهی کرد و فرمود: دور شو! تو به آرزویت نمی‌رسی و یا به معنای اینکه از حدود خود فراتر مرو.

يريد أن ذلك شيء ألقاه إليه الشيطان، و ليس ذلك من قبل الوحي؛ پیامبر ﷺ می‌خواست به او بفهماند که حرفش از القائنات شیطان است، نه از طرف خداوند عزوجل.

علامه مجلسی می‌فرماید:

أقول: إختلف العامة في أن ابن الصياد هل هو الدجال أو غيره؟ فذهب جماعة منهم إلى أنه غيره؛

جماعتی از عامه گفته‌اند که ابن صیاد غیر از دجال است.
لما روی أنه تاب عن ذلك و مات بالمدينة، و كشفوا عن وجهه حتى رأوه الناس ميتاً؛
چون روایت دارد که ابن صیاد از اعمالش توبه کرده است و در مدینه وفات کرده است؛ در حالی که طبق اعتقادات آن‌ها دجال زنده است.

و روى عن أبي سعيد الخدري أيضاً ما يدل على أنه ليس بدجال؛
روایتی از ابی سعید خدری هم وارد شده است که ابن صیاد غیر از دجال است.

و ذهب جماعة إلى أنه هو الدجال روى عن ابن عمر و جابر الأنصاري؛ و جماعتي
به دلیل روایت ابن عمر و جابر انصاری معتقدند که ابن صیاد همان دجال است.

نکته

علامه مجلسی فقط نظر علمای عامه را نقل کرده و این به معنای قبول مطالب نزد ایشان نیست.

علامه مجلسی اختلاف عامه در دجال بودن ابن صیاد و یا دجال نبودن وی را بر اساس روایات می‌داند، مثلاً طبق روایت ابوسعید خدری، دجال غیر از ابن صیاد است و اما طبق روایت ابن عمر و جابر انصاری ابن صیاد همان دجال است.

اکنون به این روایات - که علامه مجلسی فقط به ذکر آخرین نفر از سلسله سند بسنده کرده است - می‌پردازیم:

روایت مصابیح السنة

روایتی را هم مصابیح السنة بغوی از ابوسعید خدری بیان می‌کند. ابوسعید خدری از نظر ما اعتبار دارد. در هجوم لشکریان شام به دستور یزید به مدینه در واقعه حره هزاران مسلمان و هزار صحابی کشته شدند. اعمال منافی عفت و تجاوز به نوامیس مسلمین توسط لشکر یزید صورت گرفت و بعضی از صحابه را مورد ضرب و جرح قرار داده و حتی ریش برخی را کردند که ابو سعید خدری جزء همین افراد بود. متن روایت:

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ الصَّيَادِ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: قَدْ لَقِيتُ مِنَ النَّاسِ يَزْعُمُونَ أَنِّي الدَّجَالُ؛ أَلَسْتُ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يُولَدُ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَقَدْ وُلِدَ لِي، أَوَلَيْسَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ وَلَا مَكَّةَ، قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَقَدْ وُلِدْتُ بِالْمَدِينَةِ وَهَذَا أَنَا أُرِيدُ مَكَّةَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي فِي آخِرِ قَوْلِهِ: أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَوْلِدَهُ، وَمَكَانَهُ وَأَيْنَ هُوَ، فَلَبَّسَنِي؛^۱

۱. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، صحيح مسلم، ج ۱۴، ص ۱۴۷، ح ۵۲۰۹.

ابوسعید خدری می‌گوید: در مسیرم به مکه با ابن صیاد همسفر بودم. وی گفت من از مردم خسته شدم؛ آن‌ها گمان می‌کنند من دجال هستم! آیا از رسول خدا نشنیده‌ای که فرمود: دجال نسل و فرزند ندارد؟! گفتم: بله. گفت: در حالی که من فرزند دارم. آیا از رسول خدا نشنیده‌ای که فرمود: دجال وارد مدینه و مکه نمی‌شود؟ گفتم: آری.

گفت: من در مدینه متولد شدم و اکنون اراده رفتن به مکه را دارم.

نتیجه‌گیری از روایت

طبق روایت ابوسعید خدری، دجال غیر از ابن صیاد است.

روایت نافع

و قال نافع: کان عبد الله يقول: لا والله ما أشك أن المسيح الدجال ابن الصياد؛ نافع از ابن عمر نقل می‌کند: به خدا قسم شک ندارم که مسیح دجال همان ابن صیاد است. نتیجه: طبق بیان ابن عمر دجال همان ابن صیاد است.

بیان برخی از معاصرین در مورد دجال

با این که بیش‌تر احادیث دجال را عامه نقل کردیم و نیز روال قدمای ما بی‌اعتنایی به بحث دجال و عبور گذرا از آن بوده است، در متون بعضی از کتب معاصرین نسبت به دجال صحبت فراوان و اهمیت خاصی داده شده است.

فاضل معاصر می‌گوید:

الدجال الأعور؛ دجال یک چشمی است.

أحاديثه في مصادر السنة كثيرة جداً و في مصادر الشيعة قليلة؛

احادیث دجال در منابع اهل سنت بسیار، ولی در منابع شیعه کم است. و تتفق تقريباً على أنه من علائم الساعة و أنه مولود و موجود منذ عهد

رسول الله ﷺ؛

روایات شیعه و عامه و اتفاق هر دو این است که دجال از علائم قیامت و از زمان رسول خدا ﷺ تا کنون زنده است.

— آیا بر اساس بیان فاضل معاصر، واقعا همین گونه است که دجال در روایات شیعه جزء علائم قیامت است؟! آیا در روایات خاصه آمده که دجال از زمان رسول خدا ﷺ زنده است یا این که چنین بحثی در کتب عامه نقل شده است؟

و أنه يستعمل عجائب السحر فيغري أتباعه و يضلّهم و يدعى الربوبية؛ دجال شگرد جادوگری دارد و پیروان خودش را فریب می دهد و گمراهشان می کند و ادعای ربوبیت می کند.

و أن المهدي و المسيح ﷺ يقاتلانه؛

امام مهدی ﷺ و حضرت مسیح ﷺ با او می جنگند.

و تتضمن أحاديثه غرائب غير مألوفة تحيط بشخصيته و حركته و أفعاله؛

احادیث دجال مطالبی دارد که عقل سلیم آنها را قبول نمی کند.

احتمالات در خصوص شخص دجال

احتمال اول: دجال شخص حقیقی است و وجود خارجی دارد.

و أقوى الاحتمالات أن يكون شخصا حقيقيا؛

احتمال قوی تر این است که دجال شخص حقیقی است.

— ما إن شاء الله بحث خواهیم کرد که دجال شخص است یا جریان.

يستغل التطورالذى تصل إليه العلوم الطبيعية فى ظلّ الدولة الإسلامية بقيادة

المهدي ﷺ فى أساليب من السحر؛

دجال از پیشرفت علم و تکنولوژی در زمان دولت امام مهدی ﷺ سوء

استفاده کرده و سحر و جادوگری را به کار می گیرد.

كما يستغل ردة الفعل السلبيه للرفاهيه العامة التى يعيشها الناس.

گاهی مسائل رفاهی نتیجه معکوس دارد. منظور این که دجال و همراهان او از امکانات دوران ظهور برای گمراهی مردم استفاده می‌کنند، مثل معروفی است که حیوان، وقت گرسنگی، درنده می‌شود و انسان وقت سیری درنده خو می‌گردد.

– از این بیان می‌توان فهمید که منظور مولف، وجود دجال بعد از ظهور است. در حالی که در بعض روایات، وجود دجال را قبل از ظهور معرفی کرده و ما این معنا را در کلمات خود آورده‌ایم.

فیغری أتباعه بالمحرمات و الإباحیه و یلبس علیهم السحر و الشعوذه؛ پس پیروانش را به وسیله محرمات و اباحی‌گری گمراه کرده و برایشان مخفی کاری و سحر و شعبده انجام می‌دهد.

و علی هذا فإن الطابع الاسطوری الذی تتصف به أحادیثه یکون له أساس من الصحة؛ افسانه‌هایی که برای دجال ذکر می‌کنند، دور از واقعیت نیست. – در حالی که ایشان ابتدا می‌گویند حرف‌ها در مورد دجال اسطوره است؛ ولی دوباره می‌گویند صحیح است؛ ولی (به نظر ما) خیلی از آن‌ها مورد بحث است.

و إن أضاف علیه بعض الرواة؛

اگر چه برخی راویان، چیزهایی به آن اضافه کرده‌اند.

احتمال دوم: دجال همان شیطان است.

و یلیه فی القوة أن یکون الدجال هو الشیطان أبلیس الذی طلب من الله أن ینظره إلى یوم یبعثون فأجابه عز و جل فإنک من المنظرین إلى یوم الوقت المعلوم، و قد ورد إن قتله فی یوم الوقت المعلوم یکون علی ید المهدی ﷺ ؛

و احتمال دارد دجال همان شیطان باشد که از خداوند تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند در جوابش فرمود: تا روز وقت معلوم از مهلت داده

شدگان هستی و در روایت آمده که قتل دجال به دست حضرت مهدی عج در روز وقت معلوم است.

منظور این که روز وقت معلوم، همان دوران ظهور است.

احتمال سوم: دجال همان سفیانی است.

و یوجد احتمال آخر أن يكون الدجال نفس السفیانی و قد وقع التضخيم فی أوصافه و أحادیثه؛ قضیه را از حد گذرانده و بزرگ کرده‌اند.

طریق تطبیق دجال بر سفیانی

و قد ذكرت بعض الروایات أن السفیانی یبدو أعور و لیس بأعور...؛ در بعضی روایات آمده است که به نظر می‌رسد سفیانی یک چشمی است؛ ولی یک چشمی نیست.

در برخی روایات از یک چشمی بودن دجال سخن به میان آمده است. پس این دو گروه روایات بر هم تطبیق می‌کنند.

و لكن یبقى هذا الإحتمال ضعيفاً، لأن أكثر الصفات الواردة فی الدجال لا تنطبق علی السفیانی و منها إدعاء الربوبية و عجائب السحر؛

ولكن این احتمال ضعیف است؛ چون بیش‌تر روایات دجال مثل ادعای ربوبیت و جادوگری وی بر سفیانی قابل تطبیق نیست.

سفیانی و دجال دو شخص متفاوتند

ما در کتاب "تا ظهور" بیان کردیم که سفیانی با جریان دجال فرق دارد. محدوده حرکت سفیانی به شام و عراق و حجاز و بخشی از جنوب ایران منحصر می‌شود و سرلوحه برنامه او، دشمنی با اهل بیت و تشیع

است؛ ولی دجال ادعای ربوبیت می‌کند و حدود حرکت او در سطح وسیع و همه دنیا جز یکی دو مکان است.^۱

اگرچه می‌بینیم در روایات ما از دجال زیاد صحبت نشده، بدان دلیل است که دجال عنوانی برای سفیانی است. بنده این معنا را در کلمات مرحوم آقای ملاصالح مازندرانی دیدم؛ البته ایشان هم به قطع و یقین معنای مذکور را اراده نکرده است.

احتمال چهارم: دجال یک جریان است

و احتمال آخر آن یكون الدجال أو الدجال تعبیرا مجازیا عن أغراء الحضارة المادية (تمدن غربی‌ها) الكاذبة المزيفة أو اغراء الدنيا و رفاهيتها الكاذبه... و هو أيضا ضعيف، لصراحة الأحاديث بأنه شخص حقیقی من نوع خاص يقود حركة عسكرية و اضلالية في آخر الزمان.

– دجال یک جریان است. نظر حضرات آیات مرحوم صدر و مکارم شیرازی (استاد ما) همین است.

و ينبغي التحرز في بحث أحاديث الدجال من أمرين؛

و شایسته است در بحث دجال از دو امر دوری گردد:

أحدهما: أن غالبیه أحادیثه تقریبا عن كعب الأحبار؛

اول این که اغلب احادیث دجال از کعب الاحبار است.

– ما بارها بیان کرده ایم که کعب و کتابش (مولفا و مولفا) نزد ما

مشکل دارد.

والثانی: أن من عقائد اليهود أن المسيح المنتظر عندهم يقتل الدجال؛^۲

از عقاید یهود این است که مسیح منتظر، دجال را به قتل می‌رساند.

۱. ر.ک: تا ظهور، ج ۲، ص ۶۳۷.

۲. دراسة أولية لعلامات الظهور، ص ۲۰.

جلسه ۱۴

در سیر بحث دجال به این نکته رسیدیم که سخن علمای ما در کتاب‌هایشان راجع به دجال، معمولاً به عنوان القای حجت است و از باب من فمک ادینک؛ به کارگیری و استفاده علما از چیزی که آن‌ها قبول دارند؛ یعنی در مقام احتجاج بر اهل سنت برآمده‌اند؛ اهل سنتی که غالباً منکر وجود امام زمان علیه السلام هستند؛ هر چند اصل امام زمان علیه السلام را قبول دارند.

احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر علیه السلام

سخن اهل سنت این است که چگونه ممکن است امام زمان علیه السلام این مقدار عمر کند؟ اهل سنت این اشکال را وارد می‌کنند در حالی که خودشان اذعان دارند به دجالی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است و حتی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و تا امروز در قید حیات است. پس علمای ما معمولاً بحث از دجال را برای احتجاج با اهل سنت در کتب‌شان ذکر می‌کنند و این که اهل سنت با پذیرش حیات طولانی دجال، به طریق اولی باید وجود امام زمان علیه السلام را قبول کنند.

روایات دجال در کتاب‌های اهل سنت

اکنون به بررسی روایات دجال در کتب اهل سنت می‌پردازیم؛ اگر چه در منابع ما در مورد دجال بحثی گذرا مطرح شده و در کتب اربعه ما هم

اشاره چندانی به دجال نشده است، اما در کتاب‌های اهل سنت (در منابع دست اولشان) به قضیه دجال پرداخته شده و علتش نیز برای بنده نامعلوم است.

روایت اول: روایت ابو سعید خدری

فَمَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ.

پیامبر ﷺ یک روایت مفصل راجع به دجال فرمودند. خود ابو سعید تمام روایت را نقل نمی‌کند.

«قَالَ يَأْتِي» پیامبر ﷺ در ضمن صحبت‌هایشان فرمودند: دجال می‌آید. وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ فَيَنْتَهِيَ إِلَى بَعْضِ السَّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ؛ وَ در حالی که ورود به مدینه بر دجال از هر طریقی حرام است و او به نزدیکی مدینه می‌رسد.

فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ؛

پس مردی که بهترین مردم و یا از بهترین مردم است، به سوی دجال خارج می‌شود.

فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِيشَه؛

پس می‌گوید: شهادت می‌دهم تو دجالی هستی که پیامبر برای ما تعریف می‌کرد.

فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ أَتَشْكُونَ فِي الْأَمْرِ؛

پس دجال به طرفدارنش می‌گوید: اگر من این شخص را بکشم و سپس او را زنده کنم، آیا در امر من شک می‌کنید؟ (دجال گاهی مدعی الوهیت و گاهی مدعی نبوت می‌شود. او مسیح دجال است؛ یعنی مسیح کذاب است؛ زیرا او ادعا می‌کند من مسیح هستم و کارهای خدایی

انجام می‌دهم! مسیحی که آقایان ادعا می‌کنند ابن الله و یا هو الله (نعوذ بالله) است).

فَيَقُولُونَ: لا؛ پس می‌گویند: نه.

قَالَ: فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَخِيهِ؛ دجال آن مرد را می‌کشد و سپس او را زنده می‌کند. فَيَقُولُ: حِينَ يَخِيهِ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْآنَ؛ مقتول وقتی زنده شد، می‌گوید: من به کذاب بودن تو شناخت و بصیرت داشتم؛ هرچند اکنون بصیرتم مبنی براین که تو همان مسیح دجال هستی، افزوده شد. قَالَ: فَيَرِيدُ الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يَسْلُطُ عَلَيْهِ؛ پس، دجال دوباره کشتن مرد را اراده می‌کند، ولی براو مسلط نمی‌شود.

و بلغني أنه يجعل على حلقه صفيحة من نحاس؛ خضر یعنی ورقی از مس برابر گلو و سینه‌اش به عنوان سپر گذاشته و مانع ضربت دجال به خودش می‌شود. و بلغني أنه الخضر الذي يقتله الدجال ثم يحييه.^۱

معمر که از زهری نقل می‌کند، بیانی دارد مبنی بر این‌که شخص درگیر شونده با دجال، حضرت خضر است. طرز قتل او از سوی خضر این گونه است که دجال را خفه می‌کند.

نکته

این روایت راجع به آخر عمر دجال است که به مدینه نزدیک شده و حضرت خضر مقابل او می‌ایستد. دجال مطرح شده در روایت اهل سنت، وجود دارد و خضر هم زنده است. این روایت در منابع دست اول اهل سنت است.

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۱۸۳.

مصادر روایت

راویان شیعه، مرحوم اربلی در کشف الغمه (ج ۳، ص ۲۹۱) و زهرة المقبول ابن شدقم (م ۱۰۳۳) و علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۹۸) روایت را نقل کرده‌اند، و هر سه منبع ذکر می‌کنند که روایت را از صحیح مسلم نقل می‌کنند، و این بدان معناست که روایت مذکور در کتب و طرق شیعه نیامده است.

روایت در کتب اهل سنت در صحیح بخاری (ج ۹، ص ۷۶) و بعد او صحیح مسلم (ج ۴، ص ۲۵۶) آمده؛ ولی هردو روایت را با همان عبارت و نص عبدالرزاق نقل می‌کنند. عبدالرزاق (م ۲۱۱) صاحب مصنف و از بزرگان اسلام است و نزد اهل سنت جایگاه بسیار والایی دارد (البته خودش، نه کتاب وی).

ذهبی می‌گوید: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی مثل عبدالرزاق درسش شلوغ نبود. بعضی مدعی هستند که وی شیعه بوده؛ عقیده بنده نیز این است که عبدالرزاق از ولایت مدارها است و به ولایت اهل بیت معتقد بوده است. کسی که کتاب نجاشی^۱ را مطالعه کند، به این مطلب اذعان می‌کند. ایشان شخصیتی است که مورد قبول مسلمین است. روایت را ایشان در مصنف خودش (ج ۱۱، ص ۳۹۳) نقل می‌کند. ما نسبت به عبدالرزاق ایرادی نداریم. اگر نسبت به معمر هم اغماض کنیم؛ ولی راجع به زهری خیلی حرف داریم. اهل سنت این متن را تلقی به قبول و به آن اعتماد کرده؛ به همین دلیل در کتب دست اول خودشان نقل کرده‌اند. کتاب السنة شیبانی (ص ۱۱۷)، سنن الکبری بیهقی تا مسند ابی

۱. رجال نجاشی، ص ۳۸۰.

یعلی (ج ۲، ص ۵۳۴)، معجم الکبیر (ج ۷، ص ۴۰) و حاکم در مستدرک (ج ۴، ص ۵۳۷) و... روایت را نقل کرده‌اند؛ چون این روایت را اهل سنت تلقی به قبول کرده‌اند بنابراین از نقل سایر مصادر مستغنی هستیم.

بیانی در مورد حضرت خضر علیهِ السلام

به مناسبت وجود نام حضرت خضر علیهِ السلام در روایت، مقداری پیرامون خضر علیهِ السلام صحبت می‌کنیم.

خضر کیست؟ آیا در روایات ما از خضر سخنی به میان آمده است؟ آیا حیات دارد یا وفات کرده است؟

دیدگاه علامه مجلسی در مورد حضرت خضر علیهِ السلام

مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* ذیل روایت، بیانی دارد؛ ایشان می‌فرماید:

المشهور بیننا أنه علیهِ السلام كان نبيا و الآن من أمة نبینا ﷺ؛

مشهور بین ما این است که خضر پیامبر بوده و اکنون نیز از امت پیامبر ما است. منظور این که خضر زنده است.

و یبقی إلى نفخ الصور، لأنه شرب الماء الحیاة؛

و تا زمان دمیدن صور زنده است؛ چون آب حیات نوشیده است.

و هو مونس للقائم ﷺ؛

و او در این دوران مونس حضرت قائم ﷺ است.

و قال عیاض من علماء العامة: قد اضطرب العلماء فی الخضر علیهِ السلام هل هو نبی أو ولی؛

عیاض، یکی از علمای عامه گفته است: کلام علمای عامه در مورد

حضرت خضر علیهِ السلام مضطرب است که آیا او پیامبر است و یا نبی؟

و احتج من قال بنبوته، بكونه أعلم من موسى علیهِ السلام إذ یبعد أن یكون الولی أعلم من

النبی ﷺ؛

کسی که قائل به نبوت حضرت خضر است؛ دلیلش این است که خضر از موسی اعلم بود و بعید است که ولی از نبی اعلم باشد. و بقوله تعالی: «مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»^۱ لآنکه إذا لم يفعل به بأمره فقد فعله بالوحي، فهذه هي النبوة؛

و دلیل دیگر این که خداوند از زبان حضرت خضر علیه السلام فرمود: این کارها را از پیش خودم انجام ندادم. اگر کارها را به امر خودش انجام نداده باشد، کارها را با وحی انجام داده و این همان نبوت است. و أجيب بأنه ليس في الآية تعيين من بلغه ذلك عن الله تعالى، فيحتمل أن يكون نبی غیره أمره بذلك؛^۱

بعضی به این دلیل اشکال وارد کرده‌اند که در آیه تعیین نشده که ابلاغ به او از طرف خداوند تعالی بوده، چه بسا پیامبر دیگری او را به آن امور امر کرده است.

و قال المازری: القائل بأنه ولي، هو القشيري و كثير؛

۱. «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْخَضِرَ عليه السلام شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي السُّورِ وَ إِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيَسَلُّمُ فَتَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَى شَخْصَهُ وَ إِنَّهُ لَيَخْضُرُ حَيْثُ مَا ذَكَرَ فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلْيَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَخْضُرُ الْمُؤَسِّمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَ يَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيُؤَنِّسُ اللَّهُ بِهِ وَخَشَةً قَائِمِينَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُ. حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ گويد از امام هشتم شنيدم، فرمود: به راستی خضر از آب حیات نوشيد و زنده است و نميرد تا دميدن در صور، او نزد ما می آيد و بر ما سلام می دهد و آوازش را بشنويم و خودش را نبينيم و او هر جا نامبرده شود حاضر گردد و هر کدام از شما نام او را برد بر او سلام دهد. او هر سال در موسم حج حاضر گردد و همه مناسک را بجا آرد و در عرفه وقوف کند و بر دعای مؤمنان آمين گويد و خدا بدو وحشت قائم ما را در حال غيبت بزداید و تنهائی او را مبدل به وصلت کند؛ (کمال الدين و تمام النعمة؛ ج ۲، باب ۳۸، ح ۴، ص ۳۹۰).

مازری می گوید: قشیری و بسیاری از علما از قائلین به ولی بودن حضرت خضر علیه السلام هستند.

و قال الشعبي! هو نبي معمر محبوب عن أكثر الناس؛

شعبي می گوید: حضرت خضر پیامبری است که عمر طولانی دارد و از نظر بیش تر مردم پنهان است.

و حکي الماوردي فيه قولا ثالثا أنه ملك؛ ماوردي می گوید: حضرت خضر پادشاه ملک است. و القائلون بأنه نبي إختلفوا في كونه مرسلًا؛

قائلین به نبوت خضر در مرسل بودن وی اختلاف کرده اند.

فإن قلت: يضعف القول بنبوته لحديث: لا نبي بعدى؛

اگر گفته شود، قول به نبوت خضر به خاطر حدیث پیامبر مبتنی بر این که «بعد از من پیامبری نیست» ضعیف است.

قلت: المعنى لا نبوة منشأها بعدى، و إلا لزم في عيسى حين ينزل فإنه بعده أيضا؛

جواب داده می شود منظور از حدیث لا نبي بعدى؛ آن است که ممکن نیست پیامبری بعد از پیامبر خاتم مبعوث شود و اگر غیر از این باشد، اشکال مذکور راجع به حضرت عیسی علیه السلام نیز پیش می آید؛ زیرا حضرت عیسی علیه السلام، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام با منصب نبوت می آید. پس اگر پیامبری قبل از پیامبر ما حیات داشته و الان هم موجود باشد، روایت «لا نبي بعدى» چنین پیامبری را نفی نمی کند. منظور روایت، پیامبری است که منشأش بعد از نبوت پیامبر ما باشد.

و قال الثعلبي: ^۱ قد إختلف فقیل: كان في زمن إبراهيم عليه السلام؛

۱. صاحب تفسیر الکشف و البیان عن تفسیر القرآن؛ تفسیر روایی، قرن پنجم، م ۴۲۷، از قدیمی

ترین تفاسیر اهل سنت است.

حضرت خضر زمان حضرت ابراهیم بوده است.
و قیل: بعده بقلیل؛ بعد ابراهیم مدت کوتاهی بوده.
و قیل: بعده بکثیر؛ بعد ابراهیم مدت زیادی بوده است.

اما بیان علامه مجلسی

و حکایات اجتماعهم به فی مواضع الخیر و أخذهم منه و سؤالهم له و جوابه لهم لا
تحصى کثرة؛^۱

ملاقات‌هایی که با حضرت خضر در امکنه شریف اتفاق افتاده و گرفتن
مسائل و سوال و جواب از او به جهت کثرت، قابل شمارش نیست.
و شد بعض المحدثین فأنکر حیاته؛

و بعضی از محدثین عامه، منکر حیات او شده‌اند.

کتاب فردوس الأخبار از کتاب‌های ارزشمند اهل سنت

ضمن این که روایتی از اهل سنت به همین مضمون وارد شده است.
روایتی از ابن شیرویه، ابن شهردار دیلمی صاحب کتاب فردوس الاخبار
نقل شده است. این کتاب از کتاب‌های بسیار قدیمی و خوب اهل سنت
است؛ تقریباً هزار سال قبل، مولف آن وفات کرده؛ این کتاب پنج جلدی
از مصادر بحار الانوار است. ده‌هزار حدیث دارد. در چاپ اول، هزار
حدیث از این کتاب را حذف کرده‌اند (کمیته‌ای از اهل سنت زیر نظر
سلفیان سعودی، مربوط به حذف روایاتی که صلاح نمی‌بینند، این کار را
انجام داده است). در چاپ دوم نیز ۱۰۰۰ حدیث را حذف کرده‌اند. البته
یادشان نبوده که در مقدمه کتاب نوشته‌اند: یحتوی علی عشرة آلاف حدیث؛ در
حالی که کتاب اکنون ثمانیه آلاف (۸۰۰۰) حدیث دارد! لذا ممکن است

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۲۰۷.

در چاپ سوم این جمله را از مقدمه حذف کنند!

این کتاب از مصادر بحار الانوار است. حدیث فردوس الاخبار (ج ۲، ص ۲۰۲) از انس، خادم پیامبر اکرم ﷺ است.

ما در شخصیت انس تأمل داریم. انس جز کسانی است که امام صادق علیه السلام نسبت به وی نظر مثبتی نداشتند و می فرمودند: سه نفرند که به پیامبر اکرم ﷺ دروغ می بستند. با این حال، ایشان حدیث مذکور را نقل می کند و به پیامبر ﷺ استناد نمی دهد.

خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان

الخضر فی البحر و الیاس فی البر، یجتمعان کل لیلۃ عند الردم الذی بناه ذو القرنین بین الناس و بین یأجوج و مأجوج و یحجان کل سنة، و یشربان من زمزم شربة تکفیهما إلی قابل، طعامهما ذلک؛^۱

خضر در دریا و الیاس در خشکی است. هر شب کنار سدی که ذوالقرنین بین مردم و یاجوج و ماجوج بنا کرد، اجتماع دارند. هر سال حج می روند و از زمزم، مقداری آب می نوشند که آن ها را تا سال آینده از نوشیدن بی نیاز می کند، غذایشان همین است.

روایت مذکور در مصادر ما نیامده است.

۱. ابن شبرویه، ابن شهر دار دیلمی، الفردوس شهر دار، ج ۲، ص ۲۰۲، ح ۳۰۰۰ مرسل، عن أنس بن مالک؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۱؛ عن الحارث.

جلسه ۱۵

سخن در مورد روایات دجال در کتب اهل سنت بود که بحث درگیری حضرت خضر علیه السلام با دجال در کتب عامه به میان آمد. البته در منابع خودمان درگیری حضرت خضر علیه السلام با دجال را نیافتیم. به همین مناسبت ما فصلی راجع به خضر از نگاه روایات شیعه، شروع کرده و ضمن اشاره به چند روایت در این زمینه، شخصیت خضر علیه السلام و نقش ایشان را در دوران غیبت از کتب خاصه بیان کردیم. حال روایات باقی مانده را مرور می‌کنیم.

طول عمر امام زمان علیه السلام و استدلال به عمر خضر علیه السلام

معمولاً ائمه علیهم السلام هنگام سخن گفتن از حضرت خضر علیه السلام؛ مسئله طول عمر امام زمان علیه السلام و غیبت آن بزرگوار را مطرح می‌کردند. گویا قضیه حیات و طولانی بودن عمر حضرت خضر و غایب بودن ایشان جزء فرهنگ و مسائل مورد قبول و از مسلمات بوده است. همچنین افراد وقتی از طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام و غیبت ایشان از ائمه سوال می‌کردند، ائمه به زنده بودن و طولانی بودن عمر حضرت خضر علیه السلام اشاره می‌کردند.

روایتی که از عامه نقل کردیم، گویای این مطلب بود که عمر خضر بر اساس روایت خود اهل سنت، طولانی و تا زمان ظهور دجال خواهد

بود؛ هرچند در این که دجال قبل از ظهور امام زمان علیه السلام و یا بعد از ظهور باشد، اختلاف است.

بعضی از اهل سنت با توجه به آیه ۵۷ سوره مریم: ﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾، قائلند که حضرت ادریس زنده است؛ ولی غالب علمای ما این بیان را قبول ندارند.

کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ به فرد سائل

روایتی از کتاب محاسن برقی نقل شده است؛ محاسن از قدیمی ترین کتبی است که قمی ها نوشتند:

عنه عن أبيه عن أبي هاشم الجعفری رفع الحديث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: دخل أمير المؤمنين عليه السلام المسجد ومعه الحسن عليه السلام فدخل رجل، فسلم عليه، فرد عليه شبيهاً بسلامه فقال: يا أمير المؤمنين جئت أسألك. فقال: سل. قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تكون روحه؟ وعن المولود الذي يشبه أباه كيف يكون؟ قال: فنظر أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن عليه السلام فقال أجبه. فقال الحسن: إن الرجل إذا نام فإن روحه متعلقة بالريح، و الريح متعلقة بالهواء، فإذا أراد الله أن يقبض روحه جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح، و إذا أراد الله أن يردها في مكانها جذبت الروح الريح، و جذبت الريح الهواء، فعادت إلى مكانها، و أما المولود الذي يشبه أباه، فإن الرجل إذا واقع أهله بقلب ساكن و بدن غير مضطرب وقعت النطفة في الرحم، فيشبه الولد أباه، و إذا واقعها بقلب شاغل و بدن مضطرب، ف وقعت النطفة في الرحم، فإن وقعت على عرق من عروق أعمامه يشبه الولد أعمامه، و إن وقعت على عرق من عروق أخواله يشبه الولد أخواله، و أما الذكر و النسيان، فإن القلب في حق و الحق مطبق عليه، فإذا أراد الله أن يذكر القلب سقط الطبق، فذكر، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أشهد أن أباك أمير المؤمنين وصي محمد حقاً

حقاً، و لم أزل أقوله، و أشهد أنك وصيه، و أشهد أن الحسين وصيك، حتى أتى على آخرهم، فقال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فمن كان الرجل؟ قال: الخضر عليه السلام؛^۱

امیرمؤمنان عليه السلام وارد مسجد شد و همراه او امام حسن عليه السلام بود. سپس مردی داخل مسجد شد و سلام کرد. حضرت امیر همان گونه که آن مرد سلام کرده بود، جواب فرمودند. پس آن مرد گفت: آمده‌ام سوال کنم یا امیرمؤمنان! مرا آگاه کن از انسان که وقت خوابیدن روحش کجا می‌رود؟ و این که چرا فرزند شبیه پدرش است؟ و به یاد آمدن و فراموشی چگونه است؟ حضرت امیر المؤمنین به امام مجتبی عليه السلام فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده.

امام مجتبی عليه السلام فرمود: همانا انسان وقتی می‌خوابد، روح آدمی مرتبط به بادهای است. اگر خداوند بازگشت روح را به بدن صاحبش اجازه ندهد، هوا ریح را جذب می‌کند و ریح نیز روح را به سمت خود می‌کشد. اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، همان روح، ریح را جذب نموده و آن ریح هوا را، و روح مراجعت نموده و در بدن صاحبش جای می‌گیرد. علت شباهت برخی از فرزندان به عموها و دایی‌ها این است که هر گاه انسان با دلی آسوده و بدنی غیر مضطرب با همسر خود نزدیکی کند، نطفه در کیسه رحم ساکن شده و فرزند به پدر خود شبیه می‌شود و چنانچه عمل نزدیکی با دلی ملتهب و جسمی مضطرب انجام شود در این صورت نطفه در رحم ساکن شده (پس نطفه بر یکی از رگ‌ها قرار می‌گیرد) که اگر آن رگ‌های عموها باشد شبیه عموها شده و اگر بر رگ‌های دایی‌ها قرار بگیرد شبیه ایشان می‌شود.

ذکر و فراموشی: قلب انسان در جعبه و حقه کوچکی قرار دارد، و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است. هرگاه خداوند اراده کند که قلب به خاطر آورد، آن سرپوش کنار رود؛ پس قلب فراموش شده را به یاد آورد.

آن فرد سائل گفت: شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شریکی

۱. برقی، محاسن، ج ۲، ص ۳۳۲ - ۳۳۳، ح ۹۹.

ندارد و این که محمد رسول خدا و بنده او است و شهادت می‌دهم که پدرت، امیرالمومنین جانشین بر حق پیامبر است و پیوسته نیز بدان معترف بودم و شهادت می‌دهم که تو وصی پدرت و جانشین اوایی! و شهادت می‌دهم که حسین بن علی وصی و جانشین پدرش پس از تو است. سپس تا به آخر ائمه را نام برد. راوی از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند که آن سائل که بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خضر.

این روایت در کافی شریف هم آمده، ضمن این که حضرت خضر علیه السلام پس از نام بردن دوازده امام، به امیر مومنان سلام می‌کند.

روایت، طبق نقل اصول کافی

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! اتَّبِعْهُ فَإِنِّي أَنْظُرُ أَيْنَ يَقْصِدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ. فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ. قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ! ^۱

حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! برو دنبالش ببین کجا می‌رود؟ او به دنبالش رفت؛ ولی اثری از او نیافته و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت، متوجه نشدم به کجا رفت. خدمت پدر رسیدم و جریان را باز گفتم. آن حضرت فرمود: ای ابا محمد! آیا دریافتی او که بود؟ گفتم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین داناترند. فرمود: او خضر علیه السلام بود.

زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام

نکته: از این روایت استفاده می‌شود که حضرت خضر در آن زمان در

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۶، بَابُ مَا جَاءَ فِي الْاِثْنَيْنِ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ؛ ح ۱.

قید حیات بوده است. روایت مذکور از روایاتی است که فقط شیعه آن را نقل می‌کند و حتی یک منبع از منابع عامه آن را نیاورده است.

مصادر روایت

روایت را محاسن برقی (ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۳)، اصول کافی (ج ۱، ص ۵۲۶)، اثبات الوصیة (ص ۱۳۶)، کمال الدین و تمام النعمة، (ج ۱، ص ۳۱۵)، علل الشرائع (ج ۱، ص ۹۸)، تفسیر قمی (ج ۲، ص ۴۴) و ... نقل کرده‌اند. مدارک مذکور از قوت بسیار محکمی برخوردار است. بنابراین، مدارک قائلین به حیات خضر همین هاست.

روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود

حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن علي و أنا أريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق إن الله تبارك و تعالی لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام و لا يخلها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض و به ينزل الغيث و به يخرج بركات الأرض. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله! فمن الإمام و الخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج و على عاتقه غلام كأن وجهه القمر ليلة البدر من أبناء الثلاث سنين. فقال: يا أحمد بن إسحاق! لولا كرامتك على الله عز و جل و على حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنه سمي رسول الله عليه السلام و كنيه، الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. يا أحمد بن إسحاق! مثله في هذه الأمة مثل الخضر عليه السلام، و مثله مثل ذی القرنين، والله ليغيبن غيبة لا ينجوا فيها من الهلكة إلا من ثبتته الله عز و جل على القول بإمامته و وفقه [فيها] للدعاء

بتعجیل فرجه^۱ فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولای فهل من علامة يطمئن إليها

۱. تبلیغات شدید و زرق و برق و مسائل مادی، بسیاری از مردم را در آن دوران غیبت متزلزل می‌کند... قال: يا زُرارة إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ (کافی، ج ۱، ص ۳۳۷). در چنین موقعیتی باید از خداوند عزوجل بخواهیم که جزء گمراهان نباشیم، یا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۲۶) خیلی‌ها سال‌ها سرسفره ولی عصر (عج) بودند؛ نمک خوردند، ولی نمکدان شکستند و دینشان را به دنیای دیگران فروختند. دوران غیبت دوران سختی است، دوران مرحوم صدوق (م ۳۸۱) با این که ۱۲۱ سال از زمان غیبت (۲۶۰) می‌گذرد؛ بنا به فرموده ایشان دوران شک و تردید در امر غیبت امام (عج) بوده است. شیخ صدوق در مقدمه کمال الدین می‌گوید:

انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا (عج) برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، و دیدم بیش‌تر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می‌کردند، در امر غیبت حیرانند و درباره امام قائم (عج) شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم و ائمه اطهار: تلاش خود را در ارشاد ایشان به‌کار بستم تا آن‌ها را به حق و صواب دلالت کنم. تا این که شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا بر ما وارد شد. من به جهت آن که وی دیندار و خوش فکر و راست‌کردار بود، از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم الدین، محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت بود و پدرم از جد او، محمد بن احمد بن علی بن صلت روایت می‌کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را می‌ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابو طالب عید الله بن صلت قمی روایت می‌کرد و باقی بود تا آن که محمد بن حسن صفار او را دیدار و از او روایت کرد. پس چون خدای تعالی مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود، رسانید، او را سیاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامی‌ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می‌گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد قائم (عج) حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به شک و تردید انداخته بود.

قلبی؟ فنطق الغلام ﷺ بلسان عربی فصیح فقال: أنا بقية الله في أرضه، و المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثرا بعد عين يا أحمد بن إسحاق. فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً، فلما كان من الغد عدت إليه، فقلت له: يا ابن رسول الله! لقد عظم سروري بما مننت [به] على فما السنة الجارية فيه من الخضر و ذی القرنین؟^۱ فقال: طول الغيبة يا أحمد. قلت: يا ابن رسول الله و إن غيبته لتطول؟ قال: ای و ربی حتی يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلین به^۲ و لا يبقى إلا من أخذ الله عز و جل عهده لولايتنا و كتب في قلبه الإيمان و أيده بروح منه^۳ يا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، و سرّ من سرّ الله، و غيب من

→

پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت ﷺ بیان کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار: در غیبت آن امام، روایت کردم و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و احادیث صحیحی را که از من فرا گرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هر گاه خداوند وسایل مراجعتم را به محل استقرار و وطنم - شهرری - فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است، اقدام کنم. (کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲-۳).

۱. البته بین ذوالقرنین و حضرت خضر فرق است. حضرت خضر اکنون حیات دارند و مونس امام زمان ﷺ هستند؛ ولی ذوالقرنین وفات کرده است. دو دفعه غیبت کرد که هر دفعه ۵۰۰ سال طول کشید و سپس ظاهر شد. ممکن است وجه شبه دیگری هم بتوان برای آن ذکر کرد و آن سلطه حضرت بر شرق و غرب و همه جهان است، مانند ذوالقرنین که بر همه عالم سلطه پیدا کرد.

۲. به خدا پناه می‌بریم در دوران غیبت از این که ایمانمان مستودع باشد و مستقر نباشد و یا این که هنگام مرگ به ما گفته شود: لست علی دین محمد ﷺ مت یهودیا او نصرانیا!

۳. به قول شاعر: لو فتشوا قلبی رأوا وسطه سطرین قد خطا بلا کاتب / العدل و التوحید فی جانب و حب اهل البیت فی جانبی

اگر کسی قلب مرا بشکافد، درون قلب من دو سطر نوشته شده را می‌بیند که از ازل نقش بسته شده‌اند، نه این که کسی آن‌ها را نوشته باشد؛ یک طرف قلبم نوشته است که من خداشناسم و طرف دیگر آن نوشته شده، حب اهل بیت.

غیب الله، فخذ ما آتیتک و اکتمه و کن من الشاکرین تکن معنا غذا فی علیین؛^۱

شیخ صدوق از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری چنین روایت می‌کند: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و می‌خواستم راجع به جانشین آن حضرت از ایشان سؤالاتی بکنم. قبل از این که سؤال خود را مطرح سازم، فرمود: ای احمد! خداوند هرگز زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود. پروردگار به وسیله آن حجت، بلاها را از زمین دفع می‌کند و برکات خود را بر اهل زمین نازل می‌کند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: یا بن رسول الله! خلیفه و امام بعد از شما کیست؟ امام پس از این سؤال من، از جای خود با سرعت حرکت کرد و داخل اتاقی شد و بار دیگر در حالی که کودکی را بر روی شانه خود گذاشته بود، وارد شد. صورت کودک مانند ماه تمام می‌درخشید و در حدود سه سال از عمرش می‌گذشت. سپس فرمود: ای احمد! اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و نزد حجت‌های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی، هرگز این کودک را به تو نشان نمی‌دادم. این کودک با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همنام و کنیه است و او زمین را پس از ظلم و جور، از عدل و داد پر می‌کند.

ای احمد! مثل این کودک در میان این امت، مانند خضر و ذی القرنین است. به پروردگار سوگند، این کودک غیبتی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه، بقیه هلاک خواهند شد. احمد می‌گوید: عرض کردم: ای مولای من! او علامتی دارد که قلبم اطمینان پیدا کند؟ در این هنگام کودک شروع به سخن گفتن کرد و با زبان عربی فصیحی گفت: أنا بقية الله في أرضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلب أثرا بعد عين يا احمد بن اسحاق؛ یعنی من ذخیره الهی در زمین او هستم و نیز از دشمنانش انتقام می‌گیرم. پس بعد از این دیگر اثری از آن نخواهی یافت، ای احمد بن اسحاق!

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، ب ۳۸، ح ۱؛ معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۶،

احمد می‌گوید: من پس از این جریان خوشحال از منزل امام علیه السلام بیرون شدم و روز بعد، بار دیگر خدمت امام رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! من دیروز بسیار مسرور شدم و از منتهی که بر من نهادی ممنون هستم. اینک بفرمایید سنت‌های خضر و ذو القرنین در مورد او چیست؟ فرمود: برای این که وی مدت زیادی در غیبت خواهد ماند، عرض کردم: مگر غیبت او بسیار طول می‌کشد؟

فرمود: آری؛ به خداوند سوگند او به اندازه‌ای در پشت پرده غیبت بماند تا آن که گروهی از معتقدین امامت از عقیده خود برگردند و جز افرادی که خداوند میثاق ولایت ما را از آنان گرفته و روح ایمان را در آنان تقویت فرموده، ثابت نخواهد ماند. ای احمد! این از اسرار خداوند است. اکنون این سر را نگهدار و به کسی اطلاع نده و سپاسگزار باش تا فردای قیامت با ما باشی.

بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین

علامه طباطبایی در جلد ۱۳ تفسیر شریف المیزان ذیل آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الذِّكْرِينِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» (کهف: ۸۳)، بحث مبسوطی راجع به ذوالقرنین دارند؛ ضمن این که می‌فرمایند: مطالب نقل شده در مورد ذوالقرنین مشتمل بر مطالب شگفت‌آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده و بلکه عقل سالم آن را محال می‌داند و عالم وجود هم منکر آن است.^۱ ایشان بیانی نیز در مورد حضرت خضر علیه السلام دارند:

لم يرد ذكره في القرآن إلا ما في قصة رحلة موسى إلى مجمع البحرين، و لا ذكر شيء من جوامع أوصافه إلا ما في قوله تعالى: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵) و الذي يتحصل من الروايات النبوية أو الواردة من طرق أئمة أهل البيت في قصته، ففي رواية محمد بن عمار عن الصادق عليه السلام: أن الخضر

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۵۱۰.

كان نبياً مرسلًا - بعثه الله تبارك و تعالی إلى قومه، فدعاهم إلى توحیده - و الإقرار بأنبيائه و رسله و كتبه، و كان آيته أنه لا يجلس على خشبة يابسة - و لا أرض بيضاء إلا أزهرت خضراء - و إنما سمي خضراً لذلك، و كان اسمه تالياً بن مالك بن عابر بن أرفخشذ بن سام بن نوح الحديث، و يؤيد ما ذكر من وجه تسميته ما في الدر المنثور، عن عدة من أرباب الجوامع عن ابن عباس و أبي هريرة عن النبي ﷺ قال: إنما سمي الخضر خضراً، لأنه صلى على فروة بيضاء - فاهتزت خضراء؛^۱

قرآن کریم درباره حضرت خضر علیهِ السلام فقط همین داستان رفتن موسی به مجمع البحرین را ذکر کرده است و از جمیع اوصافش مطلبی ذکر نکرده است، تنها مطلب همین است که می فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». آنچه از روایات نبوی و روایات وارد شده از اهل بیت علیهم السلام در داستان خضر رسیده است، چه می توان فهمید؟ از روایت محمد بن عماره که از امام صادق علیهِ السلام نقل شده و در بحث روایتی آینده خواهد آمد؛ چنین برمی آید که آن جناب پیغمبری مرسل بوده که خدا او را به سوی قومش مبعوث فرموده بود و او مردم خود را به سوی توحید و اقرار به انبیا و فرستادگان خدا و کتب انبیای پیشین دعوت می کرده و معجزه اش این بوده که روی هیچ چوب خشکی نمی نشست، مگر آن که سبز می شده و بر هیچ زمین بی علفی عبور نمی کرده مگر آن که سبز و خرم می گشته و اگر او را خضر نامیدند به همین جهت بوده است و این کلمه با اختلاف مختصری در اعراب آن در عربی به معنای سبزی است، و در صورتی که اسم اصلی وی تالی بن ملک بن عابر بن ارفخشذ بن سام بن نوح است... مؤید این حدیث در وجه نامیدن او به

۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۵۲.

خضر مطلبی است که در الدر المنثور از عده‌ای از ارباب جوامع حدیث از ابن عباس و ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: خضر را بدین جهت خضر نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نماز گزارد، آن پوست سبز شد و در بعضی از اخبار مانند روایت عیاشی از برید منسوب به امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده که خضر و ذو القرنین دو مرد عالم (دانشمند) بودند نه پیغمبر؛ و لیکن آیات نازل شده در داستان خضر و موسی خالی از این ظهور نیست که وی نبی بوده، و چطور ممکن است بگوییم نبی نبوده، درحالی که در آن آیات آمده که حکم بر او نازل شده است.^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۴۸۸.

جلسه ۱۶

ادامه بحث علامه طباطبائی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام^۱

از اخبار متفرقه‌ای که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، برمی‌آید که خضر تا کنون زنده است و هنوز از دنیا نرفته است. و از قدرت خدای سبحان

۱. «و يظهر من أخبار متفرقة عن أئمة أهل البيت: أنه حي لم يموت بعد و ليس بعزیز علی الله سبحانه أن يعمر بعض عباده عمرا طويلا إلى أمد بعيد و لا أن هناك برهانا عقليا يدل علی استحالة ذلك.

و قد ورد فی سبب ذلك فی بعض الروایات (الدر المتثور عن الدار قطنی و ابن عساکر عن ابن عباس من طرق العامة (احتمال اول) أنه ابن آدم لصلبه و نسیء له فی أجله حتی یکذب الدجال و فی بعضها (احتمال دوم) أن آدم علیه السلام دعا له بالبقاء إلى يوم القيامة، و فی عدة روایات من طرق الفريقین (احتمال سوم) أنه شرب من عین الحياة التي هی فی الظلمات حين دخلها ذو القرنین فی طلبها و كان الخضر فی مقدمته فرزقه الخضر و لم یرزقه ذو القرنین، و هذه و أمثالها آحاد غیر قطعية من الأخبار لا سبیل إلى تصحيحها بكتاب أو سنة قطعية أو عقل.

و قد كثرت القصص و الحكایات و كذا الروایات فی الخضر بما لا یعول علیها ذو لب كرواية خصيف أربعة من الأنبياء أحياء اثنان فی السماء: عيسى و إدريس، و اثنان فی الأرض الخضر و إلياس - فأما الخضر فإنه فی البحر و أما صاحبه فإنه فی البر.

و رواية العقيلي عن كعب قال: الخضر علی منبر بین البحر الأعلى و البحر الأسفل، و قد أمرت دواب البحر أن تسمع له و تطيع، و تعرض علیه الأرواح غدوة و عشية.

و رواية كعب الأخبار: أن الخضر بن عاميل ركب فی نفر من أصحابه - حتی بلغ بحر الهند و هو بحر الصين فقال لأصحابه: یا أصحابی ادلوننی فدلوه فی البحر أياما و لیالی - ثم صعد فقالوا: یا خضر ما رأیت؟ فلقد أكرمک الله و حفظ لك نفسك فی لجة هذا البحر - فقال استقبلنی ملک من الملائكة فقال لی: أيها الآدمی الخطاء إلى أين؟ و من أين؟

فقلت: إني أردت أن أنظر عمق هذا البحر. فقال لی: کیف؟ و قد أهوى رجل من زمان داود عليه السلام لم يبلغ ثلث قعره حتی الساعة و ذلك منذ ثلاث مائة سنة، إلى غیر ذلك من الروایات المشتملة علی نواذر القصص؛ (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۵۳).

دور نیست که بعضی از بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا زمانی طولانی زنده نگه دارد. برهانی عقلی هم بر محال بودن طول عمر نداریم و به همین جهت نمی‌توانیم عمر طولانی را انکار کنیم. علاوه بر این که در بعضی روایات (در المثنور از دارقطنی و ابن عساکر از ابن عباس) از طرق عامه (احتمال اول) سبب این طول عمر هم ذکر شده است. در روایتی که در المثنور از دارقطنی و ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده‌اند چنین آمده که او فرزند بلا فصل آدم است و خدا بدین جهت زنده‌اش نگه داشته تا دجال را تکذیب کند و در بعضی دیگر (احتمال دوم) که در المثنور از ابن عساکر از ابن اسحاق روایت شده، نقل شده که آدم برای بقای او تا روز قیامت دعا کرده است.^۱

در تعدادی از روایات (احتمال سوم) که از طرق شیعه و سنی رسیده، آمده است که خضر از آب حیات که واقع در ظلمات است، نوشیده؛ چون وی در پیشاپیش لشکر ذو القرنین که در طلب آب حیات بود، قرار داشت. خضر به آن رسید و ذو القرنین نرسید. این روایات و امثال آن روایات آحادی است که به صدورش قطع نداریم و از قرآن کریم و سنت قطعی و عقل هم دلیلی بر توجیه و تصحیح این روایات نداریم. قصه‌ها و حکایات و همچنین روایات درباره حضرت خضر علیه السلام بسیار است؛ لیکن صحبت‌هایی است که هیچ خردمندی به آن اعتماد نمی‌کند؛^۲ مانند این روایت که در الدر المنثور از ابن شاهین از خصیف

۱. آیا اگر آحاد باشد و سند آن مشکل نداشته باشد لازم است که قطع پیدا کنیم؟

۲. بنده نمی‌دانم چرا جناب علامه فرموده که هیچ خردمندی به آن اعتماد نمی‌کند؟ آیا روایت مشکل عقلی دارد؟ اگر مشکل سندی این روایت حل شود، در پذیرفتن روایت چه محذوری داریم؟

نقل شده که چهار نفر از انبیا تاکنون زنده هستند: دو نفر آنها، یعنی عیسی و ادریس در آسمان هستند و دو نفر دیگر، یعنی خضر و الیاس در زمین هستند؛ خضر در دریا و الیاس در خشکی است.

نیز مانند روایت *الدر المنثور* از عقیلی از کعب^۱ که گفته است: خضر در میان دریای بالا و دریای پایین بر روی منبری قرار دارد، و جنبندگان دریا مأمورند اطاعتش کنند و همه روزه، صبح و شام ارواح بر او عرضه می‌شوند. یا مانند روایت *الدر المنثور* از ابی‌الشیخ در کتاب *العظمة* و ابی نعیم در *حلیه الاولیاء* از کعب الاحبار که گفته است: خضر، فرزند عامیل با چند نفر از رفقای خود سوار شدند و به دریای هند رسیدند و دریای هند همان دریای چین است. در آنجا به دوستانش گفت: مرا به دریا آویزان کنید! چند روز و شب آویزان بود، آن گاه صعود کرد. گفتند: ای خضر! چه دیدی؟ خدا عجب اکرامی از تو کرد که در این مدت در اعماق دریا محفوظ ماندی! گفت: یکی از ملائکه به استقبال آمد و گفت: ای آدمی زاده خطاکار! از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم ته این دریا را ببینم. گفت: چگونه می‌توانی به ته آن بررسی در حالی که از زمان داوود علیه السلام مردی به طرف قعر آن می‌رود و تا به امروز نرسیده است با این‌که از آن روز تا امروز سیصد سال می‌گذرد و روایاتی دیگر از این قبیل روایات که مشتمل بر نوادر داستان‌ها است.^۲

۱. عبارت مذکور روایت نیست، بلکه حرف خود کعب است. کعب هم خودش و هم روایاتش (مولفا و مولفا) مشکل دارد، هرچند بعضی از معاصرین به وثاقت او تمایل دارند؛ ولی از نظر ما مردود است.

۲. ترجمه *المیزان*، ج ۱۳، ص ۴۸۹.

نتیجه

خضر زنده است و حیات دارد؛ هر چند در مورد علت حیات او روایات متفاوت است.

ذو القرنین

خصوصیت اول: حضرت خضر علیه السلام جزء نیروهای ذی القرنین بود. علامه طباطبایی در این زمینه در *تفسیر المیزان*، ج ۱۳، ص ۳۷۹ بحث مفصلی دارد که شایسته مطالعه است. ایشان می‌فرماید:^۱

۱. «لم يعترض لاسمه و لا لتأريخ زمان ولادته و حياته و لا لنسبه و سائر مشخصاته على ما هو دأبه في ذكر قصص الماضين بل اكتفى على ذكر ثلاث رحلات منه فرحلة أولى إلى المغرب حتى إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمئة (أو حامية) و وجد عندها قوما، و رحلة ثانية إلى المشرق حتى إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع على قوم لم يجعل الله لهم من دونها سترًا، و رحلة ثالثة حتى إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولاً... و الخصوصيات و الجهات الجوهرية التي تستفاد من القصة هي أولاً...

و ثانياً: أنه كان مؤمناً بالله و اليوم الآخر و متديناً بدين الحق كما يظهر من قوله: «هذا رَحْمَةٌ مِن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» و قوله: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» إلخ و يزيد في كرامته الدينية أن قوله تعالى: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» يدل على تأييده بوحى أو إلهام أو نبي من أنبياء الله كان عنده يسدده بتبليغ الوحى.

و ثالثاً: أنه كان ممن جمع الله له خير الدنيا و الآخرة، أما خير الدنيا فالملك العظيم الذى بلغ به مغرب الشمس و مطلعها فلم يقم له شيء و قد ذلت له الأسباب، و أما خير الآخرة فبسط العدل و إقامة الحق و الصفح و العفو و الرفق و كرامة النفس و بث الخير و دفع الشر، و هذا كله مما يدل عليه قوله تعالى: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» مضافاً إلى ما يستفاد من سياق القصة من سيطرته الجسمانية و الروحانية.

و رابعاً: أنه صادف قوما ظالمين بالمغرب فعذبهم.

و خامساً: أن الردم الذى بناه هو فى غير مغرب الشمس و مطلعها فإنه بعد ما بلغ مطلع الشمس أتبع سبباً حتى إذا بلغ بين السدين، و من مشخصات ردمه مضافاً إلى كونه واقعاً فى غير المغرب و

قرآن کریم متعرض اسم و تاریخ زندگی و ولادت و نسب و سایر مشخصاتش نشده است. البته این رسم قرآن کریم در همه موارد است که در هیچ یک از قصص گذشتگان به جزئیات نمی‌پردازد. در خصوص ذو القرنین هم به ذکر سفرهای سه‌گانه او بسنده کرده است: اولین سفرش به مغرب تا آن‌جا که به محل فرو رفتن خورشید رسیده و دیده است که آفتاب در "عَيْنِ حَمِيَّة" و یا "حامیه" فرو می‌رود، و در آن محل با قومی مواجه شد. سفر دومش از مغرب به طرف مشرق بوده، تا آن‌جا که به محل طلوع خورشید رسیده و در آن‌جا با قومی مواجه شد که خداوند میان آنان و آفتاب ساتر و حاجبی قرار نداده و سفر سومش تا موضع بین السدین بوده و در آن‌جا با مردمی مواجه شد که به هیچ وجه حرف و کلام نمی‌فهمیدند... این چیزی است که قرآن کریم از این داستان آورده و از آنچه آورده چند خصوصیت و جهت جوهری داستان استفاده می‌شود....

خصوصیت دوم: او مردی مؤمن به خدا و روز جزا و متدین به دین حق بوده که بنا بر نقل قرآن کریم گفته است: «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» و نیز گفته: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» گذشته از این که آیه «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» که خداوند اختیار تام به او می‌دهد؛ خود شاهد بر مزید کرامت و مقام دینی اوست و می‌فهماند که او به وحی و یا الهام و یا به وسیله پیغمبری از پیغمبران تایید می‌شده

→...

المشرق أنه واقع بين جبلين كالحائطين، و أنه ساوی بين صدفیهما و أنه استعمل فی بنائه زبر الحديد و القطر، و لا محالة هو فی مضیق هو الرابط بين ناحيتين من نواحي الأرض المسكونة؛ (الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۷۸ - ۳۷۹).

است، و او را کمک می‌کرده است.

خصوصیت سوم : او جزء افرادی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای وی جمع کرده بود. خیر دنیا، برای این که سلطنتی به او داده بود که توانست با آن به مغرب و مشرق آفتاب برود، و هیچ چیز جلوگیری نشود؛ بلکه تمامی اسباب مسخر او باشند و اما آخرت، برای این که او بسط عدالت و اقامه حق در بشر، با صلح و عفو و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و دفع شر در میان بشر سلوک کرد. همه این‌ها از آیه «إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» استفاده می‌شود؛ علاوه بر آنچه از سیاق داستان بر می‌آید که چگونه خداوند نیروی جسمانی و روحانی به او ارزانی داشته است.

خصوصیت چهارم : با جماعتی ستمکار در مغرب مواجه شد و آنان را عذاب کرد.

خصوصیت پنجم : سدی بنا کرده که در غیر مغرب و مشرق آفتاب بوده است؛ چون بعد از آن که به مشرق آفتاب رسیده از امری پیروی کرده تا به میان دو کوه رسیده است و از مشخصات سد او علاوه بر این که گفتیم در مشرق و مغرب عالم نبوده، این است که میان دو کوه ساخته شده و این دو کوه را که مانند دو دیوار بوده‌اند، به صورت یک دیوار ممتد در آورده و در سدی که ساخته پاره‌های آهن و مس گداخته به کار رفته و قطعا در تنگنایی بوده که آن تنگنا رابط میان دو قسمت مسکونی زمین بوده است.

این گوشه‌ای از شخصیت خضر و ذی‌القرنین بود که به مناسبت درگیری خضر و دجال براساس روایت عامه بیان کردیم.

روایت دوم: روایت نواس بن سمان^۱

نواس روایت مفصلی از پیامبر اکرم ﷺ در مورد دجال نقل می‌کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده و عدم نقل علما دلیل بر ندیدن روایت نبوده، بلکه از این گونه روایات اعراض کرده‌اند. فقط ابن شدقم (م. ۱۰۳۳) در *زهرة المقول* این روایت را از صحیح مسلم نقل می‌کند. اهل سنت روایت را در عمده صحاح و مسانیدشان نقل کرده‌اند و این یکی از مفصل‌ترین روایات عامه است. این روایت تفصیل و جزئیات دجال را بیان می‌کند.

مصادر روایت

عبد الرزاق: (ج ۱۱، ص ۳۹۲، ح ۲۰۸۲۲)، ابن أبی شیبہ: (ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۱۹۳۱۳)، أحمد: (ج ۶، ص ۴۵۴، عن عبد الرزاق)، مسلم: (ج ۴، ص ۲۲۵۰، ب ۲۰، ح ۲۹۳۷). ابن ماجه: (ج ۲، ص ۱۳۵۶، ب ۳۳، ح ۴۰۷) همانند مسلم به تفاوت یسیر، بسند آخر، عن النواس بن سمان الکلابی، أبو داود: (ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۱) همانند روایت مسلم الأولى، مختصراً، به سند آخر، عن النواس بن سمان البزار: علی ما فی کشف الہیثمی، الترمذی: (ج ۴، ص ۵۱۰، ب ۵۹، ح ۲۲۴۰) همانند روایت مسلم الأولى بتفاوت) و

بیان روایت

ما روایت را از صحیح مسلم نقل می‌کنیم:^۲
عن نواس بن سمان قال: ذکر رسول الله ﷺ الدجال ذات غداة فخفض فيه و رفع؛ یک روز صبح رسول خدا ﷺ از دجال سخن گفت و جزئیات و

۱. ایشان را جزء صحابه می‌دانند، شامی است و خدمت پیامبر ﷺ، اسلام آورد و خواهرش را به عقد پیامبر ﷺ در آورد؛ ولی این عقد به ازدواج منجر نشد.

۲. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵، ح ۵۲۲۸.

تفصیلات او را شرح داد.

حتى ظنناه في طائفة النخل فلما رحنا إليه عرف ذلك فينا؛
تا این که گمان کردیم در نزدیکی ما در نخلستان است. پس هنگامی
که ما به سوی او رفتیم پیامبر ﷺ فرمود: کاری دارید؟
قلنا: يا رسول الله ذكرت الدجال غدا، فخفضت فيه و رفعت، حتى ظنناه في طائفة
النخل؛

گفتیم: یا رسول الله! صبح از دجال سخن گفتم و جزئیات او را شرح
دادی. طوری که ما گمان کردیم در نزدیکی ما در نخلستان است!
فقال: غير الدجال أخوفني عليكم؛

پیامبر فرمود: از غیر دجال بر شما بیش تر می ترسم.
إن يخرج و أنا فيكم فأنا حجيجه دونكم، و إن يخرج و لست فيكم فامرؤ حجيح نفسه،
والله خيفتي على كل مسلم، إنه شاب قطط؛

جوان و موی فر فری دارد؛ عینه طافئه؛ یک چشمی است.
كأني أشبهه، بعبد العزى بن قطن؛ گویا او را شبیه عبد عزى بن قطن می بینم.
فمن أدركه منكم فليقرأ عليه فواتيح سورة الكهف؛ پس هر که او را درک کرد،
اوائل سورة كهف را بخواند.

إنه خارج من خلة بين الشام و العراق، فعاث يمينا و عاث شمالا؛
دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود؛ فسادی که سریع فراگیر
می شود، مثل آتشی که در هیزم افتد؛ شرق و غرب را فرا می گیرد.
يا عباده الله! فاثبتوا! ای بندگان! ثابت قدم باشید.

قلنا: يا رسول الله و ما لبثه في الأرض؟ گفتیم: یا رسول الله! مدت توقفش در
زمین چقدر است؟

قال: أربعون يوما. يوم كسنة و يوم كشهر و يوم كجمعة و سائر أيامه كأيامكم؛
فرمود: ۴۰ روز که یک روز آن برابر یک سال و یک روز آن برابر یک
ماه و یک روز آن برابر یک هفته، و مابقی ایامش مثل ایام شما؛ یعنی

همه حکومتش تقریباً دو سال طول می کشد.

اگر علمای ما به این روایت عمل کنند و محور را این روایت قرار دهند (هرچند به این روایت عمل نکرده اند) چطور قائلند که دجال ظهور کرده و آن را بر مادی گری غربی تطبیق می دهند و چگونه قضیه دجال را یک جریان می دانند. این تطبیقات با روایت مذکور قابل جمع نیست!

قلنا: یا رسول الله! فذلک الیوم الذی کسنة اُتکفینا فیه صلاة یوم؟

گفتیم: یا رسول الله! روزی که در زمان دجال به اندازه یک سال است، آیا نماز یک روز ما را کفایت می کند؟

قال: لا، اقدروا له قدره؛ فرمود: نه، اندازه گیری کنید.

این جاست که برخی از اهل سنت، بدعت ها را به جای اجتهادات جایگزین می کنند و این را دلیل بر اجتهاد می دانند. روایت در کتب ما نیامده است. به شرح روایت مراجعه کنید.^۱

۱. اما طریق خواندن نماز: شما در آن روز صبح تا ظهر را حساب کنید (مثلاً ۷ ساعت) بعد از گذشت این زمان، نماز ظهر بخوانید و سپس گذشت زمان برای نماز عصر و مغرب و عشا را حساب کرده و بعد از طی زمان هر کدام، نماز آن نوبت را به جا آورید. پس در یک روز که وسعت یک سال است، این گونه نماز بخوانید.

جلسه ۱۷

چرا در کتاب‌های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می‌شود؟

معمولا در کتاب‌های عامه از دجال به مسیح دجال تعبیر می‌کنند. چرا؟
مُعلّق در بحار الانوار ج ۸۸، ص ۹۲، ذیل دعای مفصلی که مرحوم مجلسی در عید اضحی آورده است، عبارت قابل توجهی در توضیح حدیث نبوی ﷺ: «وأعوذ بك من فتنة المسيح الدجال» دارد، ایشان می‌فرماید:
عندی أنّ المراد بالمسيح الدجال في حديث النبي ﷺ و أعوذ بك من فتنة المسيح الدجال هو المسيح الكذاب، يخرج قبيل ظهور المسيح الصادق عليه الصلاة والسلام؛ مراد از مسیح دجال در حدیث پیامبر ﷺ، همان مسیح کذاب است که زمان کوتاهی قبل از ظهور مسیح صادق، خروج می‌کند.
پس قید، قید احترازی می‌شود.

و ذلك لأن المسيح إنما يكون بمعناه المعروف، و الدجال هو الكذاب المدعى؛
دجال مدعی مسیح صادق است و برای این ادعا باید با مسیح صادق شباهت‌هایی داشته باشد تا بتواند مردم را فریب دهد.
فلا بد و أن يكون رجلا يولد من غير أب؛ لذا باید مثل حضرت مسیح ﷺ، بدون پدر به دنیا آید. و يفعل بعض أفعال المسيح عيسى بن مريم؛
توانایی بعضی از امور را که مسیح صادق انجام می‌دهد؛ مثل زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران را دارا باشد.
جریان کشتن حضرت خضر علیّه السلام و احیای دوباره او که در احادیث اهل

سنت آمده، در جهت همین تمویه و تردستی اوست.

فیؤمن به اليهود قاطبة؛ همه یهود به او ایمان می آورند؛ و يدعون أنه هو المسيح الموعود فی توراتهم، فإنهم لعنهم الله منتظرون لظهوره بعد. و إنما قال المصنف (علامه مجلسی) رضوان الله عليه - تبعاً لسائر المحدثين - ذلك أن المراد بالمسيح الدجال هو الدجال الذي إحدى عينيه ممسوحة، لما روى عن النبي في الصحيح؛ أن المسيح الدجال أعور عين اليمنى، كان عينه عنبه طافية وليس بصحيح. تطبق مرحوم مجلسی صحیح نیست، لأن الدجال إنما هو صفة للمسيح لا بالعكس، و إنما قيل له المسيح الدجال، لأنه مدع أنه روح الله و كلمته و ابنه الذي تولد من غير أب، فينزل المسيح الصادق عيسى بن مريم عليه السلام و يقتله؛^۱ مسیح صادق نازل می شود و مسیح دجال را می کشد.

از این مطالب معلوم می شود که مسیح دجال یک شخص است، نه یک جریان و شخص بودن دجال، منافاتی ندارد که جریانی پشت سر او باشد.

محل خروج دجال

مکانی که دجال قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و یا بعد از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و یا کمی قبل از ظهور مسیح صادق خروج می کند، چه ناحیه ای است؟

در خصوص محل خروج دجال، چند قول مستند به روایت (که عمدتاً این روایات در کتب عامه است) وجود دارد. بعضی روایات (طبق نقل ابن ابی شیبه) محل خروج دجال را "خراسان" می دانند. روایتی هم علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۱۹۰) به نقل از بصائر الدرجات

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۸، پاورقی ص ۹۲.

از امام باقر علیه السلام دارد که خروج دجال را "بلخ" عنوان کرده است. بعضی روایات خروج دجال را سرزمین "مرو" و از میان قوم یهود آن سرزمین می‌داند و بعضی روایات (مصنف ابن‌عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۶ به نقل از کعب الاحبار) خروج دجال را "عراق" می‌داند؛ هر چند ابن‌حماد در نظر ما مؤلفا و مؤلفا دارای مشکل است.

برخی روایات، خروج دجال را نقطه‌ای به نام "خله" بین شام و عراق و بعضی دیگر، خروج را "سجستان (سیستان)" و بعضی، از روستایی یهودی نشین در اصفهان می‌دانند.

آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟

خروج دجال از اصفهان

ما روایاتی که دجال را از اصفهان می‌داند، از نظر متن و نقل و طریق مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اولاً: روایات را چه کسی نقل کرده؟ و ثانیاً: آیا روایات مذکور در کتب ما و به طرق ما رسیده است یا نه؟ هر چند خواهیم دید که چنین متونی (خروج دجال از اصفهان و یا از قریه یهودیه اصفهان) در روایات ما نیامده و در کتب ما و به طرق اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است و اگر کتاب شریف *کمال‌الدین مرحوم صدوق* در روایت مفصلی از امیرالمومنین علیه السلام به این مسئله اشاره کرده، طریق روایت عامه و راوی آن مهمل است.

اما روایات

روایت اول (خروج دجال از اصفهان)

یخرج الدجال من یهودیه اصبهان؛ روستایی که از روستاهای اصفهان است،

«معه سبعون ألفاً؛ که این عدد یا کنایه از کثرت است و یا واقعاً همین تعداد است، من اليهود علیهم التیجان»^۱

این روایت هیچ منبع شیعی ندارد. روایت را انس بن مالک از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند.

ما در صدد بیان جایگاه انس بن مالک در نزد شیعه و عامه نیستیم. از اهل سنت اولین کسی که این روایت را نقل می‌کند، احمد بن حنبل در مسند خود (ج ۳، ص ۲۲۴) است. ابن حماد هم (ابن حماد، متوفای ۲۲۹ با احمد در یک زندان بودند ۲۴۱) در فتن (ج ۲، ص ۵۳۳، ح ۱۵۰۹) روایت را نقل می‌کند و به پیامبر ﷺ استناد نمی‌دهد. ابن حماد از یحیی بن سعید العطار از سلمان بن عیسی نقل می‌کند که قال بلغنی أن الدجال یخرج من جزيرة إصبهان فی البحر یقال لها ماطولة.

آیا اصفهان دریا دارد که جزیره داشته باشد؟ ما مکرراً گفته ایم که کتاب ابن حماد هم از نظر ما و هم از نظر اهل سنت مشکل دارد؛ علاوه بر این که در نظر ما خود ابن حماد هم دارای مشکل است.

منبع دیگر روایت، مسند ابی یعلی (ج ۶، ص ۳۱۷ - ۳۱۸، ح ۳۶۳۹) است که همان متن احمد را نقل می‌کند.

طبرانی^۲ در معجم اوسط (ج ۵، ص ۴۸۹، ح ۴۹۲۷) روایت را از اوزاعی از ربیعہ از انس نقل کرده است. اوزاعی کسی است که می‌گوید: حقوقمان را از بیت المال نگرفتیم، حتی شهدنا علی علی بن ابیطالب

۱. معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۹۶.

۲. طبرانی ۳ معجم دارد: معجم کبیر که ۲۰ جلد آن موجود و مابقی آن مفقود است؛ معجم اوسط در ۱۰ جلد چاپ شده، و معجم صغیر یک جلد است. طبرانی متولد ۲۶۰ و متوفای ۳۶۰ است که ۶۱ سال از عمرش را در اصفهان گذرانده و آنجا فوت شده است.

بالنفاق! این شخص چقدر اعتبار دارد؟^۱

مستدرک حاکم هم (ج ۴، ص ۵۲۸) روایت را نقل می‌کند. تاریخ مدینه دمشق (ج ۳۸، ص ۱۰) روایت را از ابن عمر نقل می‌کند. فتن ابن کثیر هم (ج ۱، ص ۱۲۲) روایت را نقل می‌کند و می‌گوید: «تفرد به احمد» یعنی روایت را فقط احمد آورده و از متفردات احمد است که خود نشانه ضعف این روایت است.

بعضی دیگر از اهل سنت هم این روایت را در منابع خودشان آورده‌اند؛ ولی هیچ منبعی از منابع شیعی روایت را ذکر نکرده است.

وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان

حموی در معجم البلدان، دو صفحه در مورد ریشه و سابقه اصفهان بحث کرده و سپس علت به وجود آمدن قریه یهودیه در اصفهان را ذکر می‌کند:

و هی اصفهان، مدینة عظيمة مشهورة من أعلام المدن و أعیانها، و یسرفون فی وصف عظمها حتی يتجاوزوا حد الإقتصاد إلى غاية الإسراف، و أصبهان: إسم للإقليم بأسره؛ شهرهای متعددی جزء اصفهان است و توابع زیادی دارد. و کانت مدینتها أولاً جیاً ثم صارت اليهودیة؛ اول مرکز شهرجی بود و پس از کوچ دادن یهودیان بیت المقدس به منطقه یهودیه، آن جا مرکز شهر شد. و کانت مدینة أصبهان بالموضع المعروف بجی وهو الآن یعرف بشهرستان و بالمدينة، فلما سار بخت النصر وأخذ بیت المقدس؛ هنگامی که بخت النصر بیت المقدس را فتح کرد و سبی آنها؛ اهل بیت المقدس را اسیر کرد. حمل معه یهودها و أنزلهم أصبهان؛ یهود بیت المقدس را با خود به اصفهان برد. فبنوا لهم فی طرف مدینة جی محلة و نزلوها؛ در کنار شهر جی، اردوگاهی برای یهود ساختند. سمیت

۱. ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۳۰-۱۳۱.

اليهودية که این محل ساخته شده برای یهود بیت المقدس را "یهودیه" نامیدند.

حال بر فرض این که دجال از اصفهان باشد، قضیه‌اش این است و قریه یهودیه، منطقه‌ای است که بخت نصر برای یهود بنا کرد. یاقوت حموی (م. متوفای ۶۲۶) این مطالب را ۸۰۰ سال قبل نوشته است؛ ضمن این که حموی مشکل نصب دارد. (ناصبی است).

و مضت علی ذلک الأيام و الأعوام فخریت جی و ما بقی منها إلا القلیل و عمرت اليهودیه؛^۱ مرکز شهر که جی بود، ویران و یهودیه آباد شد.

شاهد در این کلمه است که اطراف اصفهان، محله‌ای برای آوارگان یهود ساخته شد که نامش «یهودیه» بود. لذا اگر در روایات عامه «یهودیه» اصفهان آمده است، ناظر به این مطلب است؛ ضمن این که روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده است.

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۶.

جلسه ۱۸

روایت دوم

روایتی است که شیخ صدوق در کتاب خویش آورده است:
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يُحْيَى
الْجَلُودِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ: حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ
بْنُ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي سَيَّارٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: ...يُخْرَجُ
مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهَا إِصْفَهَانُ، مِنْ قَرْيَةٍ تَعْرِفُ بِالْيَهُودِيَّةِ.^۱

سؤال

چگونه مدعی هستید که مضمون چنین روایتی در منابع شیعی نیامده،
با این که مرحوم صدوق در *کمال الدین* روایت مفصل مذکور را از
امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که در آن روایت، به خروج دجال از قریه
یهودیه اصفهان اشاره شده است؟

جواب

طریق این روایت عامی است؛ به خصوص نزال بن سبره که در کتب
رجالی ما از وی نامی برده نشده و مهمل است؛ هرچند در کتابهای
عامه از ایشان ستایش شده است.

۱. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۵۲۶-۵۲۷، باب ۴۷، حدیث الدجال و ما يتصل به
من أمر القائم علیه السلام، ح ۱.

نزال بن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت

نزال بن سبره در طریق شیخ طوسی در کتاب *امالی* شیخ (ج ۲، ص ۲۳۱) آمده است. روایتی را شیخ طوسی از امیرالمومنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که در سند این روایت که در مورد فضیلت طلب علم است، نزال بن سبره وجود دارد. نزال بن سبره در طریق روایت شیخ صدوق در *کمال الدین* که راجع به دجال است هم وجود دارد. مرحوم صدوق در کتاب *توحید* (ص ۷۷) مطلبی را از امیرالمومنین علیه السلام در جواب یک یهودی ذکر می کند که راوی آن نزال بن سبره است. بنابراین در کتب رجالی ما نامی از نزال بن سبره برده نشده است و در کتاب های حدیث علمای ما در سه جا در طریق روایت قرار گرفته است. اما کتب عامه (طبق بیان *تهذیب الکمال*) مثل بخاری، ابو داود، در کتب *شمائل* و نسایی و ابن ماجه از روایات نزال بن سبره آورده اند. صحابی بودن او مورد اختلاف است. رجالیون اهل سنت، مثل عجللی ایشان را توثیق کرده (کوفی، تابعی، ثقة من کبار التابعین) و ابن حبان نیز در کتاب *الثقات* نام ایشان را آورده که ذکر نام ایشان در *الثقات* دلیل بر ثقه بودن وی است.

بنابراین روایتی که خروج دجال را از یهودیه اصفهان می داند، از نزال بن سبره نقل شده است و ما ایشان را نمی شناسیم و نام ایشان در کتب رجالی ما نیامده است؛ ضمن این که بر اساس نقل حموی گفتیم که سابقه منطقه این بوده که عده ای از یهود مهاجر در آن جا زندگی می کردند.

روایت سوم

خرج المهدی إلى بلاد الروم، و جيشه مائة ألف فيدعوا ملك الروم إلى الإيمان فيأبى فيقتلن شهرين فينصر الله تعالى المهدى....

صاحب القول المختصر (ابن حجر هیتمی قرن ۱۰) تتمه روایت را ذکر می‌کند که مورد بحث ماست.

«یفتح رومیه بأربع تكبيرات ويقتل بها ستمائة ألف؛ لشكر حضرت مهدی عج ۶۰۰۰۰ نفر را در اروپا می‌کشد».

این‌ها برای خشن جلوه دادن چهره حضرت مهدی عج و توجیه کارهای خودشان است. این سنخ روایات در منابع ما نیامده است. «و يستخرج منها حلى بيت المقدس و التابوت الذى فيه السكينة و مائدة بنى إسرائيل و رضاضة الألواح و حلة آدم و عصى موسى و منبر سليمان و قفيزين من المن الذى أنزل الله عز و جل على بنى إسرائيل أشد بياضا من اللبن، ثم يأتى بالمدينة (كذا) يقال لها القاطع طولها ألف ميل و عرضها خمسمائة ميل و لها ستون و ثلاث مائة باب يخرج من كل باب مائة ألف مقاتل، فيكبرون عليها أربع تكبيرات فيسقط حائطها فيغنمون ما فيها، ثم يقيمون فيها سبع سنين ثم ينتقلون منها إلى بيت المقدس، فيبلغهم أن الدجال قد خرج فى يهود أصبهان»^۱ به حضرت مهدی عج خبر می‌دهند که دجال در یهود اصفهان خروج کرده است. طبق این نقل، دجال از علائم ظهور نیست؛ چون بعد از ظهور حضرت مهدی عج خروج می‌کند.

مصادر روایت

«الهدية الندية: على ما فى العطر الوردى؛ (العطر الوردى: ص ۶۸) عن الهدية الندية، كما فى القول المختصر بتفاوت، إلى قوله ويردونه إلى بيت المقدس وفيه المهدى يفتح رومیه». این روایت در هیچ منبع از منابع شیعی نیامده است.

۱. ابن حجر هیتمی، القول المختصر، ص ۱۴؛ معجم أحادیث الإمام المهدی عج، ج ۲، ص ۱۴۱.

روایت چهارم

يُخرج الدجال من قبل أصفهان.^۱

مصادر روایت

طبرانی، الكبير، ج ۱۸، ص ۱۵۵، ح ۳۳۸ و ۳۳۹: حدثنا محمد بن حياة الجوهري الأهوازي، حدثنا محمد بن منصور النحوي الأهوازي، حدثنا أبو همام محمد بن الزبرقان، ثنا يونس بن عبيد عن الحسن (حسن بصری) عن عمران بن حصين قال: قال رسول الله ﷺ؛ طبرانی، الأوسط، على ما في مجمع الزوائد. (مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۹ عن الطبرانی في الأوسط)؛

کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۲۷، ح ۳۸۸۲۳ عن الطبرانی في الكبير.

سند این روایت از نظر خود اهل سنت دارای مشکل است. افرادی در سند روایت وجود دارند که مجهول هستند؛ ضمن این که روایت مذکور در کتب ما نیامده است.

روایت پنجم

مسند احمد (م. ۲۴۱) روایتی را در موضوع خروج دجال از اصفهان نقل کرده است؛ هر چند متن را ابن ابی شیبہ (م. ۲۳۵) می آورد که در متن وی خروج دجال از اصفهان نیست؛ در حالی که همین متن را احمد نقل می کند و عبارت خروج دجال از اصفهان را ذکر می کند.

روایت طبق نقل ابن ابی شیبہ

حدثنا الحسن بن موسى قال: حدثنا شيبان عن يحيى عن الحضرمي بن لاحق عن أبي صالح عن عائشة قالت: دخل على النبي ﷺ وأنا أبكي فقال: ما يبكيك؟
پیامبر ﷺ بر من وارد شد در حالی که گریان بودم. حضرت سوال کرد: چرا

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ، ج ۲، ص ۶۱.

گریانی؟

فقلت: یا رسول الله ذکرک الدجال؛ گفتم: یا رسول الله! از دجال سخن به میان آوردی.

قال: فلا تبکی، فإن یخرج و أنا حی أكفیکموه؛ فرمود: گریه مکن؛ اگر دجال خروج کند و من زنده باشم شما را کفایت می‌کنم. و إن أمت فإن ربکم لیس بأعور؛ و اگر قبل از خروج دجال از دنیا بروم، پروردگارتان یک چشمی نیست.

و إنه یخرج معه یهود أصفهان؛ همانا با دجال یهود اصفهان خارج می‌شوند. (قبلاً گفتیم یهود اصفهان از بیت المقدس به سوی اصفهان مهاجرت کردند).

فیسیر حتی ینزل بضاحیة المدینة...؛^۱ پس دجال حرکت می‌کند تا به اطراف مدینه می‌رسد.

در متن ابن ابی شیبہ خروج دجال از اصفهان ذکر نشده، بلکه خروج طرفداران دجال از اصفهان است؛ هرچند همین متن با سند یکسان در مسند احمد آمده و عبارت خروج دجال از اصفهان را ذکر کرده است.

روایت ششم

روایت طبق نقل مسند احمد

حدثنی أبی ثنا سلیمان بن داود قال: ثنا حرب بن شداد عن یحیی بن أبی کثیر قال: حدثنی الحضرمی بن لاحق ان ذکوان أبا صالح أخبره إن عائشة أخبرته قالت: دخل علی رسول الله ﷺ و أنا أبکی فقال لی: ما یبکیک، قلت یا رسول الله: ذکرک الدجال فبکیت، فقال رسول الله ﷺ أن یرج الدجال و أنا حی کفیتکموه و ان یرج الدجال بعدی فإن

۱. ابن أبی شیبہ، ج ۵، ص ۱۳۴، ح ۱۹۳۲۰؛ معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۱۶۴.

ربکم عز وجل ليس بأعور أنه يخرج في يهودية أصفهان؛

دجال از یهودیه اصفهان خارج می‌شود؛ هرچند این عبارت هم ظهور در خروج دجال از اصفهان نیست؛ چون در عبارت يخرج في يهودية أصفهان آمده، دجال خروج می‌کند در حالی که اطرافیان وی اهل یهودیه اصفهان هستند. اگر عبارت: «يخرج من يهودية أصفهان» بود، ظهور در خروج دجال از اصفهان داشت. «حتى يأتي المدينة فينزل ناحيتها...»^۱

بررسی سند روایت

این روایت هیچ مدرک شیعی ندارد و عدم نقل علما در کتاب‌هایشان به دلیل اعراض آنها از این سنخ روایات ضعیف بوده است.

بررسی شخصیت ذکوان اباصالح

در سند روایت، شخصی به نام ذکوان اباصالح وجود دارد. اگر ذکوان مولی بنی امیه باشد، نامی از او در کتب رجالی ما برده نشده است، فقط مرحوم مامقانی اسم او را می‌آورد؛ هر چند فرزند مرحوم مامقانی در مورد ایشان می‌گوید: «لم يتضح لي من خلال كلمات المترجمين له حاله فهو غير متضح الحال بل إلى الضعف أقرب».^۲ حال وی برای من مشخص نیست، بلکه نزدیک به ضعف است.

اگر مراد از ذکوان مولی رسول الله باشد، مرحوم مامقانی می‌گوید: «عدهما مولی بنی امیه و مولی رسول الله؛ جمع من الصحابة»؛^۳ جمع این دو را از صحابه شمرده اند و بر اساس مبنای خودشان که صحابی را عادل می‌دانند، این‌ها مورد قبول هستند؛ ولی فرزند مامقانی می‌گوید: «لم يذكر

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۵۷.

۲. پاورقی تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۸۰.

۳. تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۸۰.

المعنون له ما يوضح حاله فهو ممن لم يبين حاله».^۱

مرحوم تستری در قاموس الرجال، سخنی را از ابن عبدالبر ذکر می‌کند که منظور از ذکوانی که روایت خروج دجال از اصفهان را نقل می‌کند؛ ذکوان، مولی بنی امیه است. ایشان با توجه به عبارت ابن عبدالبر می‌فرماید: «ظاهر فی أنه مولی بنی أمیه المعروفین بالمنکر فإنهم المتبادرون من إطلاقه».^۲

تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان

وضعیت ذکوان مشخص نیست و به ضعف نزدیک است. (یا مهمل و یا ضعیف است) هر چند متن روایت نیز برای ما ظهور در خروج دجال از اصفهان ندارد.

تجلیل اهل سنت از ذکوان

اهل سنت از ذکوان بسیار تجلیل می‌کنند و در وصف وی عباراتی مثل القدوه، الحافظ و من کبار علماء المدینه ذکر می‌کنند. ایشان تاجر روغن بود. احمد حنبل در مورد وی می‌گوید: «ثقة، ثقة من أجل الناس و أوثقهم».

سوال: چرا ذکوان نزد اهل سنت به بزرگی یاد می‌شود و این قدر از او تجلیل می‌کنند؟ جواب را می‌توان از این عبارت ذهبی فهمید؛ ذهبی در مورد وی می‌گوید:

«كانت لأبي صالح لحية طويلة، فإذا ذكر عثمان بكي فارتجت لحيته و قال: هاه هاه»^۳
ذکوان ریش بلندی داشت و هر وقت در جلسه‌ای از عثمان یاد می‌شد،

۱. پاورقی تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۸۱.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۵، ص ۳۷.

او بلند بلند گریه می‌کرد؛ به طوری که محاسنش تکان می‌خورد». ذکوان سال ۱۰۱ فوت شده پس حادثه کربلا را درک کرده است، اما نسبت به فاجعه کربلا هیچ احساسی نشان نداده است، ولی برای خلیفه سوم گریه می‌کند! اگر کسی برای امام حسین علیه السلام گریه کند، کار او را بدعت می‌دانند؛ ولی برای خلیفه گریه کردن اشکالی ندارد! بنده کسی را از عامه ندیدم که به این مطلب حاشیه‌ای بزند و گریه بر عثمان را بدعت بداند.

بررسی شخصیت حرب بن شداد

در سند روایت شخص دیگری به نام حرب بن شداد است. ذهبی در مورد او می‌گوید:

«کان یحیی بن سعید لا یحدث عنه (حرب)».^۱

یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت

یحیی بن سعید قطان، پدر علم رجال اهل سنت است؛ هرچند قبل از او، استادش، شعبه بن حجاج، پدر علم رجال اهل سنت بوده است. یحیی بن سعید در مورد امام صادق علیه السلام گفته است: «فی نفسی منہ شیء» بنابراین، ابن تیمیه روش بخاری را مبنی بر نیاوردن روایت از امام صادق علیه السلام توجیه می‌کند و می‌گوید: بخاری به خاطر این جمله یحیی بن سعید، جانب احتیاط را رعایت کرده و روایتی از امام صادق علیه السلام نقل نکرده است. اگر قضیه این گونه است که ابن تیمیه می‌گوید؛ چرا یحیی بن سعید در مورد چندین نفر همین جمله را گفته، در عین حال، بخاری از آنها نقل کرده است؟! بنابراین، توجیه ابن تیمیه مردود است. ذهبی در مورد یحیی بن سعید می‌گوید:

۱. همان، ج ۷، ص ۱۹۴.

«هذا من تعنت يحيى فى الرجال و له إجتهاده فلقد كان حجة فى نقد الرواة»؛^۱ يحيى در رجال سختگیر است و مجتهد و صاحب نظر در نقد روات است. پس ذهبی يحيى را قبول می‌کند و با این حال، يحيى از حرب بن شداد روایت نقل نمی‌کند.

نتیجه

روایتی که خروج دجال را از اصفهان می‌داند و احمد در مسند خود نقل می‌کند، از نظر خود اهل سنت دارای اشکال سندى است و از نظر ما هم مشکل دارد.

جلسه ۱۹

احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...)

بلخ و مرو و سجستان کجاست و بین این شهرها و خروج دجال چه ارتباط و تناسبی وجود دارد؟ حموی در معجم البلدان بحث مفصلی راجع به بلخ دارد. ایشان می‌گویند:

«و بلخ من أجل مدن خراسان»؛ بلخ از مهم‌ترین شهرهای خراسان است. و اذکرها و اکثرها خیرا و أوسعها غلة؛ بلخ از بهترین شهرهای خراسان و از لحاظ غلات بیش‌ترین غلات را دارا است. تُحمل غلتها إلی جمیع خراسان و إلی خوارزم، و قيل: إن أول من بناها لهراسف الملك لما خرب صاحبه بخت نصر بیت المقدس؛ وقتی بخت نصر بیت المقدس را خراب و یهود را آواره کرد؛ لهراسف، بلخ را برای آنها بنا کرد. پس می‌تواند تناسب بلخ با دجال این باشد که لهراسف، یهودیان را پس از ساختن بلخ در آن جا اسکان داده و از طرفی خروج دجال از بلخ باشد، چون پیروان دجال بر اساس روایات از یهودیان هستند. «وقيل: بل الإسکندر بناها، و کانت تسمى الإسکندرية قديما بينها وبين ترمذ اثنا عشر فرسخا».^۱

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۹-۴۸۰.

سجستان (سیستان)

حموی (متوفای ۶۲۶ق) در معجم البلدان بعد از این که ضبط سجستان را بیان می کند، می گوید:

و بسجستان كثيراً من الخوارج؛ تعدادی از خوارج به آن جا مهاجرت کرده بودند.

یظهرون مذهبهم؛ به دشمنی با امیرالمومنین علیه السلام تظاهر داشته اند.

ولا يتحاشون منه؛ آنان از اظهار دشمنی خود نیز ابایی نداشتند.

و یفتخرون به عند المعاملة... وهم یتزیون بغیر زی الجمهور؛ فرم لباس هایشان هم با دیگران فرق داشته است.

فهم معروفون مشهورون، و بها بلیدة (بلیده مصغر بلده که همان شهرک کوچک است)؛ يقال لها کرکویه کلهم خوارج، و فیهم الصوم و الصلاة و العبادة الزائدة. آنان به حسب ظاهر اهل نماز و عبادت بودند؛ ولهم فقهاء و علماء علی حدة؛ و برای خودشان عالمان مخصوصی داشتند.^۱

اگر در روایات آمده که دجال از سجستان است، این خروج دجال با خوارجی که به آن منطقه مهاجرت کرده بودند، بی ارتباط نیست. والّا وضع اکثر مردم سجستان این گونه نیست؛ چون خود حموی در مورد سجستان می گوید:

ولا تخرج لهم امرأة من منزل أبدا و إن أرادت زیارة أهلها فباللیل؛ زن ها اگر می خواستند به دیدار خانواده خود بروند، در شب می رفتند و در روز از منزل خارج نمی شدند.

۱. همان، ج ۳، ص ۱۹۰.

ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام

ولایت مداری و اعتقادات مردم سیستان به اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام زبانزد بوده و سابقه دیرینه داشته است. صاحب *معجم البلدان* پس از تعریف و تمجید از مردم سجستان، بیانی را در باب ارادت مردم سیستان به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد (بنده از کلام ایشان با وجود ناصبی بودنش تعجب می‌کنم) ایشان در معجم خود می‌گوید:

و أجلّ من هذا كلّهُ؛ أنه لعن علی بن أبی طالب، رضی الله عنه، علی منابر الشرق و الغرب و لم یلعن علی منبرها إلا مرة؛ با این که لعن و سب امیرمؤمنان علیه السلام بر تریبون‌ها و منبرهای شرق و غرب، با توجه به تبلیغات مسموم بنی امیه، مرسوم شده بود - در منابر سیستان لعن صورت نگرفت، مگر یک بار. و امتنعوا علی بنی أمیة حتی زادوا فی عهدهم أن لا یلعن علی منبرهم أحد؛ سیستانی‌ها با بنی امیه مخالفت کردند تا در زمان حکومت ننگین بنی امیه احدی حق لعن و سب امیرالمؤمنین علیه السلام را بر منبرش در سیستان نداشته باشد؛ و لا یسطادوا فی بلدهم قنفاً و لا سلحفاة؛

وای شرف اعظم من إمتناعهم من لعن أخی رسول الله صلی الله علیه و آله علی منبرهم و هو یلعن علی منابر الحرمین مکه و المدینة؟^۱ و کدامین شرافت از امتناع سیستانی‌ها از لعن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منابرشان والاتر است؟ و این امتناع در زمانی بود که آن حضرت بر همه منابر حتی مکه و مدینه لعن می‌شد. پس اگر در روایاتی آمده که دجال از سیستان است، بعید نیست که ارتباط با خوارج مهاجری که وارد سیستان شدند، داشته باشد.

۱. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۹۱.

روایت خروج دجال از سجستان

... و أما سجستان فإنه يكون قوم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من دين الإسلام كما يمرق السهم من الرمية؛^۱

گروهی در سجستان هستند که قرآن قرائت می‌کنند؛ ولی قرآن از ترقوه‌های دهانشان بالاتر نمی‌رود، از دین اسلام خارج می‌شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می‌شود.

قبلاً گفتیم که بر اساس بیان معجم البلدان:^۲ «و بها بليدة يقال لها كركويه كلهم خوارج» شهرکی به نام کرکویه در سیستان است که همه اهالی آن از خوارج هستند. بنابراین، خروج دجال از سیستان با خوارجی که به آنجا مهاجرت کرده‌اند؛ بی‌ارتباط نیست.

خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق

حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي قال: حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم بن أبي أياس قال: حدثنا المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ في حديث طويل جاء فيه. وخروج رجل من ولد الحسين بن علي، و

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الفتوح، ج ۲، ص ۸۷ - ۸۱ - مرسل عن أمير المؤمنين عليه السلام؛ بيان الشافعي، ص ۴۹۱، ب ۵ - عن الفتوح؛ عقد الدرر، ص ۱۲۲، ب ۵ - كما في بيان الشافعي؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۰۴ - كما في بيان الشافعي، عن أبي غنم الكوفي في كتاب الفتن؛ عرف السيوطي، الحاوي، ج ۲، ص ۸۲ - ۸۳ - كما في بيان الشافعي؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۱، ح ۷۳۹۶۷ - كما في جمع الجوامع...؛ البحار، ج ۵۱، ص ۸۷، ب ۱ - عن كشف الغمّة؛ وفي، ج ۶۰، ص ۲۲۹، ب ۳۶، ح ۵۶ عن كشف الغمّة؛ منتخب الأثر، ص ۴۸۴، ف ۸، ب ۱، ح ۲ - عن منتخب كنز العمال، وأشار إليه عن بيان الشافعي، وعن غاية المرام.

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۰.

ظهور الدجال يخرج بالشرق من سجستان، و ظهور السفیانی.^۱

این روایت را مرحوم صدوق نقل می‌کند، ولی در طرق روایت شخصی به نام وهب بن منبه وجود دارد که ایشان را اکذب البریه؛ دروغگوترین مردم روی زمین می‌گویند. ایشان روایت را مرسلاً از ابن عباس نقل می‌کند و به اصطلاح اهل حدیث رفعه می‌رساند. اصطلاح رفع اگر در کتب ما باشد، روایت مرسله می‌شود و اگر در طرق اهل سنت باشد، روایت معتبر می‌شود. ابن عباس از نظر ما مشکلی ندارد، هرچند در این روایت افراد قبل از ابن عباس هم مشکل دارند.

دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسيح الدجال فی الادیان"

کتاب عقیده المسيح الدجال فی الادیان از سعید ایوب (یکی از علمای معاصر قاهره) در مورد دجال نوشته شده است. البته در این کتاب از هیچ مدرک شیعی نام برده نشده است.

مؤلف کتاب در ص ۲۸۱ راجع به محل خروج دجال حرف جدیدی دارد و اصرار دارد روایت خروج دجال از "خله" بین شام و عراق را تقویت کند؛ ضمن این که خله را بر "اسرائیل" تطبیق می‌دهد:

«و بهذا تكون الخلة التي أشار إليها النبي ﷺ تشير إلى إسرائيل آخر الزمان...»^۲

ایشان، علاوه بر بحث مفصل در این باره، به روایت نواس بن سمعان از پیامبر ﷺ استناد می‌کند.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۰، ۲۵۱، ب ۲۳، ح ۱؛ معجم أحادیث الإمام المهدی ﷺ، ج ۳، ص ۲۶۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۱، ب ۱۱، ح ۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸۹، ب ۱۳، ح ۲۷، عن بصائر الدرجات.

۲. عقیده المسيح الدجال فی الادیان، ص ۲۸۱.

روایت نواس بن سمان

نواس روایت مفصلی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد دجال نقل می کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده است. این که علما روایت مذکور را در کتاب های خودش نیاورده اند، به دلیل ندیدن این روایت نبوده، بلکه بر اثر بی اعتنایی و اعراضشان نسبت به این گونه روایات ضعیف بوده است. اهل سنت روایت را در عمده صحاح و مسانید خود نقل کرده اند^۱ و این، یکی از مفصل ترین روایات عامه است. این روایت تفصیل و جزئیات دجال را بیان می کند.

این روایت محوریت آخر الزمان را با حضرت عیسی علیه السلام می داند و هیچ صحبتی از حضرت مهدی علیه السلام نمی کند و شاید یکی از جهات عدم توجه علما به این گونه روایات، آشکار بودن آثار عدم صحت در این روایت است؛ چون همه می دانند که حتی نماز جماعت را عیسی علیه السلام به امام زمان علیه السلام اقتدا می کند. هر چند ما شک نداریم که عیسی علیه السلام در زمان ظهور چندین منصب خواهد داشت و این را نیز می دانیم که این مناصب را امام زمان علیه السلام به ایشان واگذار می کند. بنابراین، محوریت در زمان ظهور با امام زمان علیه السلام است.

... فمن أدركه منكم فليقرأ عليه فواتيح سورة الكهف؛

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۱۲۵؛ عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۲، ح ۲۰۸۲۲؛ ابن أبي شيبة، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۱۹۳۱۳؛ أحمد، ج ۶، ص ۴۵۴ عن عبد الرزاق؛ مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۰، ب ۲۰، ح ۲۹۳۷؛ ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶، ب ۳۳، ح ۴۰۷؛ كما في مسلم بتفاوت يسير، بسند آخر، عن النواس بن سمان الكلابي؛ أبو داود، ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۱، كما في رواية مسلم الأولى، مختصراً، بسند آخر، عن النواس بن سمان البزار؛ علي ما في كشف الهيتمي؛ الترمذي، ج ۴، ص ۵۱۰، ب ۵۹، ح ۲۲۴۰ كما في رواية مسلم الأولى بتفاوت.

پس هر که زمان دجال را درک کرد، اوائل سوره کهف را بخواند. دجال از مرز بین شام و عراق خارج می‌شود. (خله بر اساس بیان مجمع البحرین همان زمین‌های سخت و سنگلاخی است).
فعاث یمینا و عاٹ شمالا؛ پس فسادى که با سرعت فراگیر می‌شود، مثل آتشی که در هیزم افتد، شرق و غرب را فرا می‌گیرد.

تحلیل سعید ایوب از روایت

اولا: در روایت آمده که انه خارج خله^۱ بین الشام و العراق و این بدان معناست که دجال از خله خارج نمی‌شود؛ بلکه از خارج خله می‌آید و در این جا مستقر می‌شود.

ثانیا: أطلق اسم الشام فی فترة من الفترات علی سوریا ثم تم تقسیمه إدراکا؛ در یک دوره به سوریه، شام می‌گفتند، ولی بعد به خاطر تقسیمات تغییر کرد. کما قال ابن الفقیه الهمذانی أحياء الشام أربعة: حمص و دمشق و فلسطين و الأردن. همان طور که ابن فقیه (صاحب کتاب البلدان، از قدیمی‌ترین کتاب‌های جغرافیایی، متوفای قرن سوم هجری) گفته است شام چهار بخش است: حمص، دمشق، فلسطین و اردن. ایشان در ادامه می‌گویند: بعد از اشغال دمشق توسط فرانسه و معاهدات سایکس بیکو در بلاد شام، آن را به دو قسمت سوریه و لبنان تقسیم کرد و انگلیس نیز جنوب شام را به دو بخش اردن و فلسطین تقسیم کرد.

۱. معانی خله:

یک. سرزمین پر از سنگلاخ و سخت، (موضع حزن و هوما غلط من الارض و هو خلاف السهل) مجمع البحرین.

دو. ما بین دو شهر را می‌گویند.

سه. راه بین دو شهر را می‌گویند.

با توجه به روایات، با نظر به دولت‌های سوریه و لبنان و اردن معلوم می‌شود که هر یک از این دولت‌ها در آخرالزمان نقشی دارند. اما فلسطین، بخشی از آن به نام قدس تحت اشراف رهبری اسلامی در زمان خروج مسیح دجال است؛ ولی قسمت دیگر آن اسرائیل است. پیامبر ﷺ در مورد آن می‌فرماید:

«... یقاتل بقیةکم المسیح الدجال علی نهر الأردن أنتم شرقیة و هم غربیة...»^۱
مولف تلاش دارد خروج دجال را از این قسمت بداند که همان اسرائیل است.

بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال

مصنف عبدالرزاق (م. ۲۱۱) از قدیمی ترین کتب پذیرفته شده بین اهل سنت است. جلد یازدهم این کتاب، مباحث مفصل و روایات متعددی راجع به دجال و محل خروج وی دارد. ایشان نصی را مبنی بر خروج دجال از عراق و نص دیگری مبنی بر خروج دجال از کوفه می‌آورد. این دو نص قابل جمع است؛ ولی نصی که خروج دجال را از عراق می‌داند، از معاویه نقل شده است. آیا احتمال داده نمی‌شود که این نقل، از جعلیات خود معاویه و به عنوان تعریض از جانب وی باشد؟

بیان نقل مصنف عبدالرزاق

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن محمد بن شبيب عن العريان بن الهيثم قال: وفدت علی معاوية؛ بر معاویه وارد شدم. فبینا أنا عنده إذ دخل رجل

۱. عقيدة المسیح الدجال فی الادیان، ص ۲۷۹-۲۸۰.

عليه طمران^۱ فرحّ به معاوية، و أجلسه على السرير؛ در این هنگام مردی با لباس مخصوص (لباس مندرس) وارد شد. معاویه به او خوشامد گفت و او را بر تخت نشاند. فقلت: من هذا يا أمير المؤمنين؟ فقال: أما تعرف هذا؟ هذا عبد الله بن عمرو بن العاص...؛ گفتم: این مرد چه کسی است؟ معاویه گفت: او را نمی‌شناسی؟ او عبدالله، پسر عمرو عاص است. (در مورد ایشان معروف است که هنگام فتح شام کتاب‌هایی از یهود و نصارا با خودش آورد و وارد احادیث کرد). قال: ثم قال لي: ممن أنت؟ پسر عمرو عاص به من گفت: تو از کجایی؟ قال: قلت: من أهل العراق؛ أو قال: من أهل الكوفة. قال: تعرف كوئا؟ قال: قلت: نعم؛ گفتم: از کوفه یا گفته از عراق. به من گفت: كوئا را می‌شناسی (در جای دیگر کوفه) گفتم: بله. قال: منها يخرج الدجال؛^۲ گفت: دجال از آن جا خارج می‌شود».

این متن روایت نیست؛ بلکه حرف‌های معاویه، یا یزید بن معاویه یا عبدالله عمرو عاص است که معتبر نیست.

بیان دیگری از مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن ابن طاووس عن أبيه عن كعب قال: يخرج الدجال من العراق».^۳

راوی این متن، کعب الاحبار است که هم خودش و هم کتابش از نظر ما مشکل دارد. در نظر اهل سنت هم، کتاب وی دارای مشکل است.

۱. الصحاح، ج ۲، ص ۲۶۷، الطمر: الثوب الخلق. والجمع الأظمار.....والأمور المظمرات: المهلكات.

۲. المصنف، ج ۱۱، ص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۳. همان.

آیا دجال شخص است یا جریان؟

بعضی از معاصرین بر این باورند که دجال یک جریان است؛ دجال همان جریان مادیگری و فرهنگ غرب، است. استاد ما آیت الله مکارم در کتاب حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) این نظریه را مطرح می‌کنند. بنده با ایشان در این مورد صحبت کردم. قبلاً ایشان این نظر را به عنوان احتمال مطرح می‌کردند؛ ولی الان به عنوان قطع، نظرشان بر جریان بودن دجال است. مرحوم صدر هم به عنوان احتمال این نظر را مطرح کرده و خودشان هم از طرفداران این نظریه هستند.

ما فرمایش دو بزرگوار را نقل می‌کنیم و بعد خواهیم دید که دجال یک شخص است، نه یک جریان. قرائن و مسائلی از قبیل مبدأ ظهور و پایان کار دجال، مدت حیات او، طریق کشته شدن دجال؛ با جریان بودن دجال تناسبی ندارد؛ هرچند شخص بودن دجال تنافی ندارد که جریانی پشت سر او باشد.

دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص

آیت الله العظمی مکارم شیرازی (رحمته الله) می‌فرماید:

هنگامی که سخن از دجال به میان می‌آید، معمولاً - بر اساس سابقه ذهنی عامیانه - فقط ذهن‌ها متوجه شخص معین یک چشمی با جثه‌ای افسانه‌ای، مرکبی افسانه‌ای‌ترو با برنامه‌ای مخصوص خود (این‌ها جزئیاتی است که در روایات عامه نقل شده و ما هم قبول نداریم؛ ولی سخن از دجال در ذهنیت عامیانه نیست) که پیش از انقلاب حضرت مهدی (عج) ظاهر می‌شود. زمان خروج دجال هم مورد بحث است که آیا دجال قبل از حضرت مهدی (عج) ظاهر خواهد شد یا بعد از حضرت مهدی (عج). روایاتی در این زمینه وجود دارد؛ ولی همان گونه که از ریشه لغت دجال از یک سو و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می‌شود، دجال به یک فرد منحصر نیست. مکرراً گفته شد

که از طریق اهل بیت و در کتب ما کم‌تر به تفصیل و جزئیات دجال پرداخته شده و فقط اصل دجال آمده و تفصیلات بیش‌تر در کتاب‌های عامه آمده؛ هر چند روایت است و سابقه ذهنی نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حيله‌گر و پرمکر و فریب‌کار و حقه‌باز که برای کشیدن توده‌های مردم به دنبال خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند (شکی نیست که دجال پرمکر و تزویر و حيله‌گر است و این با شخص بودن دجال منافات ندارد) و بر سر انقلاب سازنده‌ای که در ابعاد مختلف صورت می‌گیرد، ظاهر می‌شود.^۱

مرحوم صدر نیز در دو جلد از کتاب خود (الغیبة الکبری و تاریخ ما بعد الظهور) این بحث را به طور مفصل دنبال می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند: «إنَّ الدَّجَالَ عبارة عن مستوى حضاری ایدئولوجی معین معاد للإسلام؛ دجال عبارت است از ایدئولوژی و فرهنگ خاصی که با اسلام عدوات دارد و ما با برهان ثابت کردیم که دجال شخص نیست». (گرچه مرحوم صدر تلاش دارد روایات اهل سنت را در مورد تفصیلات دجال بر فرهنگ مادیگری غرب تطبیق دهد)

دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان

در مقابل نظریه سابق، افرادی هستند که دجال را فرد می‌دانند و ما طرفدار این نظریه هستیم. مرحوم آقای دوانی در مهدی موعود (ترجمه بحارالانوار که ظاهراً ترجمه را در جوانی، به اشاره مرحوم بروجردی نوشته است) می‌فرماید:

آنچه مسلم است موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان، در ادبیات ایران و جهان و عرب آمده است با این تفاوت که بعضی رهبر جبهه

۱. مکارم شیرازی، حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)، ص ۱۱۷؛ این بحث در کتاب تا ظهور نگارنده، ص ۳۷۲ نیز آمده است.

مخالف او را حضرت عیسی و برخی دیگر حضرت مهدی عج می‌دانند. بعضی روایات تعدد دارند که محوریت را با حضرت عیسی عج دانسته و از حضرت مهدی عج سخنی به میان نیاورند و عیسی عج را مقابل دجال بدانند؛ در حالی که حضرت عیسی عج تحت امر حضرت مهدی عج است و محوریت با حضرت مهدی عج است. (بر اساس روایات) به هر حال تطبیق دجال و ویژگی‌ها و نشانه‌های او و مرکبش با بعضی از اختراعات کنونی و آینده جهان یا رئیس دولتی مادی گرای صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی قدرتمند و غیره موضوعی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد.^۱

نتیجه

اگر ما جزئیات سخن آقای دوانی را هم نپذیریم، باز نیز نظریه اول (جریان بودن دجال) را نمی‌پذیریم. چون روایات متعددی محل خروج دجال (مرو، سیستان، عراق، خله بین شام و عراق، اصفهان) را بیان می‌کند؛ گرچه می‌توان در سند این روایات خدشه وارد کرد. روایات در این زمینه متعدد است و تا حد استفاضه می‌رسد و بر اساس مبنای مرحوم خوئی در روایات مستفیض بررسی سندی نیاز نیست و همچنین از جریان قتل دجال و درگیری دجال با حضرت خضر عج (درگیری در روایات عامه است) تواتر معنوی (نه تواتر لفظی) به دست می‌آید که دجال یک شخصی است که شروع و پایان دارد.

۱. دوانی، مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، ص ۹۶۹؛ تظاهرات، ج ۲، ص ۳۷۳.

جلسه ۲۰

خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟

دجال چه وقت خروج می‌کند؛ قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، یا بعد از آن؟

از روایت مناقب ابن شهر آشوب استفاده می‌شود که دجال بعد از حضرت مهدی علیه السلام خروج می‌کند.

این روایت از ابن عباس است. اگر سند قبل از ابن عباس مشکلی نداشته باشد، روایت صحیح است. چون ابن عباس توثیق شده است. بر اساس بیان سیدبن طاووس روایاتی که از ابن عباس رسیده، بیش‌تر از امیرالمومنین علیه السلام است. بنابراین، اگر سند روایت تا ابن عباس صحیح باشد، روایت صحیح است.

دیدگاه سیدبن طاووس در مورد روایات ابن عباس

سیدبن طاووس در سعد السعود می‌فرماید:

و اعلم أن عبد الله ابن عباس كان تلميذ مولانا علي بن أبي طالب عليه السلام ولعل أكثر الأحاديث التي رواها عن النبي صلى الله عليه وآله كانت عن مولانا علي عن النبي صلى الله عليه وآله؛ بدان که ابن عباس شاگرد مولای ما، علی بن ابی طالب علیه السلام است و چه بسا اکثر روایاتی که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند از امیرالمومنین علیه السلام باشد.

فلم يذكر ابن عباس مولانا علياً عليه السلام لأجل ما رأى من الحسد له و الحيف عليه فخاف أن لا تنقل الأخبار عنه إذا أسندها إليه؛

ابن عباس در نقل روایت، نام امیرالمومنین علیه السلام را نبرده است به جهت حسد و ظلم جامعه وقت بر علی علیه السلام. پس ابن عباس خوف این را داشته که در صورت انتساب روایت به امیرالمومنین علیه السلام، مردم روایت را نقل نکنند.^۱

و إنما إحتمل الحال مثل هذا التأويل؛ و این احتمال است که بیش تر روایات ابن عباس از امیرالمومنین علیه السلام است.

لأن مصنف كتاب الإستيعاب ذكر ما كنا أشرنا إليه أن عبد الله ابن عباس قال توفي رسول الله صلى الله عليه وآله و أنا ابن عشر سنين، و قد قرأت المحكم يعنى المفصل وهو أعرف بعمره و روى عن غيره أنه كان له عند وفاة النبي صلى الله عليه وآله ثلاث عشرة سنة؛

چون مولف کتاب /استيعاب/ ابن عبدالبر از قول ابن عباس نقل کرده که هنگام وفات رسول خدا صلى الله عليه وآله ده ساله بوده است و روایتی دیگر نقل شده که ابن عباس هنگام وفات رسول خدا صلى الله عليه وآله ۱۳ ساله بوده است.

فهل ترى ابن عشر سنين و ابن ثلاث عشرة سنة ممن يدرك كلما أسنده عبد الله ابن

۱. مطلبی را عالم سنی مصری می گوید: ای علی! با شما به انصاف رعایت نکردند؛ چرا کلمات و قضاوت های تو در کتاب های ما کم است (بالاخره او ۵ سال حاکم جامعه اسلامی بود). ایشان می گوید: سیاست بنی امیه برجسارت و گستاخی نسبت به امیر المومنین بود. علنا علی علیه السلام را سب و لعن می کردند. این حکومت اجازه نمی داد که کلمات و حکایات علی علیه السلام در جامعه و حوزه ها نقل شود و به همین دلیل بود که سال ها قبر علی علیه السلام مخفی بود تا زمان صادق آل محمد، که ایشان هنگام تشرفشان به نجف اشرف مکان شریف قبر را نشان دادند. علت مخفی بودن قبر این بود که چون حکومتی که زبانش را از جسارت به مولا نگه نمی داشت در صورت معلوم بودن قبر، دستش از جسارت به قبر کوتاه نمی ماند. در دوران امام صادق علیه السلام چون دوران ضعف بنی امیه بود، حضرت قبر را نشان دادند.

عباس عن النبی ﷺ؛ يحفظ ألفاظه و تفاصيله بغير واسطة ممن يجرى قوله مجرى قول رسول الله ﷺ؛

پس آیا یک پسر ۱۰ یا ۱۳ ساله می تواند بیش از دو روایت را با الفاظ و تفصیلش بدون واسطه از پیامبر نقل کند؟

أقول: و أما ابن عباس كان تلميذ مولانا أمير المؤمنين علي عليه السلام، فهو من الأمور المشهورة بين الإسلام و قد ذكر محمد بن عمر الرازي في كتاب الأربعين ما هذا لفظه: و منها علم التفسير و ابن عباس رئيس المفسرين، و هو كان تلميذ علي بن أبي طالب.^۱

روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب

تكون أمور كريحه شدة عظيمة ثم يخرج المهدي من ولدي يصلح الله أمره في ليلة؛ اراده خداوند عزوجل بر این تعلق می گیرد که یک شبهه امر حضرت مهدی ﷺ سامان گیرد و آن حضرت ظهور کند؛ یعنی بدون علامات، امر ظهور آن حضرت اتفاق می افتد.

و يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و يمكث في الأرض ما شاء الله؛ هر مقدار که خدا بخواهد حضرت مهدی ﷺ در زمین درنگ می کند.

ثم يخرج الدجال؛^۲ سپس دجال خروج می کند.

از این عبارت استفاده می شود که دجال بعد از ظهور امام زمان ﷺ خروج می کند؛ هر چند روایات دیگری وجود دارد که خروج دجال را قبل از ظهور امام زمان ﷺ می داند؛ مثل روایت منتخب الانوار المضيئه از سید بهاء الدین نجفی (م. ۸۰۳).

۱. سید بن طاووس، سعد السعود، ص ۲۶۶.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۲.

روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوار المضيئه

أما ما ورد عن الله تعالى: فمن ذلك ما جاز لي روايته عن الشيخ محمد بن بابويه (ع)، يرفعه إلى ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: لما عرج بي إلى ربي أتاني النداء يا محمد! قلت: لبيك لك العظمة لبيك. فأوحى إلي: يا محمد! فيم اختصم الملائة الأعلى؟ قلت: إلهي لا أعلم! فقال: يا محمد! هل اتخذت من الآدميين وزيراً وأخاً ووصياً؟ فقلت: إلهي و من أتخذ؟ تخير أنت لي. فأوحى الله إلي: يا محمد! قد اخترت لك من الآدميين علي بن أبي طالب. فقلت إلهي ابن عمي؟ فأوحى الله إلي: يا محمد! إن علياً وارثك و وارث العلم من بعدك، و صاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة، و صاحب حوضك، يسقي من ورد عليه من مؤمني أمتك...

و جعلته وزيرك و خليفتك من بعدك على أهلك و أمتك. عزيمة منى، لا يدخل الجنة من عاداه و أبغضه و أنكر ولايته بعدك، فمن أبغضه أبغضك، و من أبغضك فقد أبغضني، و من عاداه فقد عاداك، و من عاداك فقد عاداني، و من أحبه فقد أحبك، و من أحبك فقد أحبنى... و أعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدياً من ذريتك من البكر البتول، و آخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، أنجي به من الهلكة، وأهدى به من الضلالة، و أبرئ به الأعمى و أشفى به المريض. فقلت: إلهي و متى يكون ذلك؟ فأوحى الله عز و جل إلي: يكون ذلك إذا رفع العلم و ظهر الجهل و كثر القراء و قلّ العمل و كثر القتل و قلّ الفقهاء الهادون و كثر فقهاء الضلالة الخونة و كثر الشعراء و اتخذ أمتك قبورهم مساجد و حليت المصاحف و زخرفت المساجد و كثر الجور و الفساد و ظهر المنكر و أقر أمتك به و نهى عن المعروف و قنع الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صارت الأمراء كفرة و أولياؤهم فجرة و أعوانهم ظلمة و ذوو الرأي فيهم فسقة و عند ثلاث خسوف: خسف بالشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بجزيرة العرب، و خراب البصرة على يد رجل من ذريتك يتبعه الزوج. بعد از علائمی که ذکر می‌کند؛ خروج امام زمان (ع) اتفاق می‌افتد، شاهد در جمله ذیل

است:

و خروج رجل من ولد الحسين بن علي، و ظهور الدجال يخرج بالشرق من سجستان، و ظهور السفیانی.

فقلت: إلهی و ما یكون بعدی من الفتن؟ فأوحی الله إلی و أخبرنی ببلاء بنی أمیة، و فتنة ولد عمی، و ما هو کائن إلی یوم القيامة...^۱

۱. سید بهاء الدین نجفی، منتخب الأنوار المضيئة، ص ۴۵-۵۰.

ترجمه روایت: از ابن عباس حدیث کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چون مرا نزد پروردگسارم بردند، ندا آمد: ای محمد! گفتم: لیبیک ای پروردگار با عظمت، لیبیک! پس خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! برای چه در ملا اعلا مخصوص گردیدی؟ عرض کردم: پروردگار! نمی دانم. فرمود: ای محمد! آیا از آدمیان برادر و وزیر و وصی پس از خودت گرفته ای؟ عرض کردم: بار پروردگار! چه کسی را بگیرم؟ خدایا! تو برایم انتخاب فرما! پس خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! من برایت از آدمیان علی بن ابی طالب را برگزیدم. عرض کردم: پروردگار! پسر عمم را می فرمایی؟ خدا به من وحی فرمود: ای محمد! به راستی علی وارث تو و وارث علمت، پس از تو و پرچمدارت، پرچم حمد، در روز قیامت است، و او صاحب حوض تو است که هر مؤمنی از امت که بر آن وارد شود سیرایش کند، سپس به من وحی فرمود: ای محمد من بر خود قسم یاد کرده ام، قسمی درست، که نیاشامد از این حوض دشمن تو و دشمن اهل بیت و نژاد پاکیزه ات. به درستی و به حق گویم ای محمد! که هر آینه همه امت را به بهشت برم، جز آن که نخواهد. عرض کردم: پروردگار! آیا کسی هست که نخواهد به بهشت رود؟! خداوند به من وحی فرمود: آری. عرض کردم: چگونه نخواهد؟ خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! تو را از خلق خود انتخاب کردم و برایت وصی پس از تو برگزیدم، و او را به منزله هارون از موسی قرار دادم، جز اینکه پیغمبری پس از تو نیست، و محبت او را در دل تو نهادم، و او را پدر فرزندانم کردم. پس حق او بر امت پس از تو چون حق تو بر ایشان است در زمان زندگانی ات. هر که حقش را انکار کند، حق تو را انکار کرده و هر که از دوستی او سرباز زند از ورود به بهشت سرباز زده است. پس حمد خدای را سجده کنان به شکرانه این نعمت به جای آوردم. در این هنگام، منادی ندا کرد: ای محمد! سر بردار و بخواه از من تا به تو بدهم. عرض کردم: خداوندا! همه امت مرا به ولایت علی بن ابی طالب مجتمع نما تا در قیامت همگی نزد حوض بر من وارد شوند. خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! من پیش از آن که بندگانم را

....→

بیافرینم درباره آن‌ها حکم کرده‌ام و قضاوت و حکم من درباره آن‌ها گذرا است، تا هر که را خواهم بدان هلاک کنم و هر که را خواهم بدان هدایت کنم، و من علم تو را به وی دادم و او را وزیر و جانشین پس از تو بر خاندان و امت قرار دادم، و این امری حتمی است از جانب من، این‌که داخل بهشت نکنم هر کس که او را مبعوض داشته و دشمن دارد و پس از تو منکر ولایتش گردد. پس هر که او را مبعوض دارد تو را مبعوض داشته، و هر که تو را مبعوض دارد، مرا مبعوض داشته است، هر که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و من این فضیلت را برای او قرار دادم، و به تو عطا کردم که از صلیب یازده مهدی باشند که همه‌شان از نژاد تو از (دخترت فاطمه) بکر بتول هستند، و آخرین مرد ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز کند، و زمین را از عدل و داد پسر کند؛ چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد، به وسیله او (گمراهان را) از هلاکت برهانم؛ و از گمراهی هدایت کنم، و به وسیله او (کوران را) از کوری بهبود بخشم، و (مریضان را) از مرض شفا عنایت کنم. عرض کردم: پروردگارا! این در چه زمان است؟ خدای عز و جل به من وحی فرمود: این آن زمان است که دانش و علم برداشته شود؛ و نادانی و جهل ظاهر گردد، خوانندگان (قرآن) بسیار، ولی عمل بدان کم گردد و کشتار بسیار شود، فقیهان راهنما و هادی کم شوند؛ ولی فقیهان گمراهی و خیانتکار بسیار شوند، شعراء زیاد گردند؛ امت گورستان‌ها را مسجد گیرند، قرآن‌ها زینت شود، و مساجد به زیور آراسته گردد، ظلم و فساد زیاد شود، و منکر آشکار گردد و امت بدان امر کنند و از کار نیک نهی کنند، مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند، امیران (و فرماندهان) کافر گردند، و دوستانشان از نابکاران و یاورانشان از ستمکاران و صاحبان رأی از فاسقان باشند؛ در این هنگام سه خسف (و فرو رفتن) در زمین واقع شود: یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی به جزیره العرب، و بصره به دست یکی از ذریه تو که زنجیان پیروی‌اش کنند، خراب گردد، و مردی از فرزندان حسین بن علی خروج کند، و دجال از مشرق سجستان خروج کند، و سفیانی ظاهر گردد، عرض کردم: پروردگارا! چه زمانی بعد از من فتنه‌ها بر پا شود؟ خداوند به من وحی فرموده و مرا از سلطنت بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم عباس آگاه فرمود و از آنچه باشد و تا روز قیامت خواهد بود به من خبر داد، و من هم همین که به زمین فرود آمدم به پسر عمویم سفارش کردم، و ادای رسالت کردم، و ستایش برای خداوند سزاوار است؛ چنان‌که پیغمبران او را ستایش کردند، و چنانچه هر چیزی پیش از من و هر چه او آفریده است تا روز قیامت ستایشش کنند (ترجمه از رسولي محلاتي).

ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور

بنابر این زمان آمدن دجال کاملاً روشن نیست که آیا بعد از ظهور و یا قبل از ظهور امام زمان (عج) خروج می‌کند.

نقد توجیهات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم

مرحوم صدر جهت تثبیت نظریه خویش به روایاتی از اهل سنت استناد کرده (مثل روایت صحیح مسلم به نقل از نواس بن سمعان از پیامبر اکرم (ص)) که در این موارد به توجیهات و تاویلات خلاف ظاهر روی آورده است، در حالی که ظواهر حجت است و رفع ید از ظواهر به دلیل نیاز دارد. اگر روایت را قبول ندارید، توجیه نکنید و اگر روایت را قبول دارید و به هر دلیلی، (تواتر معنوی یا استفاضه و یا تسامح در ادله سنن)^۱ روایت را پذیرفته اید؛ این توجیهات خلاف ظاهر است. لذا یا باید دلیل محکم داشته باشید برای رفع ید از ظواهر روایت و یا همین ظاهر روایت را بپذیرید.

سخن در این مورد است که آیا دجال شخص است یا جریان؟ هردو نظریه طرفدارانی دارد، بعضی از معاصرین مدعی هستند که دجال یک جریان است و به تمدن مادیگرایی اروپا اشاره می‌کنند.

بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال

از جمله طرفداران این نظریه مرحوم آقای صدر است که در دو جلد از

۱. هر چند تسامح شامل احکام و تشریع است و این موارد شامل احکام نیست، مگر این که به توسعه در تسامح ادله سنن قائل شویم و بگوییم تسامح در ادله سنن قصص، موعظ، تهدید، ترغیب و این سنخ قضایا و جریانات و حتی مصائب اهل بیت، خصوصاً مصائب کربلا را شامل می‌شود. (الرعاية، ص ۹۴؛ رسائل فقهیه، ص ۹۴؛ الموسوعة الفقهیه المیسرة، ج ۹، ص ۵۵۲).

موسوعه که راجع به امام زمان علیه السلام است، بحث را مطرح و ظاهراً به استناد روایتی از روایات مفصل اهل سنت نظریه خویش را تثبیت می‌کند. برای ما جای سوال است که چرا ایشان می‌گویند مراد از دجال، فرهنگ و تمدن مادیگرایی اروپایی است که چشمگیر است و مردم تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند. این نکته با روایاتی که می‌فرماید: خروج دجال از سجستان و مرو و خله بین شام و عراق و... است، چگونه سازگاری و تطبیق برقرار می‌کند؟

کجای سجستان چنین تمدنی دارد؟ آیا منشأ تمدنی که همه را مبهوت خود می‌کند، سجستان، یا روستایی از اصفهان و یا مرو، بر اساس نقل خود اهل سنت است؟! چه کسی فرهنگ غرب را به سجستان و یا اصفهان و... ربط داده است. اتفاقاً در روایتی که مورد استناد ایشان است، عنوان شده است که خروج دجال از سجستان و... است.

بیان مرحوم صدر

و أن أهم وأعم ما يواجهنا في هذا الصدد مفهوم الدجال الذي يمثل الحركة أو الحركات المعادية للإسلام في عصر الغيبة عصر الفتن والانحراف...؛
آنچه برای ما در این زمینه مهم است، مفهوم دجالی است که نماد حرکت یا حرکات دشمنی با اسلام در عصر غیبت است که عصر فتنه‌ها و انحرافات است.

بادئاً بالأسباب الرئيسيه و هي الحضارة الأوربية بما فيها من بهارج و هيبة و هيمنة على الراي العام العالمي و مخططات واسعة...؛

دجال همان تمدن اروپایی است که دارای زرق و برق‌ها و هیبت و هیمنه‌ای است که مردم را تحت تاثیر خود قرار داده و برنامه‌های فراگیری دارد.

و منتهيا إلى النتائج و هو خروج عدد من المسلمين عن الإسلام و إعتناقهم المذاهب المنحرفة؛^۱

که نتیجه این فرهنگ، خروج تعدادی از مسلمین از اسلام و گرایش به مذاهب منحرفه است.

و ما يعم الأفراد و المجتمعات من ظلم و فساد؛ فليس هناك ما بين خلق آدم إلى يوم القيامة خلق منحرف أكبر من الدجال؛

از زمان خلقت آدم تا روز قیامت مخلوقی منحرف‌تر از دجال نیست که دجال همان فرهنگ غرب است.

باعتبار هیبة الحضارة الأوربية و عظمتها المادية و مخترعاتها و أسلحتها الفتاكة و تطرفها الكبير نحو سيطرة الإنسان و الإلحاد بالقدرۃ الإلهية...؛

چون فرهنگ غرب هیبت و ابهت و بزرگنمایی مادی و اختراعات و اسلحه‌های مدرنی دارد که بدین طریق بر انسان مسلط می‌شود و او را به سوی کفر و شرک می‌کشاند.

۱. هنگامی که می‌خواستم برای دهه محرم به سوئد بروم، برای خداحافظی خدمت استادمان که یکی از مراجع است، رفتم. ایشان فرمودند: سلام مرا به شیعیان اروپا برسانید و به آن‌ها بگویید که مثال شما مثال ماه شب چهارده‌ای است که در ظلمات می‌درخشد. آن جا ظلمات است و حفظ دیانت در آن مناطق واقعا مشکل است. و آن چه بنده از شیعیان در آن مناطق دیدم، این است که آن‌ها در امر دینشان کوتاهی نکردند. گاهی برف تا زانو نشسته و راه رفتن مشکل و مسیر بعضی برای رسیدن به جلسه عزاداری طولانی بود؛ با این حال با هر زحمتی خود را به جلسات می‌رساندند. شخصی به من می‌گفت برای حضور در جلسه ۴ ساعت مسیر را می‌پیمایم. گاهی ده مجلس همزمان برپا می‌شد. در مجلس گاهی ۳۰۰۰ نفر شرکت می‌کردند و همه این‌ها به خاطر عشقشان به اهل بیت علیهم‌السلام است. در آن مناطق همه چیز هست، جز ۲ چیز: ۱. عیب، ۲. حرام (نه چیزی عیب و نه چیزی حرام). با این اوضاع باز مجالس تا پاسی از شب را به عزاداری می‌گذرانند؛ خصوصا این که اکثر شرکت‌کننده‌ها جوانان بودند و شب عاشورا را تا پاسی از شب عزاداری می‌کردند.

بشكل لم يعهد له مثيل في التاريخ و لن يكون له مثيل في المستقبل أيضا؛
مسیر فرهنگ غرب به سوی کفر و شرک به گونه‌ای است که نمونه‌ای
برای آن در تاریخ وجود ندارد؛ حتی در آینده نمونه و نظیری نخواهد
داشت.

خدا را شاکر هستیم که خداوند به برکت انقلاب اسلامی، هیبت و
ابهت غرب را شکست و ان شاء الله به زودی بساط این تمدن مادی
برچیده شود! ما هم با مرحوم صدر در انحراف و خطرناک بودن فرهنگ
غرب هم عقیده‌ایم، ولی آن چه مهم و مورد بحث ماست، تطبیق دجال
بر این واقعیات است.

لأن المستقبل سيكون في مصلحة نصره الحق و العدل؛
چون آینده به حکومت حق و عدل امام زمان علیه السلام متصل می‌شود.
و یوید هذا الفهم قوله في الخبر الآخر: ليس ما بين خلق آدم إلى يوم القيامة أمر أكبر
من الدجال و التعبير بالأمر واضح في أن الدجال ليس رجلاً بعينه و إنما هو اتجاه حضاری
معاد للإسلام؛

و آنچه تایید می‌کند برداشت ما را که دجال یک جریان است، خبر
دیگری است که می‌فرماید: مابین خلقت آدم علیه السلام تا روز قیامت، امری از
دجال بزرگ‌تر نیست و از آن جا که در روایت به «امر» تعبیر شده، معلوم
می‌شود دجال یک شخص نیست، بلکه یک جریان و فرهنگی است که
با اسلام دشمن است.

و إن من فتنة أن يأمر السماء أن تمطر فتطر و أن يأمر الأرض أن تنبت فتنبت؛
و از فتنه دجال این است که به آسمان امر برای باریدن می‌کند؛ پس

باران می بارد و به زمین امر برای روییدن می کند؛ پس زمین می روید.^۱
و کلّ هذا و غیره مما هو أهم منه من أنحاء السيطرة على المرافق الطبيعية مما أنتجته الحضارة الأوربية؛

و همه این موارد و غیر این ها از انواع سیطره و غلبه بر مراکز طبیعت، از نتایج فرهنگ و تمدن اروپایی است.

و لا يخفى ما فى ذلك من الفتنة، فان أعدادا مهمة من أبناء الإسلام حين يجدون جمال المدنية الأوربية، فإنهم سوف يتخیلون صدق عقائدها و افکارها و تكوينها الحضارى بشكل عام؛

و مخفی نیست که آن چه در این تمدن و فرهنگ است، مایه آزمایش و امتحان است. عده ای از فرزندان اسلام، هنگامی که زیبایی فرهنگ اروپایی را می بینند، گمان بر درستی عقاید و افکار اروپایی در آنها رخنه می کند و فکر می کنند دین مانع پیشرفت است و باید دین را کنار گذاشت.

و هذا من أعظم الفتن و الأوهام التى يعيشها الأفراد فى العصور الحاضرة...؛
و این از بزرگ ترین فتنه ها و اوهامی است که انسان ها در عصر حاضر با آن مواجه هستند.^۲

و أن من فتنته أن يمر بالحي فيكذبونه فلا تبقى لهم سائمة إلا هلك؛

۱. الان هم ابر را بارور می کنند و باران می بارد و این مسئله به اروپا اختصاصی ندارد؛ هرچند کم و زیاد دارد. همچنین در مورد زمین، یکی از مسئولین می گوید در یکی از کشورهای بزرگ بودم آن ها برای تولید سبزیجات، از لحظه بارور تا لحظه تولید بیش تر از نیم ساعت طول نمی کشد، آیا احتمال نمی دهید که امر همین امور باشد؟ در حالی که موارد مذکور در همه جا هست و به اروپا اختصاص ندارد.

۲. ولی بنده به شما بشارت می دهم که به رغم زرق و برق این فرهنگ و تمدن مادی، اسلام در اروپا در حال پیشرفت و توسعه است، الان کشورهایی که مسلمانان در آنجا هستند در ماه مبارک رمضان یک ساعت به افطار بازار آن جا تعطیل است و در عید هم تعطیل است.

و از فتنه‌های دجال این است که به محله‌ای گذر می‌کند؛ پس او را تکذیب می‌کنند. وی با اشاره به گله‌ای از گوسفند، همه را هلاک می‌کند. و إن من فتنته أن يمر بالحي فيصدقونه فيأمر السماء أن تمطر فتمطر و يأمر الأرض أن تنبت فتنبت؛

و از فتنه دیگر او این است که بر عده‌ای وارد می‌شود؛ پس آن‌ها دجال را تایید می‌کنند و دجال به باریدن آسمان امر می‌کند، پس باران می‌بارد و به رویدن زمین امر می‌کند، پس زمین می‌رویاند. حتی تروح مواشيهم من يومهم ذلک اسمن ما کانت و أعظمه، و أمده خواصرا و أدره ضروعا؛

با اشاره‌ای به بیابان خشک و بی‌آب و علف، بیابان سرسبز می‌شود؛ به گونه‌ای که گله‌های گوسفند هنگام بازگشت از چراگاه‌ها، همه چاق و فربه بر می‌گردند و پستان گوسفندان پر از شیر است. هذا یعنی وجه التعین: أن المكذب للمد المادی الأوربی و الواقف أمام تیاره یمنی بمصاعب و عقبات و یكون المال و القوة الى جانب السائرین فی رکابها المتملقین لها المتعاونین معها؛

این مسائل بدان معناست که تکذیب و نپذیرفتن جریان تمدن مادی گرای اروپایی به معنای روبرو شدن با سختی‌ها و مشکلات است. ارزش پول و اعتبار اقتصادی در همراه بودن با جریان مادی گرای غربی است؛ و الا بازار اقتصادی و ارزش پول رو به رکود می‌رود.

مرحوم صدر این گونه مسائل را بر فرهنگ غرب تطبیق می‌دهد و حرفشان این است که منطق غرب این است که یا با ما باشید و یا حق حیات ندارید؛ مثل آنچه امروز دولت‌های غربی می‌گویند که دولت‌های دیگر یا باید در برنامه‌های اقتصادی ما شرکت کنند؛ یا تحریم را بپذیرند،

و معنای عدم تحریم و شرکت در برنامه آنها این است که سایر کشورها، فرهنگ و مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و افکار آنها را در کشور خود اجرا کنند و عقاید آنها را بپذیرند. پس دجال یعنی فرهنگ مادی گرای اروپایی و تمدن غربی که بازار اقتصادی دنیا به دست آن هاست.

و التعبير بالحي يعنى النظر إلى المجتمع على العموم و هذا هو الصحيح بالنسبة إلى المجتمع المؤمن فى التيار المادى؛

و تعبیر «حی» در روایت، منظور جامعه‌ای است که آنها را بپذیرد و فرهنگ و تمدن شان را که مخالف فرهنگ اسلام است، قبول کند که در این صورت، چنین جامعه‌ای اقتصادش رونق می‌گیرد و بازارشان سودآور خواهد شد.

إذ لو نظرنا إلى المستوى الفردى فقد يكون فى إمكان الفرد المعارض أن ينال تحت ظرف معينه قسطاً من القوة و المال؛

ممکن است شخص یا اشخاصی زیر بار آنها نروند؛ ولی این جریان مادی را باید اقوام و دولت‌ها بپذیرند. بنابراین، مراد از دجال یک جریان است.

و الدجال أيضا يدعى الربوبية إذ ينادى بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين... يقول: إلى أوليائي، أنا الذى خلق فسوى و قدر فهدى أنا ربكم الأعلى؛

دجالی که ادعای خدایی می‌کند، هنگامی که با صدای بلند (به گونه‌ای که همه می‌شنوند) می‌گوید: ای پیروان و بندگان من! به سوی من آیید! من همان کسی هستم که آفرید و درست‌اندام آفرید و آن که اندازه معین کرد. من پروردگار برتر شما هستم.

و كل ذلك واضح جداً من سير الحضارة الأوروبية و أسلوبها؛

همه این مسائل بر فرهنگ و تمدن غربی تطبیق دارد.

فإنها ملات الخافقين بوسائل الإعلام الحديثه بماديتها.

در روایت آمده است که صدای دجال را مابین زمین و آسمان می‌شنوند.

امروزه نیز صدای فرهنگ مادی گرای غرب، با وسایل جدید مادی مثل رسانه‌ها، ماهواره‌ها، شبکه‌های مجازی و اجتماعی به گوش همه جهانیان می‌رسد و بلا فاصله به تمدن فرهنگ غنی کشورهای اسلامی نفوذ می‌کند.

و عزلت البشر عن المصدر الإلهی و العالم العلوی المیتافیزیقی...

و در این هنگام، انسان از خداشناسی و توحید فاصله می‌گیرد.

اما به نظر ما به رغم تبلیغات اینها، موج اسلام خواهی در همه کشورها به راه افتاده و شمارش معکوس فروپاشی تمدن مادیگری غربی شروع شده است.

و لا یبقی شیء من الأرض إلا وطئه و ظهر علیه (قسمتی از روایت است که در کتب اهل سنت آمده است که) دجال بر هر نقطه‌ای از زمین پا می‌گذارد، غالب می‌شود.

و هو ما حدث فعلاً بالنسبة إلى شمل التفكير الأوربی فی کل البسیطة.

و مصداق روایت، همین فرهنگ و تمدن غربی است که همه جا را فرا گرفته است.

در روایات آمده است که دجال به همه جا، جز مکه و مدینه وارد می‌شود. پس بر اساس بیان مرحوم صدر، فرهنگ مادی گرای غرب به همه نقاط عالم جز مکه و مدینه نفوذ می‌کند و موحدین فقط در مکه و مدینه خواهند بود. عجباً؛ امروزه وهابیون حرفشان همین است که تنها

خود را موحد می‌دانند و دیگران را غیر موحد!

فليس هناك دولة في العالم اليوم لا تعترف بالإتجاهات العامة للفكر و القانون الأوربي؛ امروز کم‌تر کشوری پیدا می‌شود که تحت سیطره فرهنگ غرب نباشد؛ و نريد بأوربا كَلَى قسميها الرأسمالي و الشيوعي؛ مراد ما از اروپا هردو بخش سرمایه داری و سوسیالیستی است. فَإِنَّ كليهما معاد للإسلام و ممثل للدجال بأوضح صورة؛ پس همانا هر دو قسم این‌ها دشمن اسلام هستند که در نماد دجال بروز کرده‌اند. و أما إستثناء مكة و المدينة من ذلك، فقد يكون محمولاً على الصراحة؛ و اما این که مکه و مدینه بر اساس روایت از دسترس دجال دور است، چه بسا مراد همان معنای لفظ باشد. و قد يكون محمولاً على الرمز؛ و چه بسا منظور روایت، کنایه و رمز باشد.

أما حملها على الصراحة فيعني أن سكّانها هاتين المدينتين المقدستين سوف لن يعمّها الفكر الأوربي و المد الحضاري المادي بل يبقى سكانها متمسكين بالإسلام بمقدار ما يفهمونه، صامدين تجاه الإغراء الأوربي إلى حين ظهور المهدي عليه السلام؛

اما حمل روایت بر صراحت، بدین معناست که در مکه و مدینه، تفکر اروپایی و تمدن مادی گرای غربی نفوذ نمی‌کند و ساکنین این دو مکان بر اسلام باقی می‌مانند، به مقداری که می‌فهمند! و این‌ها مقابل فرهنگ اروپایی تا ظهور امام مهدی عليه السلام ایستادگی می‌کنند.

بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر

اگر منظور مرحوم صدر شیعیان مدینه باشند، کلام ایشان قابل قبول است؛ ولی این یکصد هزار شیعه مدینه که حقّ بنای یک مسجد را هم ندارند، حق استفاده از بلندگو را ندارند (و اگر شیعیان مکه باشند که حق هیچ گونه اظهار وجود ندارند) ولی اگر مراد غیر شیعیان باشند؛ آیا در آن‌ها تفکر مادی گرای اروپایی نفوذ نکرده است؟! گمان نمی‌کنم در مکه

و مدینه، خانه‌ای باشد که ماهواره در آن نباشد. نمی‌خواهم نسبت به این دو سرزمین مقدس حرف‌های ناراحت‌کننده بزنم؛ زیرا این دوسرزمین مخصوص آل سعود نیست «سواء العاکف فیہ و الباد»^۱ ولی گرفتاری‌ها و مفاسد و قضایایی که در آن جا است، اگر بیش‌تر از سایر نقاط جهان نباشد، کم‌تر نیست. پس اگر مرحوم صدر می‌خواهد دجال را بر فرهنگ غرب تطبیق دهد و مکه و مدینه را از نفوذ چنین فرهنگی بر حذر دارد، این گونه نیست؛ بلکه آن‌ها در تأثر تمدن مادی گرای غربی نسبت به دیگران پیشقدم هستند. آن‌ها به مسلمانی تظاهر می‌کنند؛ ولی چه مسلمانی! وهابیت به راحتی زنان زائر را مورد آزار و اذیت و شکنجه و زندان قرار می‌دهند. دیروز شخصی از مدینه آمده بود و بیان می‌کرد که امام جمعه آنجا در نماز جمعه به صراحت به شیعه جسارت و اهانت می‌کرد و از شیعیان به فساق تعبیر می‌کرد.

و أمّا حملها علی الرمزية؛ فهو یعنی أنّ الفكرة الإلهية المتمثلة بمكة، و الفكرة الإسلامية المتمثلة بالمدينة المنورة لا تنحرف بتأثير المد الأوربي بل تبقى صامدة، محفوظة في أذهان أهلها و إيمانهم؛^۲

و اما در صورت حمل روایت بر کنایه و رمز: این که مکه، نماد تفکر الهی و مدینه نماد تفکر و مذهب اسلامی است که متأثر از تمدن غربی نمی‌شود، بلکه در اذهان و افکار اهل ایمان سالم باقی می‌ماند.

امروزه وهابیت در از بین بردن نمادهای اسلامی پیشقدم است. هر سال که شما وارد مدینه می‌شوید، از بین بردن آثاری از اهل بیت و اسلام را

۱. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدَقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»؛ (سوره حج، آیه ۲۵).

۲. صدر، تاریخ الغيبة الكبرى، ص ۵۳۲ - ۵۳۴.

متوجه می‌شوید؛ هرچند آثار یهودیت را حفظ می‌کنند. الان در مدینه کاخ کعب بن اشرف که به دستور پیامبر کشته شد، وجود دارد؛ ولی آثار اسلامی را از بین می‌برند.

به هر حال مرحوم صدر، دجال را به استناد روایت اهل سنت، بر فرهنگ و تمدن مادی گرای غربی تطبیق می‌دهد و با این که در کتاب تاریخ الغیبة الکبری تصریح دارد که روایات مربوط به دجال معمولاً از طرق عامه است و در کتب ما کم‌تر آمده است؛ با استناد به چنین روایاتی، دجال را یک جریان دانسته و تاکید بر مبنای خویش دارد. ایشان می‌فرماید:

و لکنه لیس رجلاً معیناً متصفاً بهذه الصفات التي يدلّ عليها ظاهر هذه الأخبار... و إنما هو عبارة عن ظواهر إجتماعية عالمية كافرة؛^۱ دجال شخص معینی نیست که به صفاتی که در روایات آمده است، متصف باشد؛ بلکه دجال فرهنگ و جریان اجتماعی دنیوی کفر آمیز است.

ادامه بیان مرحوم صدر

و قد إختصت به المصادر العامة تقريباً و ليس في المصادر الإمامية إلا النزر القليل؛ بحث دجال تقریباً به منابع عامه اختصاص دارد و در مصادر شیعه به طور محدود از دجال بحث شده است. و أمّا في مصادر العامة فالأخبار عنه و عن صفاته أكثر من أن تحصى و قد نسبت إليه كثيراً من الضرائب؛ در مصادر عامه، اخبار و روایات دجال و صفات و خصوصیات او فوق‌العاده فراوان است. ما اگر بخواهیم روایات دجال را در کتب عامه جمع آوری کنیم، یک کتاب قطور می‌شود.

لا بد من تمحيصها بغضّ النظر عن حملها على الرمز لنرى ما يتم منها و ما لا يتم؛

۱. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۵۱۷.

دجال فرهنگ و جریان است و به عنوان رمز بیان شده است؛ ولی ما باید این روایات را ارزیابی کنیم که کدام روایت از نظر سندی تمام و کدام ناتمام است.

مقتضى القواعد العامة التى عرفناها لزوم الإعراف بخروج الدجال إجمالاً، لأنّ الأخبار الدالة على وجوده بالغة حد التواتر القطعى بل شك؛

مقتضای قواعد عامه‌ای که شناختیم، لزوم اقرار به اصل خروج دجال است، زیرا روایاتی که به اصل دجال دلالت دارد، از حد تواتر قطعی نیز گذشته است.

لكن صفاته و تفاصيل خصائصه لا تثبت، لأنّها واردة - فى الأغلب - فى أخبار آحاد لا يمكن بالتشدد السندى الأخذ بها. و معه يكون هناك مجال كبير فى حمله و حمل عدد من صفاته على الرمز؛^۱

ولی صفات و جزئیات دجال ثابت نیست؛ چون اغلب روایات وارد شده در صفات و جزئیات دجال، با رعایت دقت سندی، باید آنها را کنار بگذاریم. با این حال، ما این اوصاف و ویژگی‌ها را حمل بر کنایه و رمز می‌کنیم.

اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال

مرحوم صدر به اعتبار روایاتی که اهل سنت نقل می‌کنند، دجال را رمز - نماد - می‌داند؛ از جمله روایات مربوط به طول عمر دجال یا قتل دجال، و این که قتل او به دست حضرت مهدی علیه السلام یا به دست عیسی علیه السلام است؛ در کناسه کوفه حلق آویز می‌شود، یا در شام با ضربت

سلاح عیسی علیه السلام از بین می‌رود؛ این روایات، چگونه با جریان بودن دجال قابل جمع است؟ فرهنگ و تمدن مادی گرای غرب که همه را (طبق بیان مرحوم صدر) مات و مبهوت خود می‌کند، با شام و یا کناسه کوفه چه تناسبی دارد؟ و یا عباراتی از روایات در مورد دجال، مثل «مکتوب بین عینیه کافر، یقروه کل مؤمن کاتب و غیر کاتب؛ این که در پیشانی وی نوشته شده که کافر است و همگان چه با سواد و چه بی‌سواد آن را می‌خوانند. آنه یدعی الربوبیه، یقول: أنا ربکم و یا ینادی بأعلى صوته... و یا «انه اعور» را چگونه توجیه می‌کنند؟ آیا این‌ها را هم حمل بر کنایه و رمز می‌کنند؟!

فیتعین أن یكون المراد الحقيقي معانی اجتماعیة؛ عبّر عنها النبی بمثل هذه التعابیر، طبقاً للقانون «حدّث الناس علی قدر عقولهم».^۱

مرحوم صدر: پس مراد حقیقی از [دجال] یک شخصیت و مفهوم اجتماعی است نه شخصی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق فهم و درک مردم سخن می‌گفت؛ ایشان تمام موارد را توجیه می‌کند. به همین جهت این گونه فرموده‌اند. بنابراین، ما توجیه می‌کنیم.

و معه یدور الأمر بین شیئین لا ثالث لهما، فإمّا أن نرفض هذه الأخبار تماماً و إمّا أن نحملها علی معنی رمزی مخالف لظاهرها، و من الواضح رجحان الحمل علی المعنی الرمزی علی الرفض التام؛^۲

پس امر بین دو امر دور می‌زند که سومی ندارد؛ یا تمام این اخبار را رها کنیم و یا بر معنای کنایه‌ای که مخالف ظاهر روایات است، حمل می‌کنیم و روشن است که حمل روایات بر معنای رمزی رجحان دارد.

۱. صدر، تاریخ الغیة الکبری، ص ۵۱۷.

۲. همان.

و أمّا دلیل رجحان: و بخاصة و أن مجموع هذه الأخبار متواتر عن النبي؛^۱ چون مجموع روایات وارد شده از پیامبر ﷺ در این زمینه متواتر است. مرحوم صدر در ابتدا می‌فرماید: روایات، ضعف سندی دارند و سپس روایات را متواتر می‌داند. اگر واقعا متواتر است، به بیان سند نیاز نیست. روایات متواتر قطع آور هستند؛ اگرچه سندشان ضعیف باشد؛ حال آن که می‌فرمایند: چون متواتر است، باید این روایات را توجیه و از ظاهر رفع ید کرد.

از طرفی چه چیز متواتر است؟ صفات دجال یا اصل دجال؟ خود ایشان می‌فرماید: اصل دجال متواتر است، نه صفات دجال. حال اگر صفات دجال متواتر نیست، چه اشکالی دارد که روایات صفات دجال را کنار بگذاریم و یا در حجیت تفکیک کنیم. ایشان همه روایات مربوط به صفات دجال را توجیه مادی می‌کنند و روایت مفصل کتاب صحیح مسلم را مؤید حرف خویش قرار می‌دهند؛ در صورتی که روایت بر خلاف مدعای ایشان است.

بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور)

و قد أعطينا في التاريخ السابق أطروحتان لفهم الدجال: إحداهما تقليدية، تقول: إن الدجال شخص معين طويل العمر، سيظهر في آخر الزمان من أجل إضلال الناس و فتنهم عن دينهم و يدلّ عليه قليل من الأخبار.

ما در جلد دوم، دو نظریه راجع به دجال بیان کردیم: نظریه اول: تقلیدی؛ به قول استاد ما، (آیت الله مکارم) برداشت عوامانه، که دجال شخص معین و با عمر طولانی است و در آخر الزمان برای

گمراهی مردم و إعراضشان از دین ظاهر می‌شود و تعداد کمی از روایات بر این برداشت و نظریه دلالت دارند.

اشکال بر شهید صدر

جای بسی تعجب دارد که ایشان چنین برداشتی را وراثتی و تقلیدی می‌دانند؛ در حالی که برای تأیید حرف خویش به روایت اهل سنت استناد می‌کند. روایت تمیم داری که می‌گوید: پس از شکستن کشتی و رفتن به جزیره، جساسه را و...دیدم؛ چگونه استنادشان به این گونه روایات است؛ ولی این نظریه را تقلیدی می‌داند.

والأخرى: أن الدجال عبارة عن مستوى حضارى ایدیولوجی معین معاد للإسلام و الإخلاص الإیمانی ککل؛

نظریه دوم: دجال فرهنگ و جریانی مادی گراست که دشمنی با اسلام دارد.

و قد سبق هناك أن ناقشنا الأطروحة الأولى و رفضناها بالبرهان و لابد من طرح ما دلّ عليها من قليل الأخبار؛

ما در جلد دوم نظریه اول را بررسی و با دلیل، نظریه اول را رد کردیم (بنده چنین برهانی از ایشان نیافتم) بنابراین، تعداد کمی از روایات را که بر نظریه اول دلالت دارند، کنار می‌گذاریم.

و دعمنا الأطروحة الثانية و هى التى ستكون منطق كلامنا الان...؛ (و نظریه دوم را با قدرت دفاع، و مطرح کردیم) ایشان از نظریه دوم دفاع کرد؛ ولی برای آن دلیلی ارائه نکرد!

يجىء الدجال ممثل هذه الحضارة حتى ينزل فى ناحية المدينة أى مدينة، ليس له فيها إلا مركز واحد غير ملتفت للنظر، قد يكون هو سفارة و قد يكون مركز تبشير و قد يكون مدرسة أو مستشفى؛

با این که طبق روایات، دجال وارد مدینه نمی‌شود، ولی به روایتی استناد می‌کنند که دجال وارد مدینه می‌شود. ورود دجال به مدینه از طریق نفوذ فرهنگ و تمدن نیست، بلکه مراد از ورود دجال به مدینه، داشتن مرکزی است که این مرکز می‌تواند سفارت، مرکز تبشیر، مدرسه و یا بیمارستانی باشد. بنابراین آمدن دجال به مدینه، به معنای ورود فرهنگ مادی گرای اروپا به مدینه نیست، بلکه یک مرکز پوششی است که کارهایشان را در آن انجام می‌دهند.

و لكن بمضى الأيام و الليالي (ترجف المدینه ثلاث رجفات) خلالها و هو كناية أو رمز عن المصائب و المحن التي تمر بها المجتمعات و هي محن لتمحيص دائما «فيخرج إليه كل كافر و منافق» فاشل في التمحيص. و قد ذكرنا في التاريخ السابق معنى إدعاء الدجال للربوبية... فلا نعيد؛

بعد از مدتی مدینه، سه دفعه می‌لرزد و بعد از این لرزش هیچ منافق و کافری در مدینه باقی نمی‌ماند (طبق روایت اهل سنت) مرحوم صدر این روایت را این گونه توجیه می‌کند که منظور، سختی‌ها و مصایبی است که برای جوامع بشری اتفاق می‌افتد و آن امتحانی برای غربال کردن است که منافق و کافر در آن شکست می‌خورند.

أكثر أتباعه أهل الطيالة الخضر و هم - حسب يبدو - أهل الأموال و السمعة و السيطرة الاجتماعية في المجتمع المسلم المنحرف؛

بیش‌تر پیروان دجال لباس‌های خاص سبزرنگ (طیلسان) دارند. توجیه ایشان این است که منظور مرفهین بی‌درد و دنیاپرستان و کسانی هستند که دنبال مقام و شهرت هستند و تلاششان این است که بر مردم مسلط شوند.

و أولاد الزنا يمكن أن يراد بذلك أحد معنيين؛

و اما این که در روایت آمده که پیروان دجال اهل زنا هستند؛ چگونه با مبنای مرحوم صدر که دجال را جریان می‌داند، سازگاری دارد؟! ایشان دو توجیه می‌کند:

المعنى الأول: أولئك الذين إنقطعوا عن آبائهم عقائدياً و مفاهيمياً... و أصبحوا أولاد للناس الآخرين الذين آمنوا بربوبيتهم و ولايتهم و مبادئهم؛

اول: منظور کسانی هستند که از نظر عقیدتی و فکری با اسلام قطع رابطه کردند و مسلمان نیستند و یا کسانی هستند که مسلمان و فرزند اسلام بوده، ولی مسیر را عوض کرده و اعتقادات غیر اسلامی دارند و سرسفره دیگران نشسته و فرزندان دیگران شده و ولی نعمتشان، دجال است و آنان ریزه خوار او گشته‌اند.

المعنى الثانى: إنَّ الإيمان بالإتجاه المادى الحديث، ينتج إنكار عقد الزواج و تكوين الأسرة بدونہ كما عليه عدد من الناس فى البلاد الإسلامية الآن، فينتجون ذرية تكون لقمة سائغة فى شوق السبع المادى الهائل؛

دوم: کسانی که به فرهنگ غرب اعتقاد دارند و از فرهنگ اسلام رویگردان هستند. نتیجه فرهنگ غرب این است که ازدواج را انکار می‌کنند و عقد را منکر می‌شوند.

إنما يحلل الكلام و إنما يحرم الكلام؛ عقد را نمی‌پذیرند و معتقدند همین که دو نفر به زندگی با هم راضی هستند به عقد نیاز نیست! همان طور که فعلاً در غرب تشکیل خانواده‌ها این گونه است؛ سال‌ها با هم زندگی می‌کنند و بعد اگر به ثبت چنین زندگی‌ای مایل بودند، ثبت می‌کنند. پس اکثر پیروان دجال اولاد زنا هستند؛ یعنی نسلشان از این طریق است که پدرانشان به این مسائل اعتقادی نداشتند.

و ليس هذا موقف الحضارة المادية المعاصرة فقط، بل موقف كل حضارة مادية على

مدی التاريخ و خاصة فيما إذا استمرت في المستقبل عدداً مهتماً من الأجيال، و مفهوم «الدجال» شامل لمجموع الحضارة المادية على مدى التاريخ لا خصوص حضارتنا المعاصرة المحترمة؛

و این مسائل فقط به فرهنگ مادی امروز منحصر نمی‌شود؛ بلکه در طول تاریخ چنین فرهنگ‌های غلطی بوده است و استمرار پیدا می‌کند و مفهوم دجال شامل همه فرهنگ‌های مادی در طول تاریخ است و مخصوص فرهنگ معاصرین ما نیست.

و إذا كان للدجال أن يعاصر ظهور المهدي و نزول المسيح أو أن يوجد قبل ذلك بقليل ليكون من علاماته القريبة... فمعنى ذلك استمرار الحضارة المادية إلى ذلك الزمان، مهما كان بعيداً...؛

حال که می‌گویید دجال همان فرهنگ‌های مادی گذشته است که تا آینده استمرار دارد، پس معنای درگیری دجال با امام زمان علیه السلام چیست؟ ایشان می‌فرماید: هنگامی که دجال همزمان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نزول عیسی علیه السلام و یا مدت کمی قبل از ظهور خروج می‌کند، فرهنگ مادی تا زمان امام مهدی علیه السلام ادامه پیدا می‌کند و هرچه زمان غیبت امام زمان علیه السلام طول بکشد، چنین فرهنگ و تمدنی ادامه پیدا می‌کند.

و الدجال يقتله المسيح و المهدي عليه السلام كما سنسمع، لأنّ نظامهما سيقضى تماماً على الحضارة المادية و ما ملأت به الأرض من الظلم و الجور و الإنحراف و يتبدل إلى القسط و العدل و الإنصاف و الرفاه؛^۱

اما بر اساس نظریه مرحوم صدر که دجال، فرهنگ و جریان مادی گرا است، کشته شدن دجال توسط حضرت مسیح و مهدی چگونه توجیه

۱. صدر، تاریخ مابعد الظهور، ص ۱۴۱.

می‌شود؟ ایشان می‌فرماید: حضرت مسیح علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام با این تفکر مادی گرا برخورد کرده و آن را ریشه کن می‌نمایند و آن فرهنگ مادی گرا را به عدل و انصاف و رفاه تبدیل می‌کنند و این همان معنای اعدام و قتل دجال است.

روایات مورد استناد مرحوم صدر

مرحوم صدر عمدتاً به چند روایت عامی تمسک می‌کند که یکی از این روایات، روایت صحیح مسلم است که ابوداؤد و ابن ماجه هم این روایت را نقل می‌کنند. این روایت همان نقل نواس بن سمعان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که ما آن را در بحث روایات دجال در کتب عامه (روایت دوم) بیان کردیم.^۱

در این روایت که مورد استناد مرحوم صدر است: إنه شاب قطط؛ دجال جوان است و موی فرفری دارد. عینه طافئة؛ یک چشمی است. کأني أشبهه بعبد العزی بن قطن؛ او را شبیه عبد عزی بن قطن می‌بینم و ... جوان بودن و مو فرفری داشتن و شبیه عبد عزی بودن را چگونه توجیه می‌کنید؟ آیا می‌توان گفت فرهنگ مادی گرا به این شخص شبیه است؟ این روایت، نشانی محل خروج دجال را می‌دهد: إنه خارج خلة بين

۱. عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۲، ح ۲۰۸۲۲؛ ابن أبي شيبة، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۱۹۳۱۳؛ أحمد، ج ۶، ص ۴۵۴، عن عبد الرزاق؛ مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۰، ب ۲۰، ح ۲۹۳۷؛ ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۵۶، ب ۳۳، ح ۴۰۷، كما في مسلم بتفاوت يسير، بسند آخر، عن النواس بن سمعان الكلابي، أبو داود، ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۱، كما في رواية مسلم الأولى، مختصراً، بسند آخر، عن النواس بن سمعان البزار؛ علي ما في كشف الهيتمي؛ الترمذي، ج ۴، ص ۵۱۰، ب ۵۹، ح ۲۲۴۰، كما في رواية مسلم الأولى بتفاوت و...؛ عن نواس بن سمعان، قال: ذكر رسول الله صلی الله علیه و آله الدجال ذات غداة فخفض فيه ورفع حتى ظنناه في طائفة النخل فلما رحنا إليه عرف ذلك فينا....

الشام و العراق. این که دجال از مرز بین شام و عراق خارج می‌شود را چگونه توجیه کنیم؟

عبارت یا عباد الله فاثبتوا؛ ای بندگان ثابت قدم باشید. قلنا: یا رسول الله و ما لبثه فی الأرض؟؛ گفتیم: یا رسول الله! مدت توقفش در زمین چقدر است؟ قال: أربعون يوما، يوم كسنة و يوم كشهر، و يوم كجمعة، و سائر أيامه كأيامكم؛ فرمود: ۴۰ روز، یک روز مثل یک سال، و یک روز آن مثل یک ماه، و یک روز آن مثل یک هفته، و مابقی ایامش مثل ایام شما که مجموع عمرش برابر ۴۳۹ روز می‌شود.

اشکالی دیگر بر نظریه شهید صدر

این که شما می‌گویید دجال همان فرهنگ مادی گرا است؛ از گذشته شروع شده است و تا زمان ظهور استمرار دارد؛ چگونه این فرهنگ را بر مدت عمر دجال که ۴۳۹ روز است، تطبیق می‌دهید؟

اگر بنا باشد به طور کلی از ظواهر روایات دست بکشیم و باب توجیه را باز کنیم، دیگر سنگی روی سنگ قرار نمی‌گیرد. پس رفع ید از ظواهر باید مستند به دلیل محکمی باشد؛ و الا باید ظواهر را ملاک بگیریم.

نتیجه نهایی

خلاصه بحث اینکه:

الف) آنچه را که روایات ما از دجال ترسیم می‌کند با آنچه روایات اهل سنت ترسیم می‌کند از جهت‌های متعددی فرق می‌کند:

۱. در روایات ما، جریان دجال یک جریان ضدیت و مخالفت با قیام حضرت مهدی علیه السلام است و طرفداران او معمولاً یهود و منافقین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند.

۲. در روایات ما، قاتل دجال حضرت مهدی علیه السلام است و نه حضرت عیسی علیه السلام؛ هرچند این روایات قابل جمع است، چون اقدامات حضرت عیسی علیه السلام زیر نظر و به امر حضرت مهدی علیه السلام است.

۳. شکل و شمایل و قیافه ظاهری دجال در روایات عامه به گونه‌ای ترسیم شده است که روایات آن به اسرائیلیات و کتابهای یهود و نصاری شباهت دارد و عمده آن را عبدالله بن عمرو بن عاص - طبق تصریح ابن کثیر- از شام با یک شتر بار زد و وارد فرهنگ اسلامی کرد. و البته این گونه روایات در کتابهای ما نیست و اگر هم باشد به نقل از عامه است و مورد تایید ما نیست.^۱ هرچند بحث دجال در بعضی از کتابهای تفسیری و حدیثی و کلامی ما آمده است.

ب) علامه طبرسی به نقل از ابوالعالیه ذیل آیه **﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ﴾**^۲ می‌گوید: این آیه در شأن یهود نازل شد چون آنها می‌گفتند: به زودی مسیح دجال خروج می‌کند و ما هم به او می‌پیوندیم و در نبرد

۱. نک: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲. سوره غافر، آیه ۴۰.

با محمد و یاران او دجال را کمک می‌کنیم و از پیامبر راحت می‌شویم و حکومت را دجال به ما بر می‌گرداند.^۱ همچنین در بعضی از کتابهای لغت او را فردی یهودی معرفی کرده‌اند؛ همانند فراهیدی و ابن منظور.^۲

ج) در کلمات بعضی از بزرگان ما سخن از این است که دجال یکی از علائم ظهور بلکه یکی از علائم حتمی است. به عنوان نمونه شیخ مفید می‌فرماید: «ان الاخبار قد جائت عن ائمه الهدی ... قبل سنه منها خروج السفیانی و ظهور الدجال».^۳ یعنی روایاتی از ائمه طاهرین راجع به علاماتی که یک سال قبل از ظهور امام زمان علیه السلام اتفاق می‌افتد، وارد شده است، از جمله این علامات خروج سفیانی و ظهور دجال است. همچنین مرحوم مجلسی اول خروج دجال را ده روز قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام می‌داند.^۴

مرحوم حرعاملی در اثبات الهداه،^۵ علامه مجلسی،^۶ مرحوم آیت الله میلانی،^۷ مرحوم ملا اسماعیل اسفراینی متوفای ۱۲۸۸ هـ.ق، مرحوم بحرانی،^۸ حرعاملی در الایقاظ^۹ و از معاصران آیت الله مکارم^{۱۰} و آیت الله

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۲۲. نیز نک: تفسیر ابو حاتم، ج ۱۰، ص ۳۲۶۸.

۲. تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۵۳.

۳. الفصول العشره فی الغیبه، ص ۱۲۱.

۴. لوامع صاحب قرانی.

۵. اثبات الهدی، ج ۵، ص ۳۴۵.

۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۸۱.

۷. قادتنا کیف نعرفهم، ج ۴، ص ۴۹۵.

۸. انوار الفرقان، ص ۲۱۷.

۹. منار الهدی، ص ۶۴۴.

۱۰. ترجمه الایقاظ من العصمه، ص ۳۳۹.

سبحانی^۱ دجال را از علائم ظهور شمرده اند. بلکه بعضی از معاصرین فراتر رفته و آن را از علائم حتمیه قرار داده اند، همانند مرحوم محدث قمی.^۲ ولی به نظر می‌رسد که عمده نظر آنان به روایات عامه است و احیاناً قطع و یا اعتبار را از تعدد و استفاضه روایات استفاده کرده‌اند؛ چنانچه مرحوم شبر تصریح دارد که «رَوَى العامه».^۳

لذا به نظر ما با توجه به اینکه در روایات اهل بیت، کمتر به آن پرداخته شده، حتمیت بلکه علامیت دجال برای ما چندان روشن نیست. هرچند اصل دجال و نقش تخریبی او را انکار نمی‌کنیم. و الله العالم.

۱. الالهيات على هدى الكتاب و السنه، ج ۴، ص ۱۵۱؛ بحوث في الملل و النحل، ج ۶، ص ۶۳۵؛

الاضواء على عقائد الشيعة، ص ۲۳۴.

۲. منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۱۱۸.

۳. حق اليقين، ج ۲، ص ۴۰۴.

کتابنامه

۱. ابن البطریق، یحیی بن الحسن الاسدی الحلّی، عمده/ابن بطریق، کتابخانه مرعشی نجفی، قم، ۱۳۹۲ش.
۲. ابن المنادی، ابوالحسن احمد بن جعفر بن عبيدالله البغدادي، ملاحم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم.
۳. ابن شهر آشوب، ابوجعفر رشيد الدين محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب، متوفى ۵۸۸هـ، منشورات العلامة، قم، ۱۳۷۹ق.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، معالم العلماء، چاپخانه حيدرية، نجف اشرف، ۱۳۸۰ش.
۵. ابو حسين مسلم بن حجاج قشيري، صحيح مسلم، دارالحديث، قاهره، ۱۴۱۲ق.
۶. احمد بن علي التميمي، مسند ابو يعلى، دارالمأمون للتراث، بيروت، ۱۴۱۰ق.
۷. احمد بن محمد بن حنبل، مسند امام احمد بن حنبل، دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۶ق.
۸. اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمّة، شريف رضى، ۱۳۷۹ش.
۹. الاسدى الحلّی، شيخ جمال الدين ابو العباس احمد بن فهد، شرح المختصر النافع، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۱ق.
۱۰. برقي، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد، محاسن، دارالكتب الاسلامية، قم، بی تا.
۱۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۷۸ش..
۱۲. العلبي، احمد بن ابراهيم، الكشف و البيان في تفسير القرآن، داراحياء التراث، بيروت، ۱۴۲۲ق.
۱۳. خویی، سيد ابولقاسم، معجم رجال الحديث، دارالزهراء، بيروت، ۱۴۱۲ش.
۱۴. دوانی، شيخ علي، مهدي موعود، چاپخانه اسلاميه، تهران، ۱۳۷۵ش.
۱۵. ذهبی، شمس الدين، تاريخ الاسلام، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۱۰ق.
۱۶. _____، سير اعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۱۴ق.
۱۷. راوندی، قطب الدين، جلوه های اعجاز معصومين، ترجمه: غلامحسين محري، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۷۸ش..
۱۸. سبحانی، شيخ جعفر، کلیات في علم الرجال، نشر جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۹ق.
۱۹. سجستاني، سليمان بن اشعث، سنن ابن داود، موسسه غراس، كويت، ۲۰۰۲م.
۲۰. السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، حاوي للفتاوى، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۹۷۵م.
۲۱. شيخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، كمال الدين و تمام النعمة، جمكران، قم، ۱۳۸۲ش.
۲۲. _____، من لا يحضره الفقيه، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۸۵ش.

۲۳. شیخ مفید، *فصول المختار*، من العیون و المحاسن، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۲۴. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *مصنف عبدالرزاق*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۲۵. طباطبائی، سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۲۶. طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، *معجم الاوسط*، مکتبه المعارف، ریاض، ۱۳۰۵ش.
۲۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، *معجم الکبیر*، ابن تیمیه، قاهره، ۱۴۱۵ق.
۲۸. طبسی و جمعی از محققین، *معجم احادیث الامام المهدی*، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۲۸ق.
۲۹. طبسی، نجم الدین، *الایام المکیه*، دار الولاء، بیروت، ۲۰۰۲م.
۳۰. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، ت ۱۰۸۵هـ، المکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۷۵ش.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن، *تهذیب الاحکام*، فراهانی، تهران، ۱۳۶۵ش.
۳۲. عاملی، محمد بن الحسن، *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشرعیه*، موسسه الیبت، قم، ۱۴۱۶ق.
۳۳. عسکری، سید مرتضی، *معالم المدرستین*، مؤسسه البغته، تهران، ۱۴۲۸ق.
۳۴. قزوینی، ابن ماجه، *سنن ابن ماجه*، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۳۶. مالکی، حسن بن فرهان، *دراسة فی کتب العقائد*.
۳۷. متقی هندی، علاء الدین بن حسام، *کنز العمال*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۳۸. مجلسی، محمد باقر، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۴۰۴ق.
۳۹. مجلسی، محمد تقی، *لوامع صاحب قرانی*، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴ق.
۴۰. محمد بن عیسی بن مسوره، ابو عیسی، *سنن ترمذی*، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۱۹ق.
۴۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ابوبکر، *مصنف*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۹ق.
۴۲. مقدسی، یوسف بن یحیی، *عقد الدرر فی اخبار المنتظر*، جمکران، قم، ۱۳۸۲ش.
۴۳. مکرم بن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن الافریقی المصری، *لسان العرب*، کشف اداب الجوزه، قم، ۱۴۰۵ق.
۴۴. نجاشی کوفی، احمد بن علی بن العباس، *رجال نجاشی* (فهرست اسماء و مصنفی الشیعه)، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۵ش.
۴۵. نمازی، شیخ علی، *مستدرکات علم الرجال الحدیث*، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۵ق.
۴۶. نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، مؤسسه آل البیت، قم.
۴۷. النیللی النجفی، السید بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبد الحمید، *الانوار المضمیئه فی ذکر القائم الحجة*، مؤسسه الامام الهادی، قم، ۱۴۲۰ق.
۴۸. ورام بن ابی فراس، ابوالحسین، *مجموعه ورام*، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ش.
۴۹. یاقوت حموی، ابو عبدالله، *معجم البلدان*، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ش.